



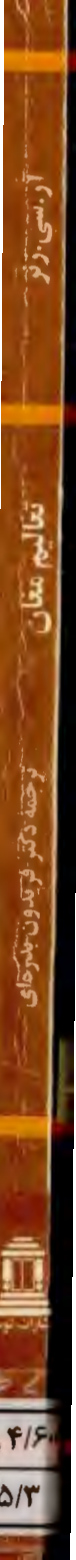
تعالیم مغان

گفتاری چند در معتقدات زرتشتیان

آر.سی. زفر

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای





The History of the City of London

2/5

2/2



قیمت:
۱۰۰۰ تومان



۲/۴۰۰



مجموعه آثار دکتر فریدون بدره‌ای
۱۳۷۶

تعالیم مغان

گفتاری چند در معتقدات زرتشتیان

تألیف آ.ر.سی. زرنر

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای

۸۳۷۵ □ تعالیم مغان



انتشارات توس

□ تعالیم مغان

□ آ.ر.سی.ز.نر

□ ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای

□ حروفنگاری و صفحه‌آرایی: توس (زیرنظر علی باقرزاده)

□ چاپ نخست، ۱۳۷۷

□ تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

□ لیتوگرافی: پیچاز

□ چاپ حیدری

□ انتشارات توس. تهران، اول خیابان دانشگاه، تلفن ۶۴۶۱۰۰۷

شابک ۹۶۴-۳۱۵-۴۸۷-۴ ۱۸BN964-315-487-4

فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار مترجم	۵
فهرست کتابهایی که در ترجمه این کتاب استفاده شده است	۱۳
پیشگفتار مولف	۱۵
فصل اول: آموزش دینی	۲۱
گزیده اندرزهای دانایان پیشین	۲۵
فصل دوم: دومینوی نخستین و آفرینش	۳۳
بند هشتن	۳۹
فصل سوم: تازش اهریمن	۴۵
بند هشتن	۴۸
شکند گمانی و زار (شکند گمانیک ویچار) بخش چهارم	۵۲
فصل چهارم: ضرورت دوگانه گرایی	۵۵
شکند گمانی و زار (شکند گمانیک ویچار) بخش هشتم	۶۲
فصل پنجم نیاکان نخستین انسان	۶۹
بند هشتن بزرگتر، بند هشتن هندی	۷۶
فصل ششم: دین بهی	۸۱
شکند گمانی و زار (شکند گمانیک ویچار)	۸۶
درباره خرد ذاتی (دینکرت، ویراسته مادن)	۸۸
جوهر دین بهی	۹۰
دین به عنوان راه میانه	۹۰
دین در عمل	۹۱

۹۲	ثمرات دین
۹۳	دین و پادشاهی یا دین و دولت
۹۷	فصل هفتم: آداب نیک
۱۰۱	اندرزهای آذرباد مهرسپندان
۱۰۷	خویشکاری سی روزه ماه
۱۰۹	سخنانی چند از آذرباد مهرسپندان
۱۱۴	درباره نوشیدن شراب
۱۱۷	فصل هشتم: آئینهای مقدس و قربانی
۱۲۹	فصل نهم: داوری پس از مرگ
۱۳۷	فصل دهم: رستاخیز و زندگی ابدی
۱۴۲	بُندِ هِشْن
۱۴۷	کتابشناسی

پیشگفتار مترجم

داستان دین زرتشتی با کوچ اقوام هند و اروپایی از هزاره سوم پیش از میلاد مسیح آغاز می‌شود: اینان در جایی در اروپای شرقی می‌زیستند. در اوایل هزاره سوم گروهی از آنها جدا شدند و راهی جنوب گشتند و در سرزمینهایی که بعدها یونان و روم نامیده شد ساکن گشتند. گروهی دیگر به سوی شمال رفتند و در سرزمینهای اسکاندیناویایی استقرار یافتند، و بقیه به مشرق به ایران و هند رهسپار شدند.

در مطالعه تاریخ دین زرتشتی این گروه سوم که در هند و ایران ساکن شدند اهمیت اساسی دارد. دانشمندان اینان را اقوام هند و ایرانی می‌نامند، ولی آنها خویشتن را «آریا» (آریایی) می‌نامیدند که به معنای «نژاده» و «آزاده» است. «هندو ایرانیان» در دو موج عمده به سوی شرق راندند. موج نخستین تقریباً در حدود ۲۰۰۰ پیش از مسیح از شمال ایران گذشتند و تنها شمار اندکی از آنها در آنجا استقرار گزیدند، و تنه اصلی به شمال غربی هند راندند و بتدریج تمدن دره سند را برانداختند و جانشین آن شدند. موج دوم کوچندگان «هندو ایرانی» در حدود ۱۵۰۰ سال پیش از مسیح در سرزمین ایران ساکن شدند.

«اقوام هندو ایرانی» مردمی گله دار و کوچنده بودند، و با گله‌های خود پای پیاده از چراگاهی به چراگاه دیگر می‌رفتند. زیاد در جایی نمی‌ماندند، از این رو پرستشگاهی نداشتند، و چون سبک کوچ می‌کردند از خدایانشان تندیس و مجسمه نمی‌ساختند. معبد آنها چکاد کوهها بود که قبه آسمان سقف آن را تشکیل می‌داد، و آتشی که در کلبه‌هایشان می‌افروختند کانون فدیها و پیشکشهای آئینی آنها بود. تصورات و مفاهیم دینی خود را از نیروهای طبیعت

چون باد و باران و خورشید و توفان گرفته بودند. خدایانشان را به صورت آدمیان تصور نمی‌کردند، بلکه نیروهایی می‌دانستند که آدمیان را در میان گرفته‌اند. همچون خدای راستی، خدای پیمان، و خدای پیروزی. دیوان و شیاطین آنها نیز صورت انتزاعی داشت: دیو خشم، دیو آز، دیو دروغ، و دیو تناسانی. جهان سراسر پر از مینوان بود و انسان می‌بایست با احتیاط کامل رفتار کند که آنها را نیازارد، و برای آنها فدیة و نیاز آورد تا خشمشان برانگیخته نشود.

در چنین محیطی، در حدود ۱۵۰۰ سال پیش از مسیح زرتشت، پیامبر ایرانی، ظهور کرد. تا چندی پیش متداول آن بود که زمان پیدایش او را حدود ۶۰۰ پیش از مسیح بدانند، اما اینک با توجه به شواهد زبانی، بیشتر دانشمندان برآنند که تاریخ پیدایش او از ۱۵۰۰ پ.م. پائین تر نیست؛ یعنی وی در زمانی می‌زیست که ایران از دوران سنگ برآمده بوده است. از این رو، وی نخستین پیامبر در میان پیامبران بزرگ ادیان جهان است.

زرتشت از اعقاب نخستین موج کوچ‌نشینان «هندو ایرانی» بود. مردمی که وی در میانشان می‌زیست کشاورزان تخته‌قاپوشه بودند که پیوسته در معرض تهاجم دومین موج کوچندگان «هندو ایرانی» قرار داشتند. از زندگی او، آنچه به تحقیق می‌دانیم این است که خود پرستار بوده، ازدواج کرده بوده و چندین فرزند داشته است. در سی سالگی یک رشته الهامات آسمانی بر او فرود آمد که دل و اندیشه او را دیگرگون ساخت و او را پیام‌آور پیام جدیدی نمود. تعالیم او را نخست نپذیرفتند، و به آزار و اذیتش پرداختند، و او بناچار زادگاه خویش را ترک گفت. ده سالی طول کشید تا نخستین پیرو خود را به دست آورد، و این اولین گرونده پسر عموی او بود.

سپس دینی که آورده بود مورد توجه پادشاهی محلی به نام ویشتاسپ قرار گرفت، و دین رسمی مملکت کوچکی شد که در شمال شرقی ایران قرار داشت. پس از آن، این دین بتدریج در سراسر ایران رواج یافت، و برای مدت هزار سال دین رسمی یکی از امپراتوریهای بزرگ جهان گشت.

به اعتقاد زرتشتیان زرتشت مبعوث از جانب خدا (اهورامزدا = هرمزد) است و پیام خود را مستقیماً از او دریافت داشته است. این پیام در هفده سرود

پیشگفتار مترجم □ ۷

که گاهان خوانده می‌شود، آمده است. مسلماً تعالیم او خیلی بیش از اینها بوده، اما آنچه از آشوب و گذشت زمان، در عهدی که نوشتن هنوز معهود نبوده، در خاطره‌ها باقی مانده همین سرودها است که کانون پرستش دین زرتشتی را تشکیل می‌دهد.

نخستین ویژگی تعالیم زرتشت تکیه او بر رابطه شخصی میان انسان و خدا است؛ زیرا او خود از جانب اهورامزدا فراخوانده شده، با او همپرسگی داشته، و دین را از او به ارمان گرفته است.

همه مردم، زن و مرد یکسان، به شخص خود مسئولند که میان خوب و بد یکی را برگزینند. بر پایه این گزینش، که به اختیار انسان گذاشته شده است، هر کس در جهان آینده مورد داوری و حسابرسی قرار می‌گیرد. آن کس که اندیشه، گفتار و کردار نیکش بیشتر است صرف نظر از مرتبه اجتماعی به بهشت می‌رود، و آن کس که اندیشه، گفتار و کردار بدش بیشتر است، صرف نظر از مقام و مرتبه اجتماعی به دوزخ در می‌افتد. این آزاد منشی اخلاقی مایه رنجش پرستاران دین کهن و شهرباران حامی آن که بهشت را خاص خود می‌دانستند شد.

بنابر تعلیم زرتشت خداوند سراسر نیکی است، آفریننده همه چیزهای نیک است، ماه و خورشید و ستارگان و جهان مینوئی و مادی، و انسان و جانور را او آفریده است. اهورامزدا، خدایی دانا است، فرمانروایی بخشاینده است؛ نه تنها دوست زرتشت بلکه دوست و دوستدار همه مردمان است. شر و بدیی که در جهان می‌بینیم از او نیست. شر و بدی از زدار مینو (انگزه مینو) است که خیم و طبیعت او تباہکاری و پتیارگی است.

اوست که دیوان را پدید آورده است که از آغاز با اهورامزدا دشمنی ورزیده‌اند، و پاسدار دوزخند. جهان میدان کارزاری است که نیروهای بد و خوب در آن با یکدیگر می‌جنگند. خدا جهان و انسان را برای آن آفریده است تا در این نبرد یار و یاور او باشند.

نیز اهورامزدا عده‌ای موجودات مینوئی آفرید که مقدم بر همه آمشاسپندان بودند یعنی «مقدسان بیمرگ» اینان که در اصل وجوه انتزاعی و صفات مجرد اهورامزدا بودند، و معنای اسمشان خود گواه بر این امر است، بعدها به صورت

فرشتگان ادیان سامی در آورده شدند.

اینها شش تن هستند و هومنه (منش نیک)، آشه (راستی)، ازمیثی (پارسائی)، خَشْتَرَه (شهریاری نیک)، هَتورودات (کمال)، و امِردات (بیمرگی و جاودانگی). اینها نه تنها موجوداتی مینوئی هستند بلکه کمال مطلوبها و آرمانهایی هستند که هر مرد درستکردار نیکوکاری باید برای رسیدن بدانها تلاش کند. به این طریق که با نیک منشی و پارسایی و راستی، انسان به شهریاری نیک اهورامزدا یاری برساند و به کمال و جاودانگی دست یابد.

اعتقاد بر این می‌رود که هر یک از این امشاسپندان پاسداری و حفظ یکی از شش آفرینش نیک مزدا آفریده را، یعنی جانداران، آتش، زمین، آسمان (فلزات) آب و گیاه را بر عهده دارند. در هر نیایش مهمی مظهری از این شش آفرینش و بنابراین از امشاسپندان حضور دارد.

آفرینش هفتم انسان است که مظهر و نماینده اهورامزدا بر روی زمین است. زرتشت چنین تعلیم می‌داد که جهان اساساً نیک است، اما در حال حاضر، به علت یورشهای پی‌در پی اهریمن آلوده شده است. اما روزی خواهد رسید، روزی که اوج معرکه کارزار نیروهای نیکی و بدی است، که نیکی بر بدی پیروز خواهد شد، و جهان از نو به صورتی که آفریدگار آن را آفریده بود بیرون خواهد آمد. مردگان از گور برخوانند خواست؛ به نیک و بدکارهای آنها رسیدگی خواهد شد؛ بدان به دوزخ در می‌افتند، و نیکان به قلمرو روشنی و کمال بی‌پایان قدم خواهند گذاشت و جاودانه با خدایشان خواهند آرمید.

از هزار سال نخستین تاریخ دین زرتشتی به علت فقدان منابع اطلاع دقیقی نداریم. چنین پیدا است که در این دوره دین زرتشتی در سراسر فلات ایران، بر اثر کوچهای قبایل و زد و خوردهای آنان، پراکنده شده بوده است. وقتی مادها در قرن هفتم پیش از مسیح در غرب ایران، و پارسها در قرن ششم پیش از مسیح به قدرت رسیدند، دین زرتشتی نیرویی در خور ملاحظه بود.

امپراتوری ایران در حقیقت با برآمدن کورش در ۵۵۹ پ.م. قدم به صحنه تاریخ گذاشت. وی که فرمانروای مملکت کوچکی به نام انشان، در جنوب غربی ایران بود، در ۵۵۰ با برانداختن مادها، و سپس فتح مملکت شروتمند

لودیه در آسیای صغیر به قدرت رسید. اندکی بعد امپراتوری قدرتمند بابل در برابر او به زانو درآمد (۵۳۹ پ.م.) و به این ترتیب وی فرمانروای بزرگترین امپراتوری آن روز جهان شد.

هنگام فتح بابل، کورش یهودیان به اسارات برده شده را آزاد ساخت، و این کار نیک او در کتاب اشعای نبی، از کتب عهد عتیق، تحقق اراده الهی به شمار آمد، و از کورش به عنوان مسیح و شبان خدا نام برده شد.

سلسله‌ای که پس از کورش فرمانروایی یافت، به نام یک نیای افسانه‌ای، هخامنشی خوانده شد. اینان به انتشار دین زرتشتی در سراسر قلمرو خود کمک فراوان کردند. گروهی که بار مسئولیت تبلیغ و اشاعه دین را برعهده داشتند مغان بودند که قبیله‌ای از مادها بودند که کارشان پرستاری و دینیاری بود. اینان از این زمان مقام و مرتبه خود را به عنوان پرستاران در سراسر تاریخ دین زرتشتی حفظ کردند. آنان به عنوان رهبران دینی وابسته به دستگاه شهریاری، در همه نمایندگیهای مهم، اعم از سیاسی و نظامی، شرکت می‌کردند، با آنها سفر می‌نمودند، و در بسیار از ماندگاههای ایرانی در سراسر قلمرو امپراتوری هخامنشی حضور داشتند.

امپراتوری هخامنشیان با حمله اسکندر در ۳۳۱ پ.م. به سرآمد. در تاریخ ایران، اسکندر را بزرگ نمی‌خوانند، بلکه همه جا از او به نام «اسکندر گجستگ» (اسکندر ملعون) نام می‌برند. او پرستاران زرتشتی را کشت، کتاب اوستا را به روایت زرتشتیان تباه کرد، و تخت جمشید را آتش زد. او می‌گفت که می‌خواهد فرهنگ غرب و شرق را به هم پیوند زند، اما جانشینان او، سلوکیان، جز تخم نفاق در ایران زمین نپاشیدند، و بیگانگانی بودند که رشته زندگی مردم ایران را گسیختند.

فرمانروایان بومی ایران در نیمه قرن دوم پیش از مسیح بتدریج سلوکیان را از سرزمین خود بیرون راندند، و خود حکومتی تشکیل دادند که حدود چهارصد سال دوام آورد. اینان به مناسبت آن که از پارت برآمدند پارتیان نامیده شدند. پارتها در آغاز کار خود برخی از وجوه فرهنگ فنی یونانی را مانند نوع سکه زنی و سبک معماری پذیرفتند، اما فرهنگ بومی خودشان بیشتر در داستانهای پهلوانی و روایی که گوسانها و خنیاگران آنها می‌سرانیدند

انعکاس یافته است. این در دوره آنها بود که برای اولین بار اوستای پراکنده و روایات قدیم و باستانی گردآوری و تدوین گشت.

متأسفانه به پارتیان به علت کمبود مدارک باستانشناسی و منابع نوشتاری توجهی که شایسته آن هستند نشده است. اینان که چهار صد سال حکومت کردند مملکتی به پهناوری پیشینیان برومند خود، هخامنشیان تشکیل دادند که از شمال هند تا آسیای صغیر (ترکیه امروز) را در برمی گرفت. بزرگترین قدرتی بودند که در جهان آن روز با روم نیرومند مقابله می کردند. پارتیان در ۴۰ پ.م. به سرزمین فلسطین تاختند، هرود را از سلطنت خلع کردند، و یک یهودی را به جای او نشاندد. اما رومیها دو سال بعد، هرود را به سلطنت بازگردانیدند. تصور کنید اگر سرزمین فلسطین در زمان ظهور عیسای مسیح هنوز تحت سلطه پارتیان می بود که فرمانروایانی بودن با تسامح بسیار نسبت به ادیان دیگر، وضع چگونه می شد و تاریخ جهان به چه صورتی بیرون می آمد. نکته ای که کمتر بدان توجه شده است این است که پارتیان دین زرتشتی را نیرومندترین دین جهان شناخته شده آن روزگار ساخته بودند.

در سال ۲۲۴ میلادی ساسانیان جانشین پارتیان شدند. اینان تا حمله عرب، یعنی تا قرن هفتم میلادی بر ایران حکومت راندند. ساسانیان از خود ما ترک مادی با عظمتی و مقداری آثار و نوشته دینی و تاریخی باقی گذاشتند، و این احساس را در آیندگان پدید آوردند که دوره آنها اوج شکوهمندی دین زرتشتی بوده است. در این دوره موبدان زرتشتی قدرت بسیار یافتند، و حمایتگر نیرومند تخت سلطنت بودند. پس از آنکه کنستانتین مسیحیت را دین رسمی امپراتوری روم اعلام کرد، و به این ترتیب پایه ای برای وحدت دین و دولت گذاشت، چنین وحدتی در امپراتوری ایران نیز لازم افتاد. دین زرتشتی که همیشه بر وحدت دین و دولت تاکید داشت، اینک، در دوره ساسانی این تاکید را به نهایت خود رساند.

در سال ۶۳۳ میلادی هنگامی که دولت ساسانی در برابر حمله عرب برافتاد، دین زرتشتی نیز نماند. زیرا به سخن اردشیر بابکان، سرسلسله شاهان ساسانی «دین اساس ملک است و ملک نگهدار دین است؛ هر چه را اساس نباشد معدوم گردد، و هر چه نگهدار نداشته باشد تباهی گیرد.» به این ترتیب،

دین زرتشتی که نگهبان خویش را از دست داده بود از رواج و رونق بازماند. گروندگان آن تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. عده‌ای به کوهپایه‌ها و مناطق دور افتاده و روستاها گریختند، و عده‌ای جلای وطن کردند و به هند رفتند. در این حیص و بیص، علمای زرتشتی به یک فعالیت شدید ادبی دست یازیدند، و برای تشویق و تعلیم همکیشان خود متنهایی درباره دیانت زرتشت به زبان فارسی میانه یا پهلوی نوشتند. کتاب مقدس اوستا که به زبانی بود که تنها شمار اندکی از موبدان آن را می‌فهمیدند به زبان پهلوی ترجمه شد و خلاصه‌هایی از آن فراهم آمد، حتی رسالاتی جدلی در دفاع از دین زرتشتی در برابر ادیان دیگر پرداخته آمد. این آثار که بیشتر آنها در قرن سوم هجری (نهم میلادی) نوشته شده است، تعلیم زرتشت را به صورتی منسجم و منطبق با سنن و روایات کهن برای ما محفوظ داشته‌اند. آنچه را که در کتاب حاضر، یعنی تعلیم مغان، می‌خوانید بر پایه این نوشته‌های بازمانده پهلوی فراهم آمده است. آ.ر.سی. زرنر، استاد دینها و اخلاقیات شرقی در دانشگاه آکسفورد، از محققان بنام تاریخ ادیان، بویژه دینهای ایرانی است. وی با زبانهای اوستایی، سانسکریت، فارسی باستان، پهلوی و زبانهای کلاسیک غربی و شرقی آشنایی کامل دارد، و آثار معتبری درباره دین زرتشتی از او به چاپ رسیده است که معروفتر از همه کتاب زروان: یک معمای زرتشتی و طلوع و غروب دین زرتشتی است. کتاب تعلیم مغان او که در ۱۹۵۶ به چاپ رسیده است، و کتاب حاضر ترجمه آن است، ترجمه و گزیده تعدادی از متون پهلوی را، چون دینکرت، بندهشن، زادسپرم، اندرز آذرباد مهرسپندان، اندرز داناوان پیشینان، اندرز اوشندانا، مینوی خرد، شکندگمانی وزار (وچار)، همراه تعبیر و تفسیر زرنر از این گزیده‌ها را در بردارد. زرنر در تعبیر و تفسیر متون و اظهار نظر گستاخ است، و در قرائت واژه‌های پهلوی رأی خاص خود را دارد؛ از این رو، با آنکه تألیفات او از اهم تحقیقات ایرانشناسان است، همیشه در پذیرفتن آراء او باید جانب احتیاط را روا داشت. در دهه‌های اخیر، گرایش روزافزون در میان محققان و مورخان تاریخ ادیان این بوده است که با گزینش متون اصلی و ترجمه آنها، به عرضه عقاید و آراء و سنتها و آئینهای هر یک از ادیان بپردازند، و خود کمتر سخن بگویند. بر این منوال است که اخیراً سلسله انتشاراتی، زیر نظر جان ر. هینلز،

استاد تاریخ تطبیقی ادیان در دانشگاه منچستر به چاپ می‌رسد که هر مجلد گزیده‌ای از متون اساسی یکی از دینهای زنده دنیا، همراه با شرح و تفسیر مختصر آن متون است. عنوان این سلسله انتشارات متون اصلی برای مطالعه ... مثلاً دین زرتشتی است. از حسن اتفاق متون اصلی برای مطالعه دین زرتشتی را خانم مری بویس، نامدارترین محقق زنده دین زرتشتی ویراسته و ترجمه کرده است. عنوانهای دیگری که تاکنون از این سلسله انتشار یافته و من از آن آگاهی دارم مربوط به اسلام، هندوئیسم، دین بودا، و مذهب سیکها است. به هر حال، کتاب تعالیم مغان زرن نیز به تعبیری یکی از این گونه کتابها است.

در ترجمه متون پهلوی این کتاب، من همه جا از ترجمه زرن پیروی کرده‌ام، ولی همه وقت از ترجمه‌های فارسی موجود این نوشته‌ها سود جسته‌ام و در بسیار جاها، حتی عبارات و واژگانی را که به کار برده‌اند، به کار گرفته‌ام. از این رو، در اینجا از همه آن سروران که از ترجمه‌هایشان نقل به عبارت یا نقل به معنی یا پیروی کرده‌ام، سپاسگزاری خود را اظهار می‌دارم، و از اینکه به شیوه مرضیه غریبان نتوانسته‌ام قبلاً از آنها یا از ناشر اثرشان اجازه کتبی دریافت دارم پوزش می‌طلبم. نام این بزرگواران و آثارشان در فهرست مآخذ و منابع ترجمه آمده است.

در پایان، بایسته است از آقای محسن باقرزاده، مدیر انتشارات توس، که دوستی گرامی و ارجمند نیز هست، سپاسگزاری کنم که مرا به ترجمه این کتاب برانگیختند و بر اتمام آن پای افشردند؛ گفتنی است که ترجمه و متن اصلی این کتاب در سفر اخیر که کیف دستیم به سرقت رفت از میان رفت. به همت ایشان فتوکپی متن اصلی از انگلستان برایم فرستاده شد، و من از نو کتاب را ترجمه کردم. از این بابت نیز از ایشان متشکرم و از تاخیری که در تحویل ترجمه و انتشار کتاب، به علت این سانحه رخ داده است متاسفم. والسلام.

فریدون پدیده‌ای

هیوستن، ۱۳۷۵/۷/۹

برابر ۱۹۹۶/۹/۳۰

فهرست کتابهایی که در ترجمه این کتاب بدانها مراجعه و از آنها
بویژه در ترجمه متون باستانی استفاده شده است.

- ۱- فرنیغ دادگی. بندهش، گزارنده مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- ۲- بندهش هندی، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی). تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- ۳- روایت پهلوی: متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی). ترجمه مهشید میزفخرایی. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۴- شایست ناشیست: متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی) آوانویسی و ترجمه کتیون مزداپور. تهران موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۵- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی. تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۴.
- ۶- نوابی، ماهیار. گزیده اندرز پوریوتکیشان، ترجمه ماهیار نوابی، از نشریه دانشکده ادبیات تبریز (زمستان سال دوازدهم).
- ۷- ——— اندرز دانایان به مزدیستان و اندرز خسرو قبادان با ترجمه فارسی ماهیار نوابی. از نشریه دانشکده ادبیات تبریز (بهار سال دوازدهم).
- ۸- ——— واژه‌ای چند از آذربیدمارسپندان: متن پهلوی و ترجمه فارسی از ماهیار نوابی. از نشریه دانشکده ادبیات تبریز (بهار سال سیزدهم).
- ۹- اندرز اوشنر داناک. ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۳.
- ۱۰- گزیده‌های زادسپرم. ترجمه محد تقی راشد محصل. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۴ □ تعالیم مغان

- ۱۱- تاوادیای، ج. زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه، س. نجم آبادی تهران، انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۳۹)، ۱۳۴۸
- ۱۲- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران: پاره نخست: متنها و یادداشتها. تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲
- ۱۳- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا). ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد گلبن. تهران، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۷
- ۱۴- هینلز، جان. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، کتابسرای بابل نشر چشمه، ۱۳۷۱.
- ۱۵- پورداود. یسنا: جزوی از نامه مینوی اوستا (جلد اول). تفسیر و تالیف پورداود. تهران، ابن سینا ۱۳۴۰
- ۱۶- ——— یسنا: پخش دوم. گزارش پورداود. به کوشش بهرام فره‌وشی، از انتشارات انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۷ (مرکز انتشار، کتابفروشی ابن سینا).
- ۱۷- بویس، مری. تاریخ کیش زرتشت. ترجمه همایون صنعتی. تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۴
- ۱۸- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران انتشارات مروارید ۱۳۷۰.
- ۱۹- بار، کای و دیگران. دیانت زرتشتی، مجموعه سه مقاله از پروفیسور کای بار، پروفیسور آسموسن و دکتر مری بویس. ترجمه فریدون وهمن. تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

کتابهای خارجی

- 1- Zaehner, R.C. , *Zurvan, A Zoroastrian Dilema*. Oxford, 1955.
- 2- Mackenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*. London, Oxford University Press, 1971.
- 3- Bailey, H.W. , *Zoroastrian Problems in the Ninth - Century Books*. Ratanbai Katrak Lectures. Oxford, 1971.
- 4- *Zand-Akasiḥ: Iranian or Greater Bundahish*. Transliterated and Trasnlated by Behramgore Tehmuras Anklesaria. Bomby, 1956.

پیشگفتار مؤلف

هدف این کتاب کوچک آن است که اصول عمده عقاید دین زرتشتی را به طور اجمال به خواننده اهل کتاب عرضه بدارد. مراد من از اصول عمده عقاید معتقدات زرتشتیان است درباره موضوعهای بنیادینی چون هستی خدا و شیطان، پیدایش جهان، دلایل نقص آشکار آن، موضع انسان در جهان، غرض و هدف دین، و نظام اخلاقی که از آن غرض ناشی می‌شود. این امر، به نوبه خود، ما را به ملاحظه و بررسی آداب و آئینهای مقدس زرتشتی و قربانی، و معتقدات زرتشتیان درباره سرنوشت روان آدمی پس از مرگ و بینش آنها درباره واپسین رویدادهای جهان هستی رهنمونی خواهد کرد. مراد من از دین زرتشتی در این بررسی به عمداً آن نظام دوگانه گرایی است که به نظر می‌آید در زمان شاپور دوم ساسانی، در قرن چهارم میلادی، استقرار یافته، و کتابهای بازمانده، پهلوی عمدتاً بر پایه آن به نوشتن در آمده است.

پس، موضوع این کتاب دین زرتشتی در دوره متاخر ساسانی است به صورتی که در نوشته‌های پهلوی به دست ما رسیده است. این کتابها به زبانی نوشته شده‌اند که بدلخواه پهلوی نامیده شده، یعنی پارتی، اما به حقیقت گویشی از فارسی میانه است؛ این کتابها، در همه مواردی که به یقین می‌توان تاریخی برای آنها تعیین کرد، بعد از غلبه اعراب بر ایران، در نیمه قرن هفتم میلادی نوشته شده‌اند، اما از لحاظ مواد و موضوع به طور قطع قدمتشان به عهد خسرو اول [انوشیروان] (۲۵۷۸-۵۳۱)، و دین زرتشتی ارتودکسی که در طی آن عهد

استقرار یافت می‌رسد، که آن نیز به نوبه خود، قدمتش تا دوره سلطنت شاپور دوم، پادشاه ساسانی، پس می‌رود.

کتابهای پهلوی، روی هم رفته، مجموعه منسجم و یکدستی از معقدات دینی را عرضه می‌دارند. ذکر صفت «روی هم رفته» در اینجا ضروری است. زیرا با آنکه درباره این عقیده دو گرایانه بنیادی که خدای نیکی هرگز نمی‌تواند مسبب وجود شر و بدی باشد، به هیچ وجه بحث و گفتگو نبود، اما در دوره ساسانی فرقه‌ای وجود داشت که بر آن بود که دو اصل و بن نیکی و بدی از یک پدر مشترک «نرماد» یعنی زمان بیکران، پدید آمده‌اند. این فرقه بدعتگذار را عموماً فرقه زروانی می‌گویند، زیرا زروان به زبان پهلوی نام ایزد زمان است، و نیز ملل و نحل نویسان عرب این فرقه را زروانیه خوانده‌اند. نظریات این فرقه به صورتی مستتر در کتب پهلوی باقی مانده است، اما در متونی که برای ترجمه در این کتاب برگزیده شده، من کوشش کرده‌ام که از آوردن متنهایی که صریحاً نشان از تاثیرات زروانی دارند، پرهیز کنم، و این کار را به دو علت کرده‌ام، یکی آنکه درباره معقدات این فرقه جالب به تفصیل در جای دیگر سخن گفته‌ام^۱، و دیگر آنکه در این کتاب کوچک، من می‌خواهم فقط نظریات درست‌دینان زرتشتی را مطرح سازم.

دین زرتشتی چنانکه از نامش پیداست دینی است که بنیانگذار آن زرتشت (زَرْتُشْتَرَه)، پیامبر باستانی ایران است. در باره زرتشت، زمان او، و زادگاهش زمانی بحث و مشاجره شدیدی درگیر بود، و هنوز هم کم و بیش درگیر است. این بحثها و مجادله‌ها مورد توجه ما نیست، زیرا در اینجا ما با دین زرتشتی کاملاً پرورده و جا افتاده دورانهای بعد سروکار داریم. با این همه از آوردن شرح مختصری درباره تاریخ دیانت زرتشتی. پیش از دوران ساسانی گزیری نیست. به هر حال آنچه در پی می‌آید فقط یک نظریه است نه امری به اثبات رسیده، و خواننده را می‌زبید که با احتیاط کافی آن را به ملاحظه درآورد.

تاریخی که در سنت برای ظهور زرتشت تعیین شده ۲۵۸ سال «پیش از اسکندر» است یعنی پیش از مرگ داریوش سوم در ۳۳۰ پیش از میلاد.^۲ از

۱- بنگرید به Zaehner, Zurvan, A Zoroastrian Dilema, Oxford. 1955

۲- بنگرید به هنینگ، زرتشت، صفحه ۴۴.

اینجا، تاریخ ۵۸۸ پیش از میلاد برای ظهور زرتشت به دست می‌آید. اگر تاریخ سنتی ظهور زرتشت را بپذیریم و قبول کنیم مراد از این تاریخ زمان گرویدن ویشتاسب شاه به وی در سن ۴۲ سالگی بوده است می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که پیامبر ایرانی در ۶۳۰ پیش از میلاد به دنیا آمده است.* خود شاه ویشتاسب را بر مبنای شواهد زبانی، می‌توان پادشاهی دانست که پیش از روی کار آمدن هخامنشیان بر خوارزم باستانی حکومت می‌کرده است، و بر مبنای این نظریه تاریخ گرویدن پادشاه خوارزم و بنابراین خود مملکت خوارزم را به دین زرتشتی می‌توان ۵۸۸ پیش از میلاد دانست. در اینجا، ما را با دین شاهان هخامنشی سروکاری نیست، ولی با نوشته‌های مقدس زرتشتیان موسوم به اوستا سروکار هست.

اوستای موجود، فقط بخشی از کل اوستای اصلی است و فقط قسمتهایی را در بر دارد که برای انجام مراسم نیایشی و عبادی ضرورت تام داشته است، و خود سه بخش متمایز را تشکیل می‌دهد؛ و تفاوت کلی میان این بخشها می‌تواند تصویری از انقلاباتی را که دین زرتشتی از سرگذرانیده تا به صورت دین جزمی دوره شاپور دوم ساسانی بیرون آمده، به ما بدهد. بخش نخست اوستای موجود گاهان یا سرودهاست که عموماً و به درستی به خود زرتشت نسبت داده شده است؛ دوم یشتها یا سرودها نیایشی خطاب به ایزدان مختلف است، و سوم وندیداد یا ویدیودات یعنی قوانین و احکام ضد دیو است که رساله‌ای است عمده‌تاً درباره‌ی ناپاکی و پلشتی از جنبه‌ی دینی و آئینی، و در آن دوگانه‌گرایی اصلی آموزه‌ی زرتشت با تفصیلی ابتدال آمیز به حوزه‌ی زندگی عملی کشانیده شده است.

گاهان اصول عقایدی را که خود زرتشت اعلام داشته به ما می‌دهد، اما بدبختانه دانش زبانشناسی فقط توانسته است تا حدی معنا و مفهوم این متنهای غامض و پیچیده را برای ما روشن سازد. اندازه‌ی اختلاف عقاید و دریافت مترجمان را از این متون به خوبی می‌توان از مقایسه‌ی ترجمه‌ی دستور بُد که در همین سلسله انتشارات به چاپ رسیده است با ترجمه‌ی پروفیسور دوشن - گیمین

* اکنون نادرستی این تاریخ گذاری به اثبات رسیده است و تاریخ ظهور زرتشت را میان ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌دانند. مترجم.

در سلسله انتشارات مشابهی به نام «حمکت شرق» دریافت. با وجود این، با همه دشواریها و ابهاماتی که در گاهان وجود دارد، به درستی می‌توان گفت که روایت پهلوی دین زرتشتی، که گزیده‌هایی از آن را ما در این کتاب عرضه می‌داریم، ادامه طبیعی اصول عقاید گاهانی است؛ و بنحوی بارز و مشخص تأیید مجدد تعالیم خود زرتشت در برابر دین یشتهاست که نماینده بازگشت به کیش بغانی و پرستش خدایان متعدد است.

دریشتها با نوعی از چندگانه پرستی رو به روی می‌شویم که بسیار شبیه آن چیزی است که در حلقه قدیمترین سرودهای هند و آریائیها، یعنی سرودهای ریگ - ودا می‌بینیم - و این همان چندگانه پرستی است که زرتشت علیه آن قیام کرده بود. در یشتها ریگ - ودا، هر دو، جمعی از خدایان و نیمه خدایان را می‌بینیم که بسیاری از آنها همانم هستند. مثلاً در ریگ - ودا ما به میترا، اریامن، وایو، واته، ویمه برمی‌خوریم و دریشتها با مهر (میشره)، اثیرمن، وایو، واته، ویمه. پس از اصلاح زرتشت این خدایان و نیمه خدایان توانستند خود را از نو در دین زرتشتی جا بزنند، و دریشتها به صورت ایزدان مهمی - بخصوص مهر و وایو - بیرون می‌آیند، نه به صورتی که در دین بعدی زرتشتی در عهد ساسانی می‌بینیم - که بیشتر شبیه «فرشتگان» در نزد ما هستند.

نیز به موجوداتی برمی‌خوریم که در ریگ - ودا از خدایان مهم به شمار می‌آیند، ولی در اوستا به صورت دیو ظاهر می‌شوند: مهمترین این موجودات ایندرا، سروا (سوروا) و ناستیه (نانکهتیشیه) هستند. این تغییر مرتبت نتیجه مستقیم اصلاح دینی زرتشت بود، زیرا همه اینان در ودا خدا نامیده شده‌اند (دَوه)، و این نام را، یعنی نام دَوه را به صورت دَوه در اوستا نیز نگه داشته‌اند، اما در زبان زرتشت و پیروان او معنای دَوه دیگر خدایان نیست بلکه دیو و شیطان است.

به این ترتیب، در اصلاح دینی زرتشت آن طبقه از خدایان که دَوه نامیده شده‌اند تبدیل به دیو شدند و دسته دیگری از خدایان که ایرانیان آنها را اهوره و هندیان اسوره می‌خواندند، از جرگه خدایان حذف گردیدند، به استثنای اهوره مزدا (بعدها اهرمُزدا یا هرمزد) که مقامی متعالی پیدا کرد، و خدای یگانه حقیقی شد که همه ایزدان دیگر از وی صدور یافتند. در برابر این خدای یگانه انگره

مثنیو (اهریمن)، زدامینو، قرار گرفت؛ زندگی بر روی کره‌ی خاکی به صورت جدال و ستیز میان اهوره مزدا و قوای ملازم او از یک سو، و انگره مثنیو و سپاه دیوان پیرو او بیرون آمد. این جنگ برای زرتشت نبردی واقعی بود، زیرا پرستندگان دیوان (دیویسان) هنوز نماینده دین سنتی کهن بودند، و وی به تمامی آن را با شر و بدی یکی می‌دانست. در میان مراسم و آیینهای دیویسان، چنانکه پیداست یکی هم قربانی کردن گاو بود؛ و همین قربانی است که زرتشت شدیداً بر آن می‌تازد. هر آینه، دریشتها، ما باز به تکرار اشاراتی به قربانی کردن حیوانات به میزانی بسیار وسیع برمی‌خوریم. بنابراین، آشکار است که وضعیت دینی مندرج و منعکس دریشتها نمایانگر بغانی کردن اصلاح دینی زرتشت است.

به هر حال، در کتابهای پهلوی که ما در اینجا فقط با آنها سروکار داریم، بازگشت به روحیه گاهانی مشهود است. اهوره مزدا ی کهن که نامش اینکه به صورت اهرمزدا (هرمزد) تحول یافته است، اصل و بن نیکی و انگره مثنیو، اصل و بن بدی است. همه موجوداتی که در دین زرتشتی اهوره مزدا را احاطه کرده‌اند (مانند امشاسپندان یا امهرسپندان) و نیز خدایان و ایزدان کهنی که بعداً وارد این نظام شده‌اند، تنها مینوان آفریده‌ای هستند که تابع محض اهوره مزدا، خدای یکتای آفریدگار هستند. اهریمن نیز در قلمرو خود قدرت فائق است و دیوان دیگر آفریده و مخلوق او می‌باشند. به این طریق، دو گانه گرایی زرتشت به صورت یک الهیات فشرده و جمع و جور نظام داده شده است، و با این نظام است که ما در این کتاب کوچک سروکار داریم. گذشته از مسئله زروان تنها مطلب مجادله آمیزی که هنوز در دین زرتشتی دوره ساسانی وجود داشته گویا مسئله قربانی کردن حیوان بوده است. ما در فصل هشتم این کتاب فرصت خواهیم داشت که به بحث از آن بپردازیم.

پس غرض این کتاب ارائه شرح معقولی از اصول عقاید زرتشتیان است؛ و برای آنکه این مقصود بی‌هیچگونه جانبداری برآید، من در هر فصل متن یا متنهای خاصی را برگزیده‌ام که هسته اصلی آن فصل را تشکیل می‌دهد. به این طریق، امید می‌رود که خواننده بتواند تصویری روشن از اصول عمده عقاید زرتشتی به زبان و کلام خود آنان به دست آورد. در هر مورد من مقدمه‌ای در

معرفی متن یا متون گزیده شده برای روشن شدن یا تایید نکاتی که در متن مطرح شده است، آورده‌ام.

هیچ مترجمی که با ابهام و پیچیدگی دیوانه‌کننده پهلوی سروکار داشته است، نمی‌تواند برای ترجمه‌ای که عرضه میدارد ادعای کمال و تمامیت کند. به هر حال، من خود را به متنهای آسانتر محدود ساختم، اما هر جا تردید زیاد در معنای عبارتی داشته‌ام، آن را با علامت استفهام مشخص ساختم، و هر جا لازم بوده است که در متن اصلاحی به عمل آورم، شیوه قرائت خود را از متن در پا نوشت صفحه یاد کرده‌ام، اما دلایل خود را برای چنان قرائتی و چنان اصلاحی ذکر ننموده‌ام. این امر ممکن است از نظر محققان پسندیده نیاید، اما ماهیت این سلسله انتشارات، آوردن یادداشتهای فقه اللغوی و زبانشناسی مفصل را رخصت نمی‌دهد. امید است که در جای دیگر بتوانیم به توضیحات فقه اللغوی محض که لازمه این ترجمه‌هاست، بپردازیم.

فصل اول

آموزش دینی

به عنوان نخستین متن خود رساله کوتاهی را به نام «گزیده اندرزهای دانایان پیشین» عرضه می‌داریم. این رساله به نام «کتاب اندرزهای زرتشت» نیز معروف است. با آنکه تاریخ تالیف این رساله معلوم نیست، ولی احتمال می‌رود که پس از فرو افتادن شاهنشاهی ساسانی نوشته شده باشد، زیرا سخنان بدبینانه‌ای که در بند ۵۴ آمده به نظر می‌آید بازتاب مستقیم زوال دین زرتشتی بر اثر ضربه شدیدی که در نتیجه غلبه اعراب بر آن فرود آمد، باشد. این متن به اجمال چکیده اصول عقاید زرتشتی را بیان می‌دارد: این اصول چیزهایی است که هر پسر یا دختر زرتشتی که به سن پانزده سالگی رسیده است، پیش از آنکه کمر بند مقدس دینی (کُستی) را بر میان بندد - رسم و آئینی که مقارن سن بلوغ و رسیدگی کودک برگزار می‌شود - باید بداند. این رسم را می‌توان با آئین تایید در دین مسیحی مقایسه کرد. این متن در واقع، دستور نامه دینی زرتشتی است.

همه ادیان به ضرورت با انسان و رابطه او با جهان آغاز می‌کنند. از این رو، نخستین پرسشهای که آموزنده از خود می‌کند چنین است: «کیم؟ از آن که هستم؟ از کجا آمده‌ام؟» و «به کجا باز می‌گردم؟» پاسخهایی که در بقیه متن به این پرسشها داده می‌شود وضعیت انسان را از لحاظ ارتباطش با این جهان و جهان دیگر، و با خداوند (اوهرمزد) و با شیطان (اهریمن) معین می‌سازد.

انسان در اصل موجودی مینوی است، و روانش، به شکل آنچه زرتشتیان فرّوشی یا فرّوهر می‌نامند، قبل از آنکه هستی جسمانی یابد، وجود داشته است. تن و روان انسان هر دو آفریده هرمزد اند، و روان آدمی، مانند آنچه در بسیاری از دینهای شرقی می‌بینیم، الی‌الابد از قبل موجود نبوده است. پس انسان از خداست، و به خدا باز می‌گردد.

در تقابل با خداوند اهریمن قرار دارد. او نیز مینوی محض است: او و هرمزد دشمن و رقیب ابدی یکدیگرند، و دیر یا زود ستیز میان آنها امری ناگزیر می‌شود. خدا (هرمزد) همه نیکی و روشنی است، و اهریمن همه بدی و مرگ و تاریکی. ما بعداً خواهیم دید^۱ که چگونه هرمزد بالضروره گیتی را به عنوان سلاحی برای شکستن و نابود کردن اهریمن می‌آفریند. آفرینش برای او در ستیزه‌اش با دیو دروغ، با اهریمن، امری واجب است، و انسان در صف مقدم این کارزار قرار دارد. نه اینکه خداوند او را بدین کار مجبور کرده باشد، بلکه به خاطر آنکه وی از روی آزادی و اختیار، ایفای این نقش را از خداوند پذیرفته است.^۲ در این جهان هر فردی آزاد و مختار است که از نیکی و بدی یکی را برگزیند، و اگر بدی را برگزیند عمل و رفتاری برخلاف طبیعت و سرشت خویش کرده است، زیرا پدر او هرمزد^۳ است؛ او پسر خدا است و بنابر سرشت، آفریده هرمزد و زاده سپندارمذ یعنی زمین است.^۴

به این ترتیب، برای زرتشتیان نه شروبدی و نه آفرینش راز و سری نیست. مسئله‌ای به نام شروبدی وجود ندارد، زیرا شروبدی اصل و جوهری جدا است که در مقابل خدای نیک قد برافراشته است، و او را به نابودی تهدید می‌کند.^۵ پس، هیچ چیز مرموزی درباره آفرینش وجود ندارد، زیرا خداوند به یاری انسان در نبرد با دروغ نیاز دارد. (در متون ما اغلب اصل شر و بدی بدین نام یعنی دروغ خوانده شده است). انسان چون آفریده خدا است بدو تعلق دارد، اما خداوند نیز برای درهم شکستن رقیب و دشمن ابدی خود به یاری انسان متکی است.

۱- صفحه ۵۵ به بعد این کتاب

۲- بنگرید به صفحه ۲۱، بند ۸

۳- بنگرید به صفحه ۳۶

۴- بنگرید به صفحه ۴۱

۵- همانجا

بدی به هیچ وجه با ماده، چنانکه مانویان باور دارند، یکی نیست. از سوی دیگر گیتی، یعنی جهان مادی، آفریده دست خداوند است، سلاحی است که خداوند پدید آورده تا با آن اهریمن را نابود سازد. دامی است که خداوند بر سر راه شیطان قرار داده است، دامی که اهریمن در آن گرفتار می‌آید، و چنان ناتوان می‌شود که در پایان هرمزد می‌تواند واپسین ضربه مرگ‌آور را به او بزند.

خداوند ازلی و ابدی است، زیرا «هرمزد و گاه و دین و زمان هرمزد همیشه بوده‌اند و همیشه خواهند بود.» از آن سوی، اهریمن ازلی است ولی ابدی نیست؛ یعنی، او را آغاز نیست ولی انجام هست.^۱ «و بوده و هست، ولی نخواهد بود»^۲: «او برای همیشه ناتوان خواهد شد، چنانکه بود، و کشته خواهد شد، و از آن پس نه زدار مینو و نه آفریدگان او، وجود نخواهند داشت.»^۳

هم هرمزد و هم اهریمن را موجوداتی مینوی یاری خواهند کرد. هرمزد را شش امشاسپندان (امهرسپندان) و ایزدان، که هر دو گروه تقریباً معادل آنچه ما فرشتگان می‌نامیم هستند، کمک می‌کنند. اهریمن در جانب خود لشکری از دیوان دارد که بیشترشان مظهر و تشخیص رذیلت‌های گوناگون همچون شهوت، خشم، بوشاسپ (سستی و تنبلی) و دشدینی هستند. میدان کارزار همین جهان مادی (گیتی) است که هرمزد به عنوان دامی برای اهریمن آفریده است، و اهریمن و دیوان پیرو او در آن برای پیروزی می‌جنگند.

چنان که از این متن کوچک برمی‌آید نقش انسان در این جهان در سطح طبیعی هماهنگ با سرشت و طبیعت خویش زیستن و در سطح اخلاقی مطابق «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک» زندگی کردن است. به این ترتیب، هیچ دینی چون دین زرتشتی مخالف زهد و ریاضت کشی و رهبانیت نبوده است. وظیفه واجب انسان آن است که برای خویشتن همسری اختیار کند، و برای خویشتن فرزندانی پیروRAND، و دلیل ساده این امر آنست که اگر قرار باشد اهریمن سرانجام شکست یابد وجود و هستی انسان بر روی زمین ضرورت محض و محض ضرورت است. به همین نحو، هیچ دین دیگری نمی‌شناسیم که

۱- بنگرید به صفحه ۳۵ ۲- همانجا

۳- بنگرید به زتر، زروان... صفحه ۲۵۳

در آن کشاورزی، و بارور ساختن زمین، و نیرومندی و فراوانی ایجاد کردن بر روی زمین برای مقابله با تازش و حمله دشمن، یعنی اهریمن، که به وجود آورنده بیماری و مرگ است، از جمله فضیلتها و عبادت و پارسایی محسوب شود.

پس در سطح طبیعی، فضیلت و پارسایی مترادف است با باروری و ثمربخشی، و ردیلت و بدی مترادف است با سترونی؛ بنابراین، تارک دنیایی هم عملی غیر طبیعی و هم ردیلت و بدکرداری است. در سطح اخلاقی تاکید همه بر راستی و درستی - زیرا اهریمن یعنی دیو دروغ تجسم و تجسد شرو بدی است - و بر انجام دادن کارهای نیک است و هر مزد خود در کردار نیک «سامان دارد» زیرا نویسنده متن کوچک ما از روی کمال عقل می‌گوید که کردار یگانه معیاری است که بر پایه آن بر انسان داوری می‌شود.^۱

پس، این است مقام انسان در نظام جهان، و چنین است وظایف و خویشکاریهایی که برعهده دارد و باید انجام دهد. آنگاه متن ما پیش می‌رود و چکیده عقاید زرتشتی را درباره زندگی پس از مرگ به کوتاهی تمام بیان می‌کند. این معتقدات بنحوی شگفت‌انگیز با تعالیم مسیحی مشابهت دارد، و اعتقاد بر آنست که در اینجا مسیحیت به «دین بهی» که زرتشتیان اغلب دین خود را بدین نام می‌خوانند و امدار است و برای این اعتقاد البته دلایل موجهی وجود دارد. چون یک زرتشتی می‌میرد، روان او به داوری ایزدان برده می‌شود؛ این همان داوری سه شبه‌ای است که در بند ۱۶ متن بدان اشاره شده است. ما در فصل نهم بیشتر در این باره سخن خواهیم گفت.

در آخر زمان مردگان از گور برمی‌خیزند؛ و در واقعه‌ای که بدان «تن پسین» می‌گویند شرکت می‌جویند، و آن عبارتست از نو شدن عالم کبیر که از آن همه شرور و بدیها رخت بر بسته است.^۲ این تغییر و دگرگونی در احوال و جهان را «سوشیانس» یعنی نجات دهنده‌ای که در آخر زمان ظهور می‌کند به وجود می‌آورد، و پس از آن او، بعد از آنکه همه روانها را، چه گناهکار و چه بیگناه از ناپاکی پاک کرد، و باشندگان دوزخ، که عذاب و پادافره موقت گناهانشان را چشیده‌اند، از دوزخ برآورده شدند تا در حیات و سعادت ابدی

سهیم شوند، دوران سعادت ابدی را آغاز می‌نهد. پس از این چند توضیح مقدماتی جای آن است که به آن چه خود متن می‌گوید گوش فرا داریم.

گزیده اندرزهای دانایان پیشین

(متنهای پهلوی، صفحه ۴۱-۵۰)

۱. فرزانه‌گاه پیشین، با دانش دست اول خود درباره دین، گفته‌اند که هر مرد و زن که به سن پانزده سالگی برسد باید این چند چیز را بداند: من کیم؟ از آن کیم؟ از کجا آمده‌ام؟ و به کجا باز می‌گردم؟ از چه نژاد و تبارم؟ خویشکاری و وظیفه‌ام در گیتی چیست؟ پاداشم در مینو کدام است؟ از مینو آمده‌ام؟ یا همیشه در گیتی بوده‌ام؟ خویش هر مزدم یا اهریمن؟ از آن ایزدانم یا از آن دیوان؟ از نیکانم یا از بدان؟ مردمم یا دیو؟ راه رستگاری چند تا است؟ دینم کدام است؟ سودم در چیست و زیان در کجا؟ دوستم کی و دشمنم کدام؟ بن و اصل نخستین یکی است یا دوتا است؟ نیکی از کیست، و بدی از که؟ روشنی از کیست، و تاریکی از که؟ بوی خوش از کیست و بوی گند از که؟ نظم از کیست و آشوب از که؟ بخشایش از کیست و ناامرزشی از که؟

۲. اکنون این دیگر کار ایمان است که چون بر دلایل بی‌گمان، چنانکه هستند، دست یابد، آن گاه به میانجی خرد رفتار کند، و آنها را به دیگران سپارد.^۱ پس هر کس به بی‌بیگمانی باید بداند که: «من از جهان مینوئیم؛ همیشه در این گیتی نبوده‌ام. آفریده‌ام. همیشه نبوده‌ام. از آن هر مزدم از آن اهریمن نیم. از ایزدانم نه از دیوان، به نیکان پیوسته‌ام نه بدان؛ انسانم، دیونیم.

۱- ترجمه مشکوک است. آقای دکتر نوایی این بند را چنین ترجمه کرده‌اند: «اکنون که که گزیدارچم به میانجیگری راه خرد، بر چنین گروهی دست یافت، پس به بیگمانی سزد دانستن...» آقای دکتر فریدون وهمن در ترجمه مقاله آسموسن که متن گزیده اندرزهای فرزانه‌گان پیشین را در بردارد، این بند را چنین ترجمه کرده‌اند: «اکنون که گزیننده معانی (جویای حقیقت) بدین تحقیق، یعنی چگونگی ایمان دست یازیده باید به میانجیگری راه خرد بدون تردید و گمان بداند...»

- آفریده هرمزد، نه آفریده اهریمن. از تخم گیومرث^۱ مادرم اسپندارمذ (زمین) است و پدرم هرمزد. مردمی و انسانیت از مهری و مهریانی است،^۲ که نخستین تخمه و پیوند گیومرث بودند.
۳. و به جای آوردن خویشکاری و وظیفه‌ام این است که باور دارم که هرمزد هست، بود و همیشه خواهد بود، و خداوندی او جاویدان است، و او ازلی و پاک است، و اهریمن نیست و نابود شدنی است؛ و بدانم که من خویش هرمزد و امشاسپندانم، و با اهریمن و دیوان و پیروان آنها پیوندی ندارم.
۴. نخستین وظیفه و خویشکاری من در گیتی خشتو بودن به دین، و به کار بستن دستورهای آن و ستودن آن، و استوار بودن در آن، و از روی خرد به دین بهی مزدیسنان ایمان داشتن است، و باز شناختن سود از زیان، کار نیک از گناه، نیکی از بدی، روشنی از تاریکی، و پرستش هرمزد از پرستش دیوان است.
۵. وظیفه دوم من این است که زنی بگیریم و پیوند در گیتی درست کنم، و در این کار کوشا و پابرجا باشم
۶. وظیفه سوم من زمین را کشت و کار کردن است.
۷. وظیفه چهارم من حیوانات (گاو و گوسپندان) از روی داد رفتار کردن است.
۸. وظیفه پنجم آنکه یک سوم از شب و روزم را به هیبریدستان شوم و از فرزاندگی پارسایان سود برم، و یک سوم از شب و روز را به کشت و کار زمین و باروری آن پردازم، و یک سوم بازمانده از شب و روز را بخورم، بیاسایم، و رامش کنم.
۹. باید بی‌گمان باشم که از کار نیک سود، و از گناه زیان برمی‌خیزد، و اینکه دوست من هرمزد، و دشمن من اهریمن است، و راه دین یکی است.
۱۰. این راه اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛ راه بهشت و روشنی و پاکی، راه بیکرانی دادار هرمزد، که همیشه بوده و همواره خواهد بود.
۱۱. راه دیگر [نیز هست و آن] راه اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد، و راه دوزخ،

۱- گیومرث نخستین انسان است، بنگرید به فصل دوم و سوم همان کتاب.

۲- نخستین زن و مرد که از تخمه گیومرث از زمین روئیدند. بنگرید به فصل پنجم.

- تاریکی، کرانمندی، رنج تمام، مرگ و بدی است که راه اهریمن گنجستگ است که زمانی بود که در این آفرینش نبود، و باز زمانی خواهد رسید که در آفرینش هر مزد نخواهد بود، و سرانجام نابود خواهد شد.
۱۲. نیز براین بیگمانم که آغاز دو است: یکی آفریدگار، و دیگری تباه کننده.
۱۳. آفریننده هر مزد است که همه نیکی و روشنی است؛
۱۴. و تباه کننده اهریمن (زدار مینو) و دروند است که همه بدی، پرمرگی، دروغ و فریبکاری است.
۱۵. همچنین بیگمانم که مردم همه مرگ پذیرند جز سوشیانس و آن هفت کی (پادشاه) (که او را یاری می‌رسانند).
۱۶. بر این بیگمانم که جان از تن جدا خواهد شد، و تن تباه خواهد گشت، و به حسابرسی سه شبه، و رستاخیز و تن پسین، و گذشتن از پل چینوت، و آمدن سوشیانس^۱ و رستاخیز و تن پسین نیز بیگمانم.
۱۷. نیز باید آئین مردانگی (ایره) و دین باستانی به کار دارم، و اندیشه به نیکی و زبان به راستی، و دست به کار نیک دارم
۱۸. با همه بهان به آئین مردانگی رفتار کنم
۱۹. در همه کارهای نیک آشتی و همکاری کنم
۲۰. با نیکان (بهان) همیشه به داد رفتار کنم. و دین بهی به کار دارم.
۲۱. با همه کسانی که بودند، هستند و خواهند بود در همه کارهای نیک و راستی همداستان باشم.
۲۲. کار نیک از بهر داد کردن بهتر از کار نیک از بهر خود کردن باشد، و با آن رستگاری بیشتر به دست آید.
۲۳. و گویم که دین به مزدیسان را پذیرفته‌ام، و بر آن بیگمانم، نه از بهر راحتی تن و جان، نه از بهر خوب زیستن و دیر زیستن، و نه از بهر آنکه جانم باید از انبازی با بدنم جدا شود. از دین به مزدیسان روی بر نمی‌گردانم، و در آن بیگمانم. دین‌های دیگر را نمی‌ستایم و بزرگ نمی‌دارم و بدانها نمی‌گروم.
۲۴. زیرا این پیداست که از اندیشه، گفتار، کردار، تنها کردار معتبر است و به حساب گرفته می‌شود:

۱- نام نجات دهنده‌ای که در آخر زمان خواهد آمد، بنگرید به صفحه ۴۲ به بعد

۲۵. چه اراده ناپایدار است، اندیشه نادریافتنی است، تنها کردار آشکار و دریافتنی است.

۲۶. و به کردار است که مرد [شناخته می‌شود].
در تن مردم سه راه نهاده‌اند.

۲۷. در این سه راه سه مینو جای دارد، و سه دیو (دروغ) راه جوید. در اندیشه بهمن (منش نیک) جای دارد و خشم راه جوید؛ در گفتار ارت (راستی، فرزاندگی) جای دارد و وژن (جد دینی) راه جوید؛ در کردار سپندمینو (هرمزد) جای دارد و زدار مینو (اهریمن) راه جوید.

۲۸. در این سه راه مردم باید استوار باشند، و پاداش مینوی را از بهر خواسته گیتی، دارایی یا آزروی این جهانی بنگذارند.

۲۹. چه آن کس که این سه پاسدار را که برش مردم در تن خود حفظ نکند اندیشه‌اش از اندیشه بد، گفتارش از گفتار بد، و کردارش از کردار بد، برآید.
۳۰. پس از این، باید سپاسگزار باشم؛ و با سپاسگزاری این توانم که روانم به دوزخ نرسد.

۳۱. چه مرد چون از پشت پدر به زهدان مادر شود، آنگاه استوهیت (تباه کننده استخون، مرگ) به مینوئی بندی به گردن او اندازد که در همه زندگیش از گردن او باز نشود - نه به نیروی مینوی خوب و نه به نیروی مینوی بد.

۳۲. اما پس از مرگ، آن بند از گردن مردی که کارهای نیک کرده است می‌افتد، اما مرد نابکار با همان بند به دوزخ کشانده می‌شود.

۳۳. هر کس که در گیتی است باید چند یشتی (نیایش دینی) به جای آورد، و باید گناهانی را که با دست یا پا مرتکب می‌شود، بشناسد، مگر آن که کر و گنگ [و ناتوان] باشد؛ در این صورت، گناه بر او گرفته نشود. کسی را* که یشت باید به جای آوردن، بایدش به هیبریدستان شود و زند بیاموزد.

۳۴. پدر و مادر باید به فرزندان خود پیش از آنکه به پانزده سالگی رسند، این اندازه درباره کار نیک بیاموزند. و اگر این چند چیز را درباره کار نیک آموخته باشند، کودک هر کار نیک کند، به حساب پدر و مادر نهند؛ اما اگر

۱- b ē kadh به جای b ē k قرائت شده است.

* زهر به جای کسی را، کرولالی را آورده است.

- به کودک این چیزها را (به درستی) نیاموزند، هر گناهی که وی از روی بیخردی مرتکب شود، همه از آن پدر و مادر باشد.
۳۵. به کارهای نیک همداستان باشید و به گناه همداستان م باشید. برای چیزهای نیک سپاسدار و در ناکامی خرسند، و در پریشانی بردبار، و در به جای آوردن خویشکاری کوشا باشید.
۳۶. از همه گناهان توبه کنید، و برای یک دم هم هیچ گناهی را که پادافراه دارد، خستونشده نگذارید.
۳۷. با خرد پرورن (شهوت) و آرزوهای نادرست چیره شوید.
۳۸. آزار را با خرسندی، خشم را با آرامش (سروش) و رشک را بانیک چشمی، نیاز را با کم خواهی، دشمنی (ناآشتی) را با آشتی، و دروغ را با راستی از خود دور کنید.
۳۹. بدانید که بهشت بهترین جای، شهر مینوئی خرمترین، ده آسمان روشنترین، و گروتمان خانه روشن است، و کار نیک ورزیدن بزرگترین امید تن پسین است که نابود نمی شود.
۴۰. تا آن جا که توانید بدان را ستایش مکنید، چه با ستودن بدی، بدی به تن شما درمی آید، و نیکی بیرون می رود.
۴۱. در به دست آوردن فرهنگ کوشا باشید. زیرا فرهنگ تخم دانش است و میوه دانش خرد است، و خرد فرمانروای دوجهان است
۴۲. به این سبب گفته شده است که فرهنگ در روزگار کامیابی پیرایه است، در روزگار سختی پناه، و در پریشانی یاری دهنده، و در تنگدستی راهبر^۱ است.
۴۳. هیچکس را افسوس مکنید؛ چه آن که افسوس کند، خود افسوس کرده می شود، نافرهمند و نفرین شده می گردد و کمتر فرزندی شاینده^۲ و ارتشتار خواهد داشت.
۴۴. هر روز برای گفتگو به انجمن نیکان روید، چه آن که به انجمن نیکان بیشتر

۱- peshak را peshopadh خوانده ام. (قرائت اول درست تر می نماید و معنی جمله می شود: در تنگدستی پیشه است. م.)

رود نیکی و پارسایی بیشتر یابد.

۴۵. سه بار در روز به آتشکده روید و آتش را نیایش کنید: چه آن کس که همواره به آتشکده بود و نیایش آتش به جای آرد، خواسته گیتی و پارسایی بیشتر بدو بخشند.

۴۶. از آزار پدر و مادر یا سالار خود سخت بیرهزید مبادا به تن بدنام و به روان دروند شوید.

۴۷. بدانید که از پتیارگیهای بی شمار که اهریمن (زدار مینو) آفریده است این سه از همه گرانتر است: بستن بینش چشم، ناشنودن گوش، و سوم دیو (دروغ) نفاق (ناآشتی)

۴۸. چه پیدا است که به این دلیل خورشید هر روز سه بار به مردم گیتی فرمان دهد.

۴۹. در بامداد گوید، «هرمزد به شما مردم گیتی می فرماید که در ورزیدن کار نیک کوشا باشید تا من زندگی گیتی به شما نثار کنم.»

۵۰. در نیمروز گوید، «در زن خواستن و فرزند بار آوردن و دیگر خویشکاریها کوشا باشید، زیرا زدار مینو و زادگانش تا هنگامی که زمان تن پسین فرارسد، از این آفرینش جدا نشوند.»

۵۱. به پسین این گوید، «از گناهانی که کرده اید توبه کنید تا من شما را بیمارزم.» چه پیدا است که همچنان که روشنی خورشید به زمین فرود آید، گفتار او نیز به زمین آید.

۵۲. در گیتی اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد میندیشید، مگوئید و مکنید.

۵۳. به نیروی ایزدان، و از راه خرد، و به راهنمایی دین [به کار نیک] کوشا باشید، و بدانید که ارزش کار نیک چندان بزرگ و بیکران است که زدار مینو (اهریمن) با همه توان می کوشد تا [این را] پنهان دارد، و موجب آزار شما شود، و هرمزد با همه توانش به آشکاری [حقیقت] کوشد. هر کس که دین آگاه است باید در کار نیک کوشا و همیشه بر آن استوار باشد.

۵۴. در پایان این هزاره، هنگامی که بدی دیوان^۱ بی کران شود، و دین هرمزد کاستی پذیرد، و دین بدان چیرگی یابد، هنگامی که سگالش درباره داد و

۱- به جای kē dēn قرائت کرده ام 'kadh dēv

دین در میان نیکان و بهان که بر خویشکاری خود آگاهند، باز ایستد، هنگامی که کرده اهریمن و دیوان به آشکاری انجام گیرد، و نشان این آن باشد که انحطاط کلی پیدا شود و آفریدگان (دامان)^۱ نابود گردند، پیمان شکنان، و پیروان دیوان و دشمنان دین آزادی یابند، هنگامی که در سراسر درازا و پهنای سرزمینهایی که داد هر مزد رواان است به علت چیرگی ازیدهاکان (ضحاکان) همه آفریدگان نیک نومید^۲ شوند آن گاه هر کس باید به نیروی بهمن (اندیشه نیک)، به انبازی خرد و از راه دین راه پارسایی را بخرد بجوید و بر آرامش (درونی) خود بیفزاید، روان را با رادی شاد دارد، به مردانگی نیکنامی جوید با فروتنی دوست به دست آرد، با بردباری امید را پسندد کند، با خیم برای خویش نیکی اندوزد، و با پارسایی راه روشن بهشت را آماده سازد؛ زیرا در آنجا، از بار و برکارهای نیک خود بهره یابد. ۵۵. تن مردنی است و جان جاوید^۳ است. نیکی کن زیرا روان (واقعی) است نه تن، جهان دیگر (واقعی) است نه این جهان.

۵۶. از بهر تن روان را مهلید و مفراموشید.

۵۷. از بهر بزرگداشت کسان (و با فراموش کردن این که خواسته‌های گیتی تباه‌شدنی است، آرزوی چیزی مبرید که به تبتان عذاب و به روانتان پادافراه رسد. بلکه آرزوی آن چیز کنید که بروبار آن رامش و آرامش جاودان باشد.

۵۸. نیک کرداری از کوشش زاید، و کوشش از نیایش (?)^۴ و نیایش از خواستن، و خواستن از هوش، و هوش از دانش جهان دیگر، و دانش جهان دیگر، سلاحی است که بوده و هست و همواره خواهد بود. با این دانش است که او را که همه چیز را از نو می‌آفریند، همه چیز را می‌آموزد، همه آنچه را که باید بشود مقرر می‌دارد، سود همه را در این جهان و جهان دیگر خواستار است، می‌شناسیم.

۱- به جای zaman خوانده‌ام d<a>man که برخلاف قرائت قبلیم در زرن، زوران صفحه ۲۸۶

یادداشت ۸ است. ۲ قرائت کرده‌ام om ētih <an>

۳ خوانده‌ام: asachishn * ۴ خوانده‌ام: zhahishn

فصل دوم

دومینوی نخستین و آفرینش

داستان دومینوی نخستین و آفرینش جهان به تفصیل تمام در بخش نخست کتابی از قرن نهم میلادی (سوم هجری) که عموماً به نام بُنْدَهَشَن (آفرینش آغازین) معروف است آمده است. از این کتاب دو روایت در دست است یکی بلند و دیگری کوتاه. متنی را که ما در اینجا می‌آوریم تا بند ۱۸ از روایت کوتاه است، و از آنجا به بعد، از روایت بلند پیروی می‌کنیم. به نظر ما بهتر رسید که بیشتر خود را به روایت کوتاه که سراسر است و مطابق عقاید کیش زرتشتی «ارتودکس» است، محدود سازیم. میان بند ۱۵ و بند ۱۶ در روایت بلند که معمولاً بندهشن بزرگتر خوانده می‌شود، عبارت بلندی افزوده شده است که با مطالب پیش و پس آن همخوانی ندارد. تشویش متن در این قسمت وحشتناک است و بنابراین من از آوردن آن در اینجا خودداری کرده‌ام. خواننده علاقه‌مند می‌تواند به ترجمه این قسمت در کتاب من به نام زروان: معنائی در دین زرتشتی، صفحه ۳۱۴-۳۱۷ مراجعه کند. حتی متن حاضر، چنان که بزودی معلوم خواهد شد، کاملاً منسجم و یکدست نیست.

یک چنین ناهمخوانی و عدم انسجامی درست در آغاز متن به چشم می‌خورد. اگر اهریمن جوهری مستقل و مانند هرمزد ابدی است، پس هرمزد نمی‌تواند بیکران باشد، زیرا وجود رقیبش او را محدود و کرانمند می‌سازد. در بند ۴ صریحاً به این امر اذعان شده است، زیر گفته می‌شود که «هر دو مینو به

خود کرانمندند.» با وجود این، در بند ۱ می‌خوانیم که: هر مزد و گاه و دین و زمان هر مزد بودند، هستند و خواهند بود.»

اما این تضاد، شاید فقط ظاهری است، زیرا که در اینجا هر مزد با زمان کرانمند، نه با گاه بیکرانه یکی گرفته شده است. هر مزد در زمان بیکران و در گاه کرانمند است. پس ابدی اما کرانمند می‌باشد یعنی محدودیت زمانی ندارد، اما از جهت مکان محدود است. زیر در مکان با اهریمن شریک است و میان قلمرو دو مینو تهیگی قرار دارد.

اما اهریمن هم درگاه و هم در زمان محدود و کرانمند است. از جهت مکان (گاه) در بالا به وسیله تهیگی محدود است، و از لحاظ زمانی اهریمن «بود و هست، اما نخواهد بود.» از اینجا است که نویسنده متن حاضر، در بخش نخست می‌تواند بگوید که «اهریمن نیست.» (بند ۳) زیرا در پایان زمان، او نابود خواهد شد.^۱ پس اهریمن از جهت مکان کرانمند است زیرا قلمرو او در سمت پائین بی‌کران و در بالا به وسیله تهیگی محدود است. از جهت زمانی نیز اهریمن محدود و کرانمند است زیرا او و قلمروش در پایان به کلی نابود خواهد شد. هر مزد در اصل از جهت مکان کرانمند، ولی در پایان هم از جهت زمان و هم از جهت مکان بی‌کرانه و نامحدود است، زیرا با نابودی اهریمن دیگر هر مزد از جهت مکان کرانمند نیست. «زیرا او پیمان میان هر دو مینو را می‌داند که پادشاهی کامل آفریدگان هر مزد به تن پسین است جاودانه و برای همیشه، و آن بیکرانگی است.»

به این ترتیب، در دین زرتشتی خدا در آغاز بر اثر وجود مینوی همیستارش، اهریمن، کرانمند و محدود است، و اگر به خاطر زدارکامگی و پس دانشی اهریمن نمی‌بود برای همیشه همچنان باقی می‌ماند. نفس واقعیت تازش اهریمن این امکان را به وجود می‌آورد که خداوند نامحدود و بیکران شود، زیرا تازش اهریمن سبب می‌شود تا هر مزد برای دفاع از خود به حمله متقابل پردازد. تازش بی‌سامان اهریمن، دفاع سامانمند و منظم هر مزد را برمی‌انگیزد، و این ناسامانی خود اهریمن است که نابودیش را موجب می‌شود. داستان این کارزار و ستیزه کیهانی نه تنها به نابودی اهریمن منتج می‌گردد، بلکه خدای

۱- برای معنای نابودی اهریمن بنگرید به صفحه ۱۴۳-۱۴۴.

ناکاملی را کامل می‌سازد: یعنی، مینوی نیکی که کرانمند بود به صورت خدایی ازلی و ابدی درمی‌آید. اهریمن نیز می‌توانست اگر می‌خواست جاودانه شود اما از آنجا که وی اصل بدی و هلاکت است نمی‌توانست چنین بخواهد. پس، انسان در کارزار کردنش به یاری خداوند، برای جاودانگی خویش، یعنی سهم و بهره‌اش در تن پسین که جاودانه است، می‌جنگد.

به این ترتیب، در آغاز دو همیستار در مقابل هم آماده کارزار شده‌اند. از این دو، یکی «همه آگاه و به» و دیگری زدارکامه که «زدار کامگی خیم» او است. هرمزد تازش اهریمن را پیش‌بینی می‌کند، و به مینوئی آفریدگانی برای مقابله می‌آفریند که «بی‌اندیشه، بی‌جنبش و ناملموس بودند» و این آفریدگان برای دفاع و مقابله با اهریمن «افزاری دربايست بود» (بند ۵)

ممکن است پرسیده شود که این افزار که یا چه بود؟ در حقیقت، گمان می‌رود که این افزار وای یا تهیگی بود، زیرا در جای دیگر آمده است که وای که هم ایزد باد است و هم تهیگی، «افزاری بود که [هرمزد] برای این کار نیاز داشت. ^۱ پس، تهیگی را هرمزد از پیش در صف سپاهیان طرفدار خویش رقم زده است. آفرینش و تهیگی مکمل یکدیگرند، و همین که نبرد آغاز می‌شود، وای، یعنی تهیگی، جامهٔ زندگی می‌پوشد، نیرویی می‌شود که مقاومت همیستار را فرو می‌شکند. و «دشمن را از پشت سر دنبال می‌کند تا زدار مینو، یعنی اهریمن را، بزند و آفرینش هرمزد را حفظ کند.» ^۲

در این میان، اهریمن نیز بیکار ننشسته است. روشنایی را دیده است و قصد نابودی آن را دارد. پس سلاحهای خویش را به صورت دیوان می‌آفریند. هرمزد پیشنهاد آشتی می‌کند. اما اهریمن نمی‌پذیرد. پس دو مینو قرار بر این می‌گذارند که ۹۰۰۰ سال کارزار کنند، و هرمزد می‌داند که در پایان این نبرد اهریمن به کلی نابود خواهد شد.

سه هزار سال نخست سال بزرگ کیهانی که ۱۲۰۰۰ سال به طول می‌کشد، به این طریق می‌گذرد. نبرد با سرایش دعای آهوئور، که مهمترین دعای زرتشتیان و از لحاظ اهمیتی که برای آن قائل هستند همانند دعای «ای پدر ما که در آسمانی» مسیحیان است، به وسیلهٔ هرمزد آغاز می‌شود. سرایش صرف

۱- بنگرید به زتر، زروان... صفحه ۳۱۶ بند ۲۶

۲- همانجا، صفحه ۳۲۳، بند ۵.

این دعا بر اهریمن آشکار می‌سازد که بازی را باخته است، و نابودی نهایی او حتمی است. از این رو، بیهوش می‌شود و به ژرفای تاریکی فرو می‌افتد، و در آنجا سه هزار سال در گیجی می‌ماند.

در دورانی که اهریمن گیج و بیکار افتاده است، هرمز دو جهان می‌آفریند: یکی جهان (آفرینش) مینویی و دیگر جهان مادی. این دو آفرینش مکمل یکدیگرند. در آفرینش مینویی هرمزد و شش امشاسپند (امهرسپند) که فرشتگان مهین او و در عین حال تجلیات و صفاتی از خود او هستند، قرار دارند؛ در آفرینش مادی انسان و شش آفریده مادی دیگر که برای یاری او آفریده شده‌اند قرار دارد. انسان خود نماینده هرمزد بر زمین است. زیرا او [یعنی هرمزد] از آفرینش مادی «نخستین انسان را به خویش اختصاص داد»^۱ هر یک از امشاسپندان نیز یکی از آفریده‌های مادی را زیر حمایت خویش می‌گیرند. نام شش امشاسپند چنین است: وهمن (بهمن) (منش نیک)، ارثاوهشت (اردیبهشت) (بهترین راستی)، شهریور (پادشاهی گزیده) (سپندارمت (سپندارمذ)) (خرد مقدس که در واقع با زمین یکی است) (هردات (خرداد)) (کمال یا رستگاری)، و امردات (امرداد = مرداد) (جاودانگی).

شش آفرینش مادی، به ترتیبی که آفریده شده‌اند، عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، گاو نخستین، و گیومرث که نخستین انسان است،^۲ و آخر از همه آتش که در هر شش پراکنده است.^۳ در بخش سوم بند هشتن هر یک از امشاسپندان سرپرستی یکی از شش آفریده مادی را برعهده می‌گیرد. هرمزد مردم یا انسان را، بهمن چهارپایان را، اردیبهشت آتش را، سپندارمذ زمین را، خرداد آب را و امرداد گیاه را. انسان توقع دارد که شهریور نیز تنها آفریده باقی مانده را که هفتمین است به حمایت گیرد. ولی او فلز را در حمایت می‌گیرد. اما این ناسازواری، وقتی که درمی‌یابیم که آسمان از «فلز درخشانی که جوهر آن پولاد است» درست شده است، از میان می‌رود. پس هر یک از آفرینش مادی در سرپرستی یکی از این ایزدان نگهبان است. جهان مینوئی و مادی به هم

۱- زرن، زروان صفحه ۳۳۴، بند ۱۱.

۲- همان کتاب، صفحه ۳۳۴، بند ۸.

۳- همان کتاب، صفحه ۳۴۲، بند ۲۵.

دومینوی نخستین و آفرینش □ ۳۷

پیوسته است، و به همیاری تام و تمام، هر دو برای مقابله مجدد با اهریمن آماده‌اند.

پس تا اینجا هیچ گونه ناسازگاری و سستی در این اسطوره آفرینش که عقیده زرتشتیان ارتودکس را منعکس می‌سازد به چشم نمی‌خورد. اما، در اینجا، به یک ناهنجاری بارز برمی‌خوریم، دیدیم که اهریمن بر اثر سرایش نماز اهوئور به وسیله هرمزد برای مدت سه هزار سال گیج و بی‌کار بيفتاد. با وجود این، در بند ۱۶ می‌خوانیم که «در دوران گیجی اهریمن، هرمزد نخست بهمن را آفرید که به آفریدگان هرمزد جنبش داد، و زدار مینو، نخست سخن دروغ و سپس اکومن (منش بد) را آفرید.» اگر اهریمن بی‌کار و گیج افتاده بود چگونه توانست این کار را بکند؟

من در جای دیگر^۱ گفته‌ام که احتمال دارد که در طی سه هزار سال نخست از سال کیهانی. ۱۲۰۰۰ سالی، اهریمن در آغاز پیروزی به دست آورده باشد* - دست کم در شرح غیر ارتودکس آفرینش، یعنی به روایت زروانیان که چنان که دیدیم با روایت زرتشتیان ارتودکس فرق دارد. در این روایت زروان یا زمان بیکرانه اصل و بنی متعالی است، و با داشتن چنین مرتبه والایی، پدر هرمزد و اهریمن هر دو است. پس ناسازگاری موجود در متن حاضر ما، ظاهراً نشان دهنده آن است که در اسطوره اصلی تغییر داده شده است. به طور ساده، اهریمن نمی‌توانسته است در زمانی که مطابق متن ما بیهوش و ناخودآگاه افتاده بوده است سخن دروغ و اکومن و دیگر دیوانی را که در بند ۱۷ از آنها سخن رفته است خلق کند. پس این داستان باید از سه هزاره‌ای که هرمزد خویشتن را به آفرینش جهان کاملاً مینویی و آفریدگانی «بی اندیشه، بی جنبش، و ناملموس»

۱- همان کتاب، صفحه ۹۹ به بعد

* من در نیافتم که سرگردانی زرنر از چیست؟ در متن بندهشن ترجمه دکتر مهرداد بهار و بند هشتن هندی ترجمه خانم دکتر رقیه بهزادی، و زند آکاسی انکلساریا صریحاً آمده است که در سه هزار اول نخست اهریمن به قلمرو آفرینش هرمزد تاخت و چون هرمزد و آن روشنی ناملموس را دید به سبب زدار کامگی و رشک گوهری فراز تاخت ... سپس پیروزی فراتر از آن خویش را دید و باز به (جهان) تاریکی تاخت و پس دیو آفرید... پس سه هزاره نخست اهریمن به آفرینش هرمزد می‌تازد اما چون خود را در برای پیروزی یافتن آماده نمی‌بیند به تاریکی باز می‌گردد و دیوان بسیار برای کارزار با هرمزد می‌آفریند. مترجم ۲

خرسند ساخته بود، به اینجا منتقل شده باشد. می‌توان تصور کرد که این آفریدگان مینویی هرمزد برای مقاومت در برابر تازشی که اهریمن تدارک دیده بود - «بسیار دیوان و آفرینشی مرگبار و مناسب برای نبرد» - به تنهایی مناسب نمی‌نمود. این آفرینش اهریمنی همان است که بعداً به تفصیل از آن یاد می‌شود. گذشته از این سخن دروغ درست مقابل و متضاد اهوئور، سخن راست و حقی است که هرمزد با چنان اثر تباه کننده‌ای بر زبان می‌راند.

بنابراین، چون غیر ممکن است که اهریمن هنگامی که گیج و بیهوش افتاده بود، توانسته باشد سخن دروغ بر زبان آورد یا آفرینش اهریمنی خود را انجام دهد، ناچار به این نتیجه می‌رسیم که بایستی در مرحله پیشتری این دروغ هراس انگیز بر زبان آورده شده، و سپاهی از دیوان آفریده شده باشد. با آنکه شواهدی هست که در کیش زرتشتی آمیخته به بدعت و الحاد این دروغ همان اثری را علیه هرمزد داشته که اهوئور بعداً علیه اهریمن داشته است، اما با توجه به متنی که اکنون در اختیار ماست، تنها می‌توانیم گفت برای زرتشتیان ارتودکس دروغ مورد نظر می‌بایستی لاف و گراف ابلهانه اهریمن در بند ۹ بوده باشد که می‌گوید: «همه آفریدگان تو را به نادوستی تو و دوستی خود متمایل سازم.» بنابراین، در دین زرتشتی ارتودکس تازش نخستین اهریمن، تازش دروغ و باطل است. این تازش با شکست فاحش رو به رو می‌شود، چرا که هرمزد می‌داند که دروغ است و حقیقتی در آن نیست، و لذا در برابر آن ترس و واهمه‌ای ندارد. آن گاه هرمزد به حمله متقابل می‌پردازد، و این کار را با اهوئور، کلام راستین، آغاز می‌کند و به وسیله آن اهریمن را برای مدت سه هزار سال تمام از کار می‌اندازد. و در طی این دوره آفرینش خود را، که به وسیله آن در برابر تازشهای بعدی اهریمن ایستادگی می‌کند، به وجود می‌آورد. تازش دوم اهریمن موضوع سخن ما در فصل دیگر این کتاب است. در حال حاضر بیایید سخن را تا اینجا از زبان خود بندهشن بشنویم.

بند هشت

بخش نخست (ویراسته یوستی، صفحه ۱-۳، انکلساریا، صفحه ۲-۲۲)^۱

۱. «به دین بهی این گونه پیداست که هرمزد در بالا، در همه آگاهی و بهی، زمانی بیکران در روشنائی بود. روشنی گاه و جای هرمزد است: برخی آن را روشنی بی پایان خوانند.
- آن همه آگاهی و بهی خیم همیشگی هرمزد است: برخی آن را «دین» گویند. این هر دو را گزارش یکی است؛ یعنی، خیم همیشگی زمان بیکرانه. چه هرمزد و گاه و دین و زمان هرمزد بوده‌اند، هستند، و همی خواهند بود.
۲. اهریمن به دیردانی و زدارکامگی در ژرفا در تاریکی بود: او بود، هست، اما نخواهد بود. زدار کامگی خیم اوست، و تاریکی جای اوست: برخی آن را تاریکی بیکران گویند.
۳. میان آنها تهیگی بود: برخی آن را وای خوانند که آمیزش دو مینو در آن است.
۴. در کرانمندی و بیکرانگی: فراز پایه را روشنی بیکران خوانند (زیرا پایان ندارد) و ژرفا را تاریکی بیکران. اینها بیکرانه‌اند. در مرز هر دو کرانمندند زیرا میان آنها تهیگی است، و آن دو به هم پیوسته نیستند. باز درباره همه آگاهی هرمزد — هر چه اندر دانش هرمزد است کرانه مند است: زیرا پیمان میان دو مینو را تا پادشاهی کامل آفرینش هرمزد در تن پسین برای همیشه، داند. آن بیکرانه است. و هنگام تن پسین آفریدگان اهریمن نابود خواهند شد؟ آن نیز کرانمندی است.
۵. هرمزد به همه آگاهی می‌دانست که اهریمن هست، و تازش خواهد آورد، زیرا او به رشک کامگی با وی خواهد آمیخت. و از آغاز تا انجام (می‌دانست) که با چه و چند افزار و چگونه مقصود خود را برآورد. وی به مینوئی آن آفریدگانی را که برای مقابله دربايست افزار او بودند بیافرید! سه هزار سال آفریدگان در مینوئی ایستادند که بی‌اندیشه، بی‌جنبش و ناملموس بودند.
۶. زدرامینو به سبب دیردانی (پس دانشی) از هستی هرمزد آگاه نبود. پس از

۱- برای ویرایشی از این بخش بنگرید به زهر، زروان... صفحه ۲۷۶-۳۲۱.

آن ژرفا برخاست و به مرز، آنجا که روشنان دیده می‌شدند، آمد. چون روشنی ناملموس هرمزد را دید، فراتاخت، به سبب زدارکامگی و رشک گوهری، برای نابود کردن آن شتاب کرد. و چون چیرگی و پیروزی را برتر از آن خویش دید، باز به جهان تاریکی تاخت، و دیوان بسیار آفرید، آفریدگانی مرگ‌آور و مناسب برای نبرد.

۷. هرمزد چون آفرینش زدار مینو را دید - آن آفرینش سهمناک، پوسیده و بد را - آن را بزرگ نداشت. آن گاه، زدار مینو آفرینش هرمزد را دید، - آن آفرینش ژرف، پیروز، و همه آگاه را - او را پسند افتاد، و بزرگ داشت آفرینش هرمزد را.

۸. آنگاه هرمزد که از چگونگی فرجام کار آگاه بود، از اهریمن آشتی خواست و گفت: «ای زدار مینو به آفریدگان من یاری آور، و ستایش کن تا به پاداش بی‌مرگ، بی‌پیری، نافرودنی و ناپوسیدنی شوی. و سبب این آن است که اگر نبرد نیاغازی، خود از کار نیفتی، و ما هر دو را سودها خواهد بود.

۹. اما زدار مینو فریاد برآورد که: ندهم به آفریدگان تو یاری و ستایش نکنم هیچ یک را»

و در هیچ کار نیک با تو موافقت نکنم. بلکه برای همیشه بمیرانم ترا و آفریدگان تو را، آری، من همه آفریدگان ترا به نادوستی و بی‌زاری از تو و دوستی خود متعایل سازم.» و گزارش این آن است که اهریمن پنداشت که هرمزد در برابر او درمانده است، و از این رو آشتی آورد. این بود که نپذیرفت. تهدید نیز کرد.

۱۰. و هرمزد گفت: ای زدار مینو تو همه کار نتوانی کرد؛ تو نتوانی مرا نابود

کنی، و نیز نتوانی آفریدگان مرا از اینکه باز به تملک من درآیند، بازداری. ۱۱. پس هرمزد به همه آگاهی دانست که اگر زمان کارزار را تعیین نکند، اهریمن تواند آنچه را که تهدید کرد با آفریدگان او بکند، و نبرد و آمیختگی همیشگی خواهد شد، و اهریمن در آمیختگی آفرینش می‌تواند استقرار پیدا کند و آن را از آن خویش کند....

۱۲. و هرمزد به زدار مینو گفت: «زمان تعیین کن، تا بدن پیمان برای نه هزار سال نبرد کنیم.» زیرا می‌دانست با تعیین زمان به این روش، زدار مینو را

ناتوان و ناکار تواند کردن. آن گاه زدار مینو که فرجام کار را نمی توانست دید، به این پیمان همداستان شد. همچنان که دو مرد که خواهند نبرد تن به تن کنند، زمان تعیین کنند و گویند: «ما در فلان روز تاشب کارزار کنیم». ۱۳. هرمزد به همه آگاهی این را نیز می دانست که در این نه هزار سال، سه هزار سال سراسر به کام و خواست هرمزد خواهد بود؛ سه هزار سال، در دوران آمیختگی، به کام هرمزد و اهریمن هر دو رود؛ در نبرد فرجامین (سه هزار سال پسین) زدار مینو ناکار خواهد شد، و وی خواهد توانست آفرینش را از پتیارگی رهایی بخشد.

۱۴. آن گاه هرمزد سرود اهورنور را، یعنی بیست و یک واژه یَثاْهُوْیثرو، را بخواند و به زدار مینو پیروزی فرجامین خویش، از کار افتادگی زدار مینو، نابودی دیوان، رستاخیز تن پسین، و رهایی آفرینش را از پتیارگی برای همیشه و جاودانه نشان داد.

۱۵. هنگامی که زدار مینو از کار افتادگی خویش و نابودی دیوان را دید، سرنگون شد، بیهوش گشت و به تاریکی فروافتاد؛ و بدان گونه که در دین گوید، «هنگامی که یک سوم سرود اهورنور خوانده شد، زدار مینو از بیم لرزید، چون دو سوم خوانده شد، به زانو درآمد؛ چون تمام خوانده شد، ناکار گشت». و برای سه هزار سال از آزار رسانیدن به آفریدگان هرمزد ناتوان شد، و گیج و بیهوش فروماند.

۱۶. هنگامی که اهریمن گیج و ناتوان افتاده بود، هرمزد آفریدگان را آفرید. نخست بهمن را آفرید، و بدان آفرینش هرمزد رواج یافت. زدار مینو نخست سخن دروغ و سپس اکومن (منش بد) را آفرید. از آفریدگان مادی هرمزد نخست آسمان را آفرید، و از روش نیک و روشنی مادی بهمن را آفرید که با آن دین بهی مزدیسنانِ هرمزد همراه بود.

این بدان معنا است که بهمن از آن زمان هر آنچه بر آفریدگان رود تا به فراشکرد می دانست. آنگاه اردیبهشت را آفرید. پس شهریور، سپس سپندارمذ، پس از آن خرداد و آن گاه امرداد را آفرید.

۱۷. از تاریکی مادی اهریمن اکومن و ایندر، سپس ساوول، و پس

ناگهیث (ناگهیث)*، سپس تادیج* و زیریج* را آفرید.
 ۱۸. از آفریدگان مادی هر مزد نخست آسمان را فراز آفرید، دوم آب را آفرید.
 سدیگر زمین را آفرید، چهارم گیاه را، پنجم چهارپایان را، ششم مردم
 (انسان) را.

۱۹. نخست آسمان را آفرید برای بازداشتن اهریمن. برخی آن را آفرینش
 آغازین خوانند. دوم آب را آفرید برای از میان بردن دروج تشنگی؛
 سدیگر زمین را آفرید سراسر مادی؛ چهارم گیاه را آفرید برای یاری
 چهارپایان؛ پنجم چهارپایان را آفرید برای یاری مرد پرهیزگار؛ ششم مرد
 پرهیزگار را آفرید برای از کارافگندن و نابود ساختن زدار مینو و دیوان او.
 آن گاه آتش را آفرید چون شعله‌ای، که درخشندگی آن از روشنی بیکران
 است، به تنی نیکو که آتش را سزاوار است. سپس باد را آفرید به تن جوانی
 پانزده ساله که آب و گیاه و چهارپایان و مرد پرهیزگار و همه آن چه را که
 هست پیرورد و نگهدارد.

۲۰. اکنون چگونگی هر یک بگویم. نخست آسمان را آفرید، روشن و پیدا،
 بسیار دور کرانه به گونه خایه مرغی، از فلز درخشان که گوهر فولاد
 است**.* سر آن به روشنی بیکران پیوسته.

و همه آفریدگان را در درون آسمان بیافرید. مانند دژی یا بارویی که
 همه افزارهای بایسته برای نبرد در آن باشد، یا خانه‌ای که همه چیز در آن
 بماند. گنبد آسمان را درازا برابر است با پهنا، و بلندای برابر است با ژرفا.
 اندازه‌ها برابر و متناسب. مینوی آسمان چون برزیگری اندیشه‌مند، سخنور
 و کنشمند است. آگاه، بس افزونی دهنده، و گزیننده است.

۲۱. و بدو نیروی ایستادگی داده شد همچون بارویی تا نگذارد زدار مینو (از
 آنجا که آمده است) بدانجا باز گردد، همچون ارتشتار دلیری که زره پوشیده
 تابی بیم از کارزار برگردد، مینوی آسمان بدان گونه آسمان را در بردارد.

* مرحوم دکتر مهرداد بهار چنین خوانده است، و نام دو دیو دیگر نیز در ترجمه بهار تریز و زریز آمده
 است.

** دکتر بهار آورده است: از خُماهن که گوهر الماس نر است. ظاهراً زئر «نر» را صفت برای آسمان
 گرفته است.

دومینوی نخستین و آفرینش □ ۴۳

- و برای یاری او، هرمزد شادی را آفرید. شادی را برای او آفرید، زیرا حتی اکنون که دور آمیختگی است، آفریدگان شادمانند.
۲۲. دوم از گوهر آسمان آب را آفرید به اندازه مردی که دستها بر زمین نهد و با دست و پا رود، و آب تا شکم او برسد؛ تا بدان بلندی آب را روان ساخت. و برای یاری او باد، باران، مه، توفان و برف را آفرید.
۲۳. سدیگر از آب زمین را آفرید گرد، با راهگذرهای دور و دراز، بی‌نشیب و فراز، درازای آن برابر با پهنا، و پهنا همچند ژرفا، در میان آسمان قرار گرفته؛ گویند که او نخستین یک سوم این زمین را سخت چون سنگزار آفرید؛ و دیگری یک سوم این زمین را از ماسه سنگ* (?) آفرید؛ سدیگر یک سوم این زمین را نرم چون گل آفرید.**
۲۴. و او کانپها را در دل زمین آفرید، و کوهها را که پس از آن از زمین روئیدند؛ و برای یاری زمین به آن آهن، مس، گوهر و بوره و همه گوهرهای دیگر که از آن سخت زمین‌اند، جز ...؟... که از گوهری دیگرند بدو داد. او زمین را همچون مردی آفرید که جامه بر جامه از همه سوی بر تن سخت کرده باشد. در زیر این زمین همه جا آب ایستاده است.
۲۵. چهارم، گیاه را آفرید. گیاه نخست در میانه زمین به بلندی یک پا روئید؛ بی‌شاخه، بی‌پوست، بی‌خار، تر و شیرین: آن در تخمه خود گوهر همه گیاهان را داشت. هرمزد به یاری گیاه آب و آتش را آفرید؛ زیرا هر ساقه گیاهی قطره آبی بر سر و آتشی چهار انگشت پائین تر از سردارد، و به نیروی آنها همی روید.
۲۶. پنجم گاو یکتار آفریده را در ایرانویج (ایرانویژ)، در میانه زمین، بر کنار رود دِه داییتی آفرید. زیرا آنجا میانه زمین است. آن گاو سپید بود و روشن چون ماه. بلندی آن به اندازه سه نای بود. برای او آب و گیاه را آفرید، زیرا در دوران آمیختگی نیرو و بالندگی او از آنهاست.
۲۷. ششم کیومرث (مرد پرهیزگار) را آفرید درخشان چون خورشید، به بالائی چهار نای و به پهنا مانند بلند، برکناره رود داییتی، زیرا آن میانه زمین است

* مهرداد بهار ترجمه کرده است «گرد آگنده»، زنر(?) sandstone و انکلساریا stuffed with dust آورده است
** مهرداد بهار: از گل نرم و انکلساریا نم‌پوش آورده است

- کیومرث در کناره چپ و گاو در کناره راست. دوری آنها از یکدیگر و دوری آنها از آب داییتی به اندازه بالای ایشان بود. آنها چشم و گوش و زبان داشتند و دخشک (نشانه). نشانه کیومرث این است که مردم از تخمه او بمانند اوزاده شوند.

۲۸. برای او خواب، آسایش آفریننده*، را آفرید. زیرا هرمزد خواب را به کالبد مرد بلند پانزده ساله تابناکی آفرید. او کیومرث و گاو را از زمین آفرید. و از روشنی و سرزندگی آسمان تخمه مردمان و گاو را فراز آفرید؛ زیرا این دو تخمه از گوهر آتشند، نه از گوهر آب و آنها را در تن کیومرث و گاو نهاد تا افزایش نژاد مردمان و چهارپایان از آنها باشد.

هرمزد با تکمیل آفرینش مینوی و مادی خویش آماده کارزار آینده می‌شود. در همان زمان فروهرها یا فرّوشیهای همه مردمان در جهان مینویی نادیدنی آفریده شده است. تنها وقتی فروشیهای مردمان رضایت دهند که به دنیای خاکی فرو شوند و به کارزار پردازند، هرمزد به پیروزی فرجامین یقین حاصل خواهد کرد. از این رو هرمزد «با روان و فروهر مردمان به سگالش پرداخت و خرد همه آگاه را به آنها فراداد، و گفت: کدام شما را سودمند تر به نظر می‌رسد؛ اینکه شما را به صورت مادی بیافرینم که با بن دروغ بستیزید و او را نابود سازید، و من در فرجام شما را درست و بیمرگ برخیزانم و باز به صورت مادی باز آفرینم که جاودانه بیمرگ، بی‌پیری و بی‌دشمن باشید یا اینکه شما را جاودانه از اهریمن پاسداری کنم؟» و فروهر مردمان به یاری خرد همه آگاه دیدند که از اهریمن و دروغ چه بدیها در جهان به مردمان رسد، و نیز دیدند که در فرجام (که تن پسین است) رها از دشمنی پتیاره، درست و جاودانه برانگیخته خواهند شد، پس رفتن به جهان مادی را همدستان شدند.^۱

* مهرداد بهار و انکلساریا هردو خواب آسایش بخشنده ترجمه کرده‌اند: متن انکلساریا چنین است: *âsânîh-dâtâr Khwêb* (خواب آسانی بخشنده). زتر ترجمه کرده است *sleep, the repose of creator*

۱- بندهشن، ترجمه یوستی صفحه ۴؛ انکلساریا، صفحه ۳۸-۳۹؛ زتر، زروان ... صفحه ۳۳۶.

فصل سوم

تازش اهریمن

تازش اهریمن به جهان مینوئی اهورائی با شکست روبه روشد، هرمزد با سرایش سرود مقدس اهورنور او را به ژرفای تاریکی فرو افکند. اهریمن سه هزار سال در گیجی، بی حرکت و ناتوان فروماند. دیوان کوشیدند تا وی را از گیجی به در آورند، ولی کوشششان بیهوده بود و «زدار مینوی گجستگ آرام نیافت... از ترس مرد پرهیزگار». پس، این تنها نیروی شگرف سرود مقدس اهورنور نیست که اهریمن را از تازش و زیانکاری باز می دارد، بلکه مرد پرهیزگار است که با قداست خویش، جرأت حمله را در دل اهریمن می کشد. اما اکنون حادثه ای شگفت روی می کند که متنی که در این فصل خواهیم آورد، با آن آغاز می شود و این متن از بخش چهارم بندهشن است.

دیوان هر چه می گویند و هر کار می کنند نمی توانند سردار خود را به توش و توان باز آورند تا ماده دیوی به نام جهی (روسپی) بر صحنه ظاهر می شود، و لاف می زند که توان و بزرگی مرد پرهیزگار را از میان می برد. و در نهایت شگفتی این آخرین چیزی است که از جهی تبهکار که دخالت وی در کار بسیار موثر واقع می شود، می شنویم. اما متنی دیگر داستان این را که چگونه وی موفق می شود کیومرث، «مرد پرهیزکار» را تباه سازد، به ما باز می گوید این متن گزیده های زاد سپرم نام دارد، و در آنجا آمده است:

«هنگامی که اهریمن به آفرینش تاخت زاد ورود جهی دیو بد دین را به

همراهی و انبازی خویش داشت، همچنان که مردی زنی روسپی (جهی) را به همسری داشته باشد؛ چه برآستی روسپی (جهی) یک دیو است؛ و اهریمن جهی دیو را که سر همه تبار جهی هاست، به سرکردگی جهی دیوان برگماشت، زیرا او بزرگترین دشمن مرد پرهیزگار است. و جهی دیو، آن بد دین، خود را با <مرد پرهیزگار> جفت کرد؛ برای اینکه همه مادگان را آلوده سازد خود را با او جفت کرد، تا مادگان به سبب آلوده شدن بتوانند نران را نیز آلوده کنند، و نران از خویشکاری خود بمانند.^۱

این مطالب کاملاً غیر زرتشتی به نظر می‌رسند، زیرا ما در فصل نخست دیدیم که پدید آمدن تیره‌ها و نژادها از خویشکاریهای اولیه انسان است (صفحه ۲۲) با این همه، از این بند، و بندهای دیگر روشن است که زرتشتیان و یادست کم فرقه‌ای از آنها، زنان را چندان بزرگ نمی‌داشته‌اند (هر چند در جاهایی مقام زن خانه‌دار ستوده شده است)، و زادن و پروردن نران نه مادگان رکن اصلی در شکست دادن اهریمن به شمار می‌آمده است. هر مزد خود به روشنی درباره زن می‌گوید:

«ترا که نوع پتیارهات از جهی دیو است، آفریدم: ترا نزدیک کون دهانی دادم که جفتگیری ترا، از مزه شیرین‌ترین خورش در دهان، شیرین تر است؛ و مرا از تو یاری است زیرا مرد از تو زاده شود؛ اما تو مایه آزار من که هر مزد هستی، و من اگر چیز دیگر می‌یافتم که مرد را از او کنم، هرگز تو را نمی‌آفریدم که نژاد پتیاره تو از جهی است.»^۲

پس روشن است که جهی نخستین زن است همان گونه که گیومرث نخستین انسان یا نخستین مرد است چنین به نظر می‌رسد که جهی را هر مزد آفرید اما او به نزد اهریمن گریخت و همسر و جفت او شد.^۳ بوسه اهریمن سبب دشتان شدن (حیض شدن) او شد که در نزد زرتشتیان بالاترین درجه ممکن ناپاکی و پلشتی است. به این ترتیب، مرد به وسیله زن آلودگی یافت، و این، تا روز

۱- بنگرید به زامهرم، صفحه ۳۴ بندهای ۳۰-۳۱؛ زرن، زروان ...، صفحه ۳۵۰-۳۵۱؛ نیز نگاه کنید به همان کتاب، صفحه ۱۸۳-۱۹۲.

۲- زرن، زروان ...، صفحه ۱۸۸. مهرداد بهار، صفحه ۸۳؛ ترجمه وی با زرن تفاوت‌هایی دارد ناچار من بیشتر از زرن پیروی کرده‌ام. ۳- زرن، زروان ...، صفحه ۱۸۳.

رستاخیز که هر دو جنس از خوشبختی و کامیابی همگانی بهره‌مند خواهند شد همچنان خواهد بود. پس از طریق زن، که گرچه آفریده هر مزد است، اما به فساد با اهریمن تن در می‌دهد، مرد و همه زاد و رود او آلوده می‌شوند. ولی پیروزی اهریمن از این بابت اندک و جزئی است؛ زیرا وصلت زن و مرد نه تنها باروری نژاد مرد را میسر می‌سازد، بلکه زن برای همیشه مقهور و مطیع مرد باقی می‌ماند. در نتیجه، حیلۀ اهریمن مانند همیشه به زیان و نابودی خود او تمام می‌شود.

به این ترتیب، اهریمن که با وعده جهی دیو به نابود کردن قرّه (حوزه) مرد پرهیزگار، از نو جان یافته است به آفرینش مادی هر مزد حمله می‌برد. حصار آسمان را می‌شکافد و بدرون می‌رود و آن را از هم می‌دراند. آبها را آلوده می‌سازد و بد مزه می‌کند. با همه گونه خرفستران و موجودات زیانکار به زمین می‌تازد و آن را آلوده می‌کند. گیاهان را زهرناک می‌سازد و به این طریق گاو یکتا آفریده را به بیماری مبتلا می‌کند، و گاو بیمار می‌شود و سرانجام می‌میرد. آن گاه به گیومرث، مرد پرهیزگار، با دیو مرگ و «هزار دیو مرگ‌آور» تاخت می‌برد. (بند ۱۱)، و «آز و نیاز و درد، و بیماری و هوس و خوابناکی (بوشاسب)» براو می‌گمارد. اما چون زمان زندگی گیومرث سی سال، از زمان حملۀ اهریمن، بریده شده و مقرر گشته است، وی این مدت را رنج می‌کشد. گمان می‌رود که در طی این سی سال است که جفت شدن نامیمون او با جهی دیو رخ می‌دهد.

سرانجام اهریمن به آتش مقدس حمله می‌کند. آن را با دود می‌آلاید. این اوج پیروزی و قدرتمندی اهریمن است. ولی او یک چیز را فراموش کرده است. او آسمان را از سوی پائین شکافته و به روی زمین درآمده است، اما آسمان شکاف را می‌بندد، و اهریمن خویشتن را در جهان مادی تا روز واپسین گرفتار و زندانی می‌یابد. «و مینوی آسمان به زدار مینو می‌گوید: تا پایان زمان باید پاسداری کنم و نگذارم ترا که بیرون شوی.» (۵) اهریمن این گونه به دام آسمان گرفتار می‌شود، و نیروهای روشنی تا آن زمان که «وی و همه سپاه او تا رانده و به دوزخ که در وسط زمین است درافکنده شوند» بروی نگهبانان. با این همه، آفرینش تباهی و آلودگی یافته است، و اهریمن در درون جهان باقی

می‌ماند و تا روز رستاخیز و تن‌پسین به زیانکاری خود ادامه می‌دهد، تا آن روز که همه چیز نیک می‌شود و «زدار مینو و آفریدگان او برای همیشه نیست و نابود می‌گردند»^۱

بند هشن

بخش چهارم (یوستی، صفحه ۵۶؛ انکلساریا، صفحه ۳۹-۴۶)

۱. در دین گوید که زدار مینو چون از کار افتادگی خویش و دیوان را به سبب مرد پرهیزگار دید به گیجی درافتاد، و برای سه هزار سال در گیجی بماند. و هنگامی که در آن گیجی و درماندگی بود کماره دیوان هر یک گفتند: «برخیز ای پدر ما که ما در جهان مادی چنان کارزاری بکنیم که به هُرمزد و امشاسپندان رنج و تنگی بسیار رسد.» و هر یک جدا جدا، دشکاریهای خویش برشمردند. اما زدار مینوی گجسته آرامش نیافت، و از بیم مرد پرهیزگار از گیجی بیرون نیامد، تا جهی تبهکار با به سر رسیدن سه هزار سال آمد و گفت: ای پدر ما برخیز، که من در کارزار چندان درد و رنج بر مرد پرهیزگار و گاو ورزا و فرو ریزم که به سبب آن زندگی را بایسته نبوند. من فرّه آنان ببرم، آب را بیالایم، زمین را بیالایم، آتش را بیالایم، گیاه را بیالایم، آفرینش هر مزد را بیالایم.» و آن دشکنشی خویش چنان یک یک برشمرد که زدار مینو آرامش یافت، از گیجی به درآمد، فراز جست و سرجهی را ببوسید. [از آن بوسه] آن پلیدی که دشتانش خوانند بر جهی آشکار شده و زدار مینو به جهی دیو گفت: «ترا هر آرزو باشد بخواه، تا به تو بدهم.»

۲. آن گاه هر مزد با خرد همه آگاه دانست که در آن زمان زدار مینو، هر آنچه را که جهی خواهد بتواند داد، و از آن وی را سود فراوان خواهد بود. ظاهر بدن زدار مینو به گونه وزغی بود، و هر مزد [او را] چون مرد جوان پانزده ساله‌ای به جهی بنمود. و جهی دیو اندیشه بر او بست و به زدار مینو گفت: «مرا مرد کامگی آرزوست آن را به من ده تا به سروری مرد در خانه بنشینم.» و

زدار مینو گفت: «از این پس به تو نگویم چیزی بخواه، زیرا تو تنها چیز بیهوده و بد را توانی خواست.» اما دیگر زمان سپری شده بود، و او نمی‌توانست آن چه را جهی خواست ندهد.

۳. آنگاه زدار مینو با همه دیوان و جنگ‌افزارهایش به نبرد با روشنسان برخاست، زیرا او آسمان را به شکل مینوئیش، پیش از آنکه به صورت مادی آفریده شود، دیده بود. به رشگ کامگی بر آن تاخت، و آسمان در ستاره پایه بود، آن را به سوی پائین به درون تهیگی کشید، زیر همان‌گونه که در بالا گفتم تهیگی میان دو بن روشنی و تاریکی بود. یک سوم آسمان، از درون، بالای ستاره پایه بود.*

۴. (و اهریمن) به شکل ماری فراز جست، و آن اندازه از آسمان را که زیر زمین بود بسفت، و بشکست. در ماه فروردین، روز هرمزد، در نیمروز اهریمن بتاخت. و آسمان از وی چنان بترسید که گوسفند از گرگ.

۵. آن گاه بر آب آمد، که چنان که گفتم در زیر زمین قرار دارد، و وسط زمین را سوراخ کرد، و از آنجا درآمد. پس بر گیاه آمد، و سپس بر گاو و گیومرث آمد، و سرانجام به آتش درآمد به شکل مگسی، و بر همه آفرینش حمله آورد. به نیمروز همه جهان را به زیر پا نهاد و آن را چون شب تیره تاریک کرد. او آسمان زیر و آسمان زیر زمین را تاریک کرد، و مینوی آسمان به زدار مینو گفت: «تا پایان زمان باید پاسداری کنم و نگذارم تو را که بیرون شوی.»

۶. و به آب بدمزگی آورد. و مینوی آب گفت: «..... پتیاره....»**

۷. و خرفستران را بر روی زمین رها ساخت، تنومند، و آنها با یکدیگر در آمیختند - خرفستران گزنده، زهردار - مار، اژدها، کژدم، سوسمار زهر آگین، سنگ پشت و وزغ، چنان که به اندزه سرسوزنی از زمین تهی از

* در ترجمه این قست و چند سطر بعد میان ترجمه دکتر بهار، خانم دکتر بهزادی و انکلساریا ناهماهنگی شدید است ناچار من از ترجمه زُتر پیروی کردم

** زُتر نتوانسته است متن را بخواند. دکتر بهار که ترجمه‌اش تقریباً با انکلساریا مطابقت دارد ترجمه کرده است: مینوی آب گفت: «دَهَشِ بهمن و اردیبهشت و شهریور را که ایدون به من رساند، زیرا اکنون که پتیاره آمده است، آن مزه کجاست؟» انکلساریا قسمت آخر را ترجمه کرده است: یعنی، اکنون که پتیاره آمد آن مزد کجاست؟

- خرفستران نماند. و [مینوی] زمین گفت بشود که کین توزی بر این کینه توزان به سبب این آفریدگانی که آفریدند، بیاید.»*
۸. و بر گیاه چندان زهر ریخت که در دم بخشکید. و مینوی گیاه گفت: «هرمزد با تری گیاه را خواهد رویانید.»**
۹. و بر گاو [یکتا آفریده] و گیومرث آز و نیاز و بیماری و درد و هوس و خوابناکی (بوشاسب) برگماشت. هرمزد پیش از تازش اهریمن بر گاو، منگ (شاهدانه هندی) درمانبخش را، که بنگ نیز خوانند برای خوردن به گاو داد و بر پیش چشم وی بمالید، تا رنجش از گزند و ناتوانی و آزار اهریمن کم باشد. گاو در زمان ناتوان و بیمار گشت، اما دردش کوتاه بود، و دردم درگذشت. و گاو گفت: که کار و کنش (مردمان) در فرمانروایی کامل بر آفرینش (جهان) جانوران باشد.***
۱۰. پیش از آن که [اهریمن] بر گیومرث فراز آید، هرمزد خواب را به کوتاهی زمانی که نماز کوتاهی گفته شود، بر او بگماشت. چون هرمزد خواب را به صورت مرد جوان پانزده ساله‌ای، روشن و بلند بالا بیافرید. چون گیومرث از آن خواب برخاست، جهان را چون شب تاریک یافت، و زمین را دید که به اندازه سر سوزنی رها از خرفستران نبود. سپهر به گردش در ایستاد و خورشید و ماه به جنبش درآمدند، و جهان (زمین) از غریدن دیوان غول آسا در نبرد با اختران سراسر در شگفت (?) مانده بود.****
۱۱. زدار مینو اندیشید: من همه آفرینش هرمزد را از کار افگندم بجز گیومرث. پس استویهات (دیو مرگ) و یک هزار دیو مرگ آور را بر گیومرث فراز هشت. با این همه به سبب زمان مقدر^۱ آنها نتوانستند

* ترجمه دکتر بهار و انکلساریا تا حدی متفاوت است. من حتی المقدور از زنی پیروی کرده‌ام.

** بهار ترجمه کرده است: «به سبب آن بزرگوار (= زردشت؟) هرمزد گیاه را خواهد رویانید.» و انکلساریا ترجمه کرده است: «به خاطر پارسائیش (ترس آگاهی) هر مزد درخت را خواهد رویانید.»

*** ترجمه هیچیک از مترجمان از این قطعه با هم سازگاری ندارد: بنگرید به مهرداد بهار، بندهشن صفحه ۵۲-۵۳، رقیه بهزادی بند هشت هندی، صفحه ۸۰، انکلساریا، زند آکاسی، صفحه ۵۱.

**** بهار: «و از غریدن دیوان مزنی و اختران پرتین شد. خانم بهزادی: «جهان ... مرتعش شد.» انکلساریا: «و از غریدن دیوان مزنی و نبرد آنها با اختران سپهر به گردش و خورشید و ماه به جنبش (به سوی) جهان تگومند در ایستادند.»

۱ زمان برین zaman brin

گیومرث را بکشند. زیرا چنین گویند که در آغاز آفرینش هنگامی که اهریمن تازش به جهان اهورایی را آغاز کرد، زمان زندگی و پادشاهی گیومرث به سی سال بعد از تازش اهریمن بریده شد. از این روی، پس از تازش اهریمن سی سال زیست. و گیومرث گفت: «اکنون که که پتیاره آمد، مردم از تخمه، من برآیند، و ایشان را بهترین چیز آن است که کار نیک کنند.»

۱۲. پس از آن [اهریمن] به آتش برآمد، و آن را با تاریکی و دود بیامیخت؛ و هفت اباختر با بس دیوان همدست در سپهر با هم درآمیختند تا با اختران نبرد کنند. او آفرینش را چنان بیالود که گویی دود از آتشی که در هر جا می سوخت برمی خاست. و (این دیوان) جایگاه (ایزدان) علوی را تباہ ساختند و با آنها به نبرد پرداختند.

۱۳. ایزدان مینوی نود شبانه روز در جهان مادی با زدار مینو و دیوان جنگیدند تا آنها را تار و مار کردند و به دوزخ درافکندند. و آسمان را با رویی ساختند تا دیوان نتوانند با آن درآمیزند. دوزخ در میانه، زمین، بدانجا است که زدار مینو سوراخ کرد و به آن درتاخت. ازاینجاست که در همه چیزهای گیتی دوگانگی توان دید، دشمنی و نبرد، بلندی و پستی، و آمیختگی در همه جا.»

اکنون اهریمن موفق شده است که همه جهان مادی اهورایی را آلوده و ملوث سازد، هر چند خود به دوزخ افکنده شده، اما این را اوج پیروزی خود می داند. با این همه، حسابگری و قضاوت او، بدون آگاهی از نقشه مدبرانه هرمزد است. زیرا اهریمن با تاختن به درون آسمان خویشتن در دامی افکنده است که رهایی از آن میسر نیست و هرچه بیشتر تقلا می کند گرفتارتر می شود. در کتاب شکند گمانی وزار (شکند گمانیک و یچار)، یکی دیگر از متون فارسی میانه ما، وصف این گرفتاری بیسامان او آمده است. در اینجا، اهریمن به جانور زیان آوری مانند شده است که در دامی که باغبانی خردمند برای او نهاده گرفتار شده است. البته این باغبان دانا کسی جز هرمزد نیست.

شکندگمانی و زار (شکندگمانیک و بیچار)

بخش چهارم، بندهای ۶۳-۸۰

۶۳. هر مزد بسان دارنده باغ یا باغبانی دانا است که جانوران و پرندگان موزی و ویرانگر می‌خواهند باغش را با تباه کردن میوه‌ها و درختان آن از میان ببرند.

۶۴. باغبان دانا، برای رهایی خود از رنج و دور داشتن جانوران زیان‌آور از باغ خود، وسایلی تدارک می‌بیند تا آنها را بگیرد.

۶۵. وسایلی مانند تله، دام و دام پرنده.

۶۶. به این ترتیب، هنگامی که جانور دام را می‌بیند و می‌کوشد تا از آن بگریزد، چون از چگونگی کار دام و تله آگاه نیست به درون آن می‌افتد.

۶۷-۶۸. آشکار است که وقتی جانوری به دام یا تله در می‌افتد این به سبب برتری دام یا تله نیست، بلکه به سبب برتری سازنده دام است.

۶۹. مرد صاحب باغ و سازنده دام با فرزاندگی خود می‌داند که زور و نیروی جانور چه اندازه است و تا چه مدت می‌تواند ایستادگی کند.

۷۰. توانایی و نیرویی که جانور در تن خود دارد بر اثر کوشش و تقلای او خنثی می‌شود، و به نسبتی که نیرو دارد برای تباه کردن دام، پاره کردن آن و کوشش برای از میان بردن آن صرف می‌شود.

۷۱. چون نیروی او بسنده نیست، توان ایستادگیش کاهش می‌یابد، و از کنش باز می‌ماند. آن گاه باغبان دانا نقشه خود را به عمل می‌گذارد، و چون نیازهای دست‌آورد خویش را می‌داند، جانور را از دام بیرون می‌راند؛ اینکه جسم جانور باقی است اما قوای او همه از کار افتاده است.

۷۲. و باغبان دام و تله خویش را، بی‌آنکه آسیب دیده باشد، به انبار باغ باز می‌نهد، تا دیگر بار به کارش آید.

۷۳. پس، دادار هر مزد، رهایی بخش آفریدگان خود، و سامانبخش آفرینش، خدایی که نهاد بدی را از کنش باز می‌دارد همچون <باغبانی> است که باغ

تازش اهریمن □ ۵۳

- خود را از آنچه بدان زیان و صدمه رساند، نگهداری می‌کند.
۷۴. و آن حیوان آزار رسانی که باغ را تباه می‌سازد اهریمن گجسته است که به آفرینش می‌تازد و آشوب برپا می‌کند.
۷۵. آن دام نیک آسمان است که در آن آفریدگان نیک همچون میهمانان هستند.
۷۶. و در آن زدار مینو و زاد و رود او به دام افتاده‌اند.
۷۷. و دام و تله‌ای که جانور آزار رسان را از پیروزی باز می‌دارد، آرزو و کامه اوست.
۷۸. زمانی است که برای نبرد با اهریمن و سپاهیان او مقرر شده است، و رزم‌افزار زمان درنگ خدای است.
۷۹. که با جنگیدن با جانور به دام و تله درافتاده، نیروی او را از میان می‌برد.
۸۰. تنها دادار جهان آفرین خود می‌تواند رستگاری آفریدگانش را، از دشمنی و پتیارگی جاودانه، فراهم آورد، و می‌تواند نیک افزونی آن را از نو سامان بخشد؛ همچنان که آن باغبان دانا دام و تله خود را بازسازی می‌کند.»

فصل چهارم

ضرورت دوگانه گرایی

پیروزی کوتاه مدت اهریمن پس از تازش وی بر جهان مادی هرمزد، اولین مرحله ستیزه کیهانی میان دو مینوی نخستین، اینک به سررسیده است؛ و اینجا لحظه مناسب و خوبی است برای آنکه اندکی درنگ کنیم و بنیاد فلسفی را که دوگانه گرایی (ثنویت) دین زرتشتی بر پایه آن نهاده شده است، بررسی نمائیم.

متن فلسفی عمده ای که از کیش زرتشتی باقی مانده است کتاب دینکرت است که مجموعه نسبتاً عظیمی از مواد کلامی، اساطیری، و تفسیری است از قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری). اما متن این اثر به اندازه ای دشوار، مغشوش و خراب است که نقل بخش بزرگی از آن در این کتاب که برای خواننده غیر متخصص نوشته شده است، مقصودی را برآورده نمی سازد و مفید فایده ای نیست. از این رو، بار دیگر به سراغ شگند گمانی و زار (شگند گمانیک ویچار)، متنی که به صورت بهتری باقی مانده، و دلایلی در جانبداری از راه حل دوگانه گرایی در مشکل و معمای کیهانی، به نحوی روشن و بسیار خوب عرضه می دارد، می رویم.

نویسنده کتاب که نامش مردان فرخ است، پس از غلبه اسلام، و در زمانی می زیست که زرتشتی بودن متضمن ناتوانیهای سیاسی فراوان بود، اما زرتشتی

بودن او به خاطر آن نبود که نیاکان ایرانی او بر آن دین بودند، بلکه زرتشتی بود چون معتقد بود دین حقیقی آن است. وی در بخش دهم کتاب شگند گمانی وزار می‌گوید: «اکنون، همان‌گونه که در بالا گفتم، من همیشه مشتاقانه در پی شناخت خداوند بودم، و در جستجوی دین او و پی بردن به اراده‌اش کنجکاوی می‌کردم. با این روحیه تحقیق به سرزمینهای بیگانه بسیاری سفر کردم، و حتی به هند رفتم، و مذاهب بسیار را آزمودم: زیرا من دینم را تنها به خاطر آنکه آن را [از پدر و مادر و نیاکانم] به ارث برده بودم، برنگزیده بودم، بلکه دینی را می‌خواستم که پایه‌اش سخت بر خرد و برهان استوار باشد، و از این بابت مورد پذیرش بیشترین مردم باشد. بنابراین، مذاهب و فرقه‌های مختلف را آزمودم تا اینکه به لطف خداوند و به نیرو و فره و توان دین بهی، از ورطه تاریکی، و از شکها که به زحمت خود را از آنها رها ساختم، نجات یافتم. و به نیروی این دانش دینی... از شک و تردید بسیار، از سفسطه‌گرها، فریبها، و شرور مذاهب و فرقه‌ها و بویژه از اهریمنی‌ترین فریب‌دهندگان، و بدترین آموزگار باطل، آن «مست از خرد»* یعنی مانی رهایی پیدا کردم.»

پس مردان فرخ یک زرتشتی معتقد بود، و به این دین استوار بود زیرا به نظر وی دین زرتشتی تنها توضیح معقول و خردپسند را برای آن معماها و معضلات اولیه دینی چون آفرینش و هستی بی‌چون چرای شر و بدی، ارائه می‌کرد. از بخش هفتم تا بخش دهم شگند گمانی وزار، وی دلایل خویش را در جانبداری از یک راه حل دوگانه‌گرای برای این معضلات عرضه می‌دارد.

این تصادفی نیست که وی دین مانوی را برای طرد و تکفیر خاص خود برمی‌گزیند، هر چند در نظر اول این امر ممکن است عجیب جلوه کند. زیر کیش مانوی مانند دین زرتشتی یک مذهب ثنوی یا دوگانه‌گرای شدید است - با یک تفاوت. کیش مانوی بدی و شر را با ماده یکی می‌گیرد، و نیکی را با مینوئی یکی، و بنابراین، بویژه مبنا و پایه عقیدتی مناسبی برای هر گونه زهد و ورزی و بسیار از صور عرفان است. مانویت عمیقاً بر تصوف اسلامی، و از طریق قدیس اوگوستین اثرات خود را بر مسیحیت برجا گذاشته است. عقیده

* - intellectually intoxicated: مطابق با متون مانوی من ratmast خوانندام به جای

بنیادی آن که این جهان از گوهر شیطان ساخته شده است، زرتشتیان را که دیدشان نسبت به چیزهای این جهانی به قول ویلیام جیمز اساساً «تفکری سالم» است، سخت به وحشت می‌افگند. دین زرتشتی و کیش مانوی، به عنوان نوعهای مذهب، درست در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند: هر دو، هر یک به طریق خویش، افراطی هستند. دین زرتشتی کل آفرینش مادی را بالذات، نیک می‌بیند؛ هر آنچه بدی و فساد و تباهی است چنانکه دیدیم بعداً به وسیله اهریمن به جهان آورده شده است. جهان مینوی مثال و سرمشق این جهان است، اما با آن تفاوت اساسی ندارد، و زندگی پس از مرگ بهشتی طبیعی است که در آن نه مرگ هست و نه پیری و بیماری و نه هیچ یک از آن چیزهایی که زندگی در این جهان را دشوار و ناگوار می‌سازد. همه این بدیها و نابسانیها سرانجام در روزگاران پسین که اهریمن یا نابود می‌شود یا به کلی از کار می‌افتد، از میان می‌رود. برای زرتشتیان تن انسان ارجمندی خود را دارد، اگر چه ارجمندیش به پایه روان نمی‌رسد، ولی به هر حال ارجمند و شریف است.

نظر مانویان که تن را ترکیبی از شر و بدی می‌شمارند، و زندانی و لاشه‌ای می‌دانند برای زرتشتیان غیر طبیعی، منحرف و توهین‌آمیز است. بدین سان، چون فرد زرتشتی انسان را روانی نامیرا نمی‌داند که در تن مردنی اهریمنی زندانی شده باشد، بلکه کلی هماهنگ و بسامان می‌شمارد که وحدت آن را گرچه مرگ موقتاً برهم می‌زند، ولی در رستاخیز واپسین، از نو، شکوهمند و فرهمند به حالت اول بازمی‌گردد، از هر نوع زهدورزی و ریاضت‌کشی پرهیز دارد، و به عنوان واقعیتی تاریخی، هرگز هیچ‌گونه‌ای از عرفان و صوفیگری را نپرووده است. برای او میان ماده و روح، گیتی و مینو، دوگانگی نیست: دوگانگی فقط در خوب و بد است که امری کاملاً جدا است.

پس نفرت مردان فرخ از مانویت عمیق و ذاتی است، و با توجه به اصول عقاید هر یک از این دو دین، کاملاً معقول و خردپذیر است.

مخالفت مردان فرخ با دینهای دیگر به علل دیگر، یعنی عدم معقولیت آنها است. زیرا وی در این جهان نه فقط در آسایش و آرامش کامل است، هیچ‌گونه رازوری و اسرارگرایی را نیز دوست ندارد. گذشته از این، تصادفی نیست که وی دین خود را «دین بهی» می‌خواند، زیرا یک عقیده هست که وی سخت و

محکم بر آن ایستاده است و آن اینکه خداوند نیک است. از نظر زرتشتیان خدایان دیگر نه نیک‌اند و نه وانمود می‌کنند که نیک هستند، مثلاً با آنکه خدای مسیحیت خود را نیک عرضه می‌دارد، ولی آشکارا نیک نیست. همین که واقعیت شر و بدی پذیرفته شد، خدا مسئول و بانی آن است مگر آنکه بدی و شر اصلی جداگانه به شمار آید که همزیست با خدا ولی آشتی‌ناپذیرانه مقابل و مخالف اوست. شر و بدی، چنانکه مسیحیان می‌پندارند نیاز و محرومیت نیست، بلکه جوهر و اساس است، و لذا نیازی نیست که با توجیه و تفسیر آن را رفع و رجوع کنیم. شر و بدی چنان که مانویان نیز می‌انگارند جهان مادی نیست، و نه از جهان مادی سرچشمه گرفته است. شر مینوی خالص است، نفی زندگی، و پتیارگی محض است؛ دش‌اندیشی، بلاهت، خود پسندی کور، و خطا است. در کیهان، به صورتی که هست، وحدتی نیست؛ در ابدیت نیز وحدتی نیست. چگونه می‌تواند باشد؟ در حالی که شر و پتیارگی یک واقعیت است نه یک مسئله. زرتشتیان مدعی‌اند که با این واقعیت به صورت معقول روبه‌رو شده‌اند، و به خاطر اینکه همیشه چنین بوده‌اند، دینشان به عنوان یک دین جهانی باقی نمانده است. زیر همه ادیان بر فرضیاتی بنیادی استوارند که بالطبع با برهانهای منطقی سازش ندارند.^۱ و یکی از این فرضیات بنیادی واحد بودن اصل آفرینش است. دین زرتشتی به صراحت منکر چنین وحدتی است.

پس، اگر کسی دوگانگی بنیادین را در خود هستی و عالم وجود بپذیرد مشکلات و مسائل کهن دین به کلی از میان خواهد رفت. شر و بدی از ازل وجود داشته است: سرشت آن زدار کامگی، تخطی و تجاوز است و بنابراین، اصل نیکی و بهی که همه آگاه است باید خود را در برابر آن پاسداری کند. درباره آفرینش نیز هیچ گونه رمز و رازی وجود ندارد. جلال‌الدین رومی، عارف بزرگ اسلامی می‌گوید:

داود گفت ای پادشا چون بی‌نیازی تو زما
حکمت چه بود آخر بگو در خلقت هر دو سرا؟

۱- بنگرید به Zaehner, Foolishness to the Gree's, p.10.

حق گفتش ای مردِ زمان گنجی بدم من در نهان

جستم که تا پیدا شود آن گنج احسان و عطا^۱
ولی این از نظر زرتشتیان جز سخن پردازی نیست. خدا به مخلوقات خود نیاز دارد همچنان که آفریدگان به خدا نیازمندند، زیر عالم خلقت سلاح و رزم افزار خداوند در برابر اهریمن است. یکتاگرایی یا یکتاپرستی نمی‌تواند آفرینش را توجیه و توضیح کند، زیر پاسخ سراسازی برای این معضل ندارد که چرا وجود کامل و بی‌نیازی بایستی دنیایی ناقص و عیناک که در آن آفریدگانش پیوسته در رنج و عذاب هستند، بیافریند. از آن سوی، اگر خداوند آن را برای پاسداری خویش در برابر دشمن بیرحم ستمکاری که همزیست با اوست، خلق کرده باشد آفرینش را می‌توان ضرورتی محتوم دانست. بنابر عقیده زرتشتیان خداوند آفریدگان خود را بدو ناکامل نیافریده است، و از آفریدن آنها، همچون یهوه خدای اسرائیل، پشیمان نیست. خداوند جهان آفرینش را همچون دامی برای به تله انداختن دشمن، و مانند دستگاهی که سرانجام دشمن را نیست و نابود می‌سازد ابداع کرده است. او پیش‌بینی کرده است که اهریمن به طور موقت همه آفرینش او، از جمله انسان را، که شاهکار اوست، آلوده و فاسد خواهد کرد؛ و چون این را از پیش دیده است، و چون او خدایی نیک و خوب است، انسان را قبل از آنکه رضایت وی را به دست آورد، به صف نخست نبرد نمی‌فرستد. انسان افزار پیروزی خداوند بر دشمن است، و از طریق همیاری انسان با خداوند است که اهریمن پتیاره سرانجام به کلی نابود می‌شود. انسان از دست اهریمن رنج و درد می‌کشد، وی دست کم می‌داند که عذاب و شکنجه او به دست قادری که خود آفریننده اوست، نیست. زرتشتی از محنت ایوب بی‌خبر است.

خدا خوب است: این نخستین اعتقاد یک زرتشتی است، و مردان فرخ بارها و بارها این نکته را باز می‌گویند. در بخشی که ترجمه آن را بعداً می‌آوریم، وی سه اندیشه عمده را مطرح می‌سازد. نخست، وجود خوبی و بدی، از راه

۱- ر. انیکلسن، دیوان شمس تبریزی، صفحه ۱۵. مرحوم فروزانفر در شرح احادیث مثنوی مبنای این شعر را حدیث زیر دانسته است: قال داود علیه السلام: یارب لماذا خلقت الخلق؟ قال کنت کنزاً مخفياً فاجبت ان اعرف. فخلقت الخلق لکی اعرف. ص ۲۹

تجربه محقق است و این دوگانگی را تا علل نخستین می توان ردیابی کرد. دوم، چون خداوند بنابر تعریف وجودی خردمند (و همه آگاه) است آفرینش او باید انگیزه ای معقول و خردپذیر داشته باشد. سوم، اگر تصدیق کنیم که خدا خوب است ضرورتاً نتیجه آن می شود که شر و بدی نمی تواند، حتی به صورت غیر مستقیم، از او صادر گردد،

وی استدلال می کند که خوب و بد دو واقعیت متضادند، همانطور که تاریکی و روشنایی، خوشبویی و گند، بیماری و تندرستی، و همین گونه چیزهای دیگر در تضاد با یکدیگر قرار دارند. اینها گوه‌رهای متفاوت و همیستار با یکدیگرند. تفاوت آنها، به عنوان مثال، مانند تفاوت زن و مرد، نر و ماده، فقط در کار و نقش آنها نیست. و این واقعیت که آنها نمی توانند همزیست و همبود باشند، و از میان برنده یکدیگرند، خود این را نشان می دهد. پس از آن، مردان فرخ پیش می رود و استدلال می کند که چون خوب و بد واقعیات بدیهی و مشهود و قابل اثبات در جهان مادی هستند، و از آنجا که جهان مادی از یک جهان مثالی نادیده مینوئی نشأت می گیرد، نتیجه آن می شود که این دوگانگی در جهان مینوئی هم وجود دارد. دوگانگی که بناچار به دو علت اولیه که همیستار یکدیگر و آشتی ناپذیرند، می رسد.

اکنون، اگر وجود دواصل و بن مستقل از یکدیگر را مفروض بدانیم که از این دو یکی به طبع متجاوز (زدارکامگ) و دیگر آشتی خواه و دانا است، نتیجه این می شود که اصل نیک و خردمند هر چه در توانش باشد می کند تا تازش و حمله رقیب را، که تحقق آن حتمی است، دفع کند.

گذشته از این، خداوند بتمامی خوب است، و بنابراین، امکان ندارد که بتوان بر خوبی او افزود: او افزونی و بهی نمی پذیرد. علاوه بر این، او وجودی عاقل و خردمند است، و انگیزه کنش و کار موجودات خردور یا آرزوی آنها، به دست آوردن نیکی و خیری است که تاکنون از آن آنها نبوده است، یا دور ساختن و دفع زیان و صدمه ای است که متوجه آنها شده است. جهان یک واقعیت است، و بنابر اعتقاد زرتشتیان ازلی نیست، بلکه آغازی دارد و به وجود آمده است، و به وجود آورنده آن خداست نه اهریمن.. بنابراین، چون خداوند وجودی خردمند است، نتیجه آن می شود که جهان برای آن آفریده

شده است که صدمه و زیانی که ممکن است از تازش و بدخواهی اهریمن به آفریدگان خداوند برسد، جلوگیری کند. به این ترتیب، آفرینش تدبیر خداوند برای نیستی و نابودی شر و بدی است، و با نابودی بدی، اصل نیکی، یعنی خداوند، «همه در همه» خواهد شد. زیر بنابر عقیده زرتشتیان خداوند با آنکه خوب کامل است، اما نامتناهی و بیکرانه نیست، و بر اثر وجود اصل شر و بدی کرانه مند و محدود است. اصل نیکی، با آنکه افزونی پذیر نیست، با این همه تواند بود که از تازش اهریمن، یعنی اصل شر و بدی، آزار ببیند. از این روی، خداوند جهان مینویی و مادی را از خود، تجسم خارجی می بخشد، اهریمن را در این جهان مجسم، که آفرینش اوست به دام می اندازد و در آن نابود می سازد. هنگامی که نبرد به پایان می رسد، اهریمن، به عنوان یک گوهر (جوهر) نابود نمی شود. زیر، گوهر بنابر تعریف نابود شدنی نیست، بلکه، اگر واژه پهلوی را به کار ببریم a-kār-enit یعنی آکار می شود، یعنی، از کار و کنش می افتد، یا از «فعلیت باز می ماند». به حالتی از «بالقوگی» همیشگی افکنده می شود. که دیگر هرگز نمی تواند «فعلیت» بپذیرد. و یا به زبان روزمره، برای آنان که با اصطلاحات فلسفه ارسطویی آشنا نیستند، «اهریمن را از حصار آسمان بیرون کشیدند و سرش را بریدند.»^۱

تنها به این طریق، هر مزد کمال و بیکرانه مندی خویش را باز می یابد. زیر تا هنگامی که بدی نابود نشود، آن که خواست او نیکی است، خواستش به تمامی برآورده نشود. (بند ۵۶).

آخرین برهان مردان فرخ در اثبات آن است که خداوند نمی تواند، حتی به طور غیر مستقیم، پدیدآورنده شر و بدی باشد، زیر یک وجود کامل نمی تواند پدید آورنده چیزی ناقص و عیبناک باشد. پس نقص و عیبناکئی که محققاً در جهان آفرینش وجود دارد باید کار عامل دیگری غیر از خدا باشد، و آن عامل، اهریمن است. اگر خداوند می توانست چیزی ناقص و ناکامل بیافریند، این متضمن آن بود که خودش هم ناکامل باشد، و در این صورت نمی بایست «به عنوان خدا یا خوب کامل (خیر مطلق) پرستیده شود.» در واقع، با خوب کامل یا کاملاً خوب نبودن، خدا هم نمی بود.

پس، این است دوگانه‌گرایی دین زرتشتی. برتری عظیم آن در این است که خدا را از بدی و زشتی بری می‌داند، و توضیح می‌دهد که چطور شد که آفرینش ضرورت یافت. دین زرتشتی درست نقطه مقابل دینهای یکتاگرا است. بنابراین، میان آنها هیچ‌گونه سازشی وجود ندارد. دین زرتشتی مصممانه بر نیکی و خوبی خداوند ایستاده است، و ابداً در بند وحدت و یکتایی او نیست، در حالی که ادیان یکتاگرا بیش از هر چیز بر توحید و یکتایی مطلق خداوند و تنزه او از همه چیز، و دریافت نشدنیش تاکید دارند. خدای زرتشتی معقول و خردمند است همچنان که خوب و نیک است، در او هیچ چیز «ترس آفرینی» وجود ندارد. از این رو میان او که خدای خوبی و خرد است و خدایان «مرموز و خشیت آفرین» نژاد سامی هیچ‌گونه همسازی وجود ندارد.

شکندگمانی و زار (شکندگمانیک و یچار)

بخش هشتم

(۱) دلیل دیگری بر آنکه اصل و بن متضادی وجود دارد آنست که (۲) و خوب و بد در جهان وجود دارد و قابل رؤیت است (۳) و به گونه‌ای خاص تر، از آنجا که رفتار نیک < خوب > هر دو بدین گونه یعنی به خوب و بد تعریف می‌شود، (۴) و همچنان که تاریکی و روشنی، (۵) راست داندی و دژ داندی، (۶) بوی خوش و بوی گند، (۷) زندگی و مرگ، (۸) بیماری و تندرستی، (۹) داد و بیداد، (۱۰) و بندگی و آزادی (۱۱) و همه کنشهای متضاد دیگری که بدون تردید وجود دارد و در هر کشوری و هر سرزمین و در همه اوقات به چشم می‌خورد؛ (۱۲) زیرا هیچ کشور و سرزمینی وجود نداشته است، و وجود ندارد و نخواهد داشت (۱۳) که در آن «نام» خوب و بد، و اینکه این «نام» بر چه دلالت می‌کند، وجود نداشته باشد. (۱۴) نیز زمان و جایی نخواهد بود که خوب و بد طبیعتشان را از بنیاد تغییر دهند.

(۱۵) چیزهای متضاد دیگری نیز هست که تضاد و همیستاری آنها به ذات و گوهرشان وابسته نیست، بلکه از کار، جنس، یا از طبیعت آنها است. (۱۶) از این گونه است همیستاری میان چیزهایی که طبیعت یکسان دارند، مانند نر و

ماده (۱۷) بویها، رنگها و مزه‌های مختلف؛ خورشید، ماه، و ستارگان که ناهمانندیشان از جوهر آنها نیست بلکه از خویشکاری، طبیعت، و ساختمان آنها است که هر یک با کار ویژه خود سازواری یافته‌اند. (۱۸) اما ناهمانندی خوب و بد، تاریکی و روشنایی، و دیگر جوهرهای متضاد از خویشکاری نیست از جوهر آنهاست. (۱۹) این را از آنجا می‌توان دانست که طبیعتشان با یکدیگر ترکیب نمی‌شود، بلکه متقابلاً از میان برنده یکدیگرند (۲۰) زیرا آنجا که خوب و نیک هست، شر و بد امکان وجود ندارد. (۲۱) آنجا که روشنی هست تاریکی نیست؛ یکی که درآید آن دیگر بیرون می‌رود. (۲۲) همین گونه است حال دیگر متضادان. این واقعیت که آنها نمی‌توانند با هم ترکیب شوند و متقابلاً یکدیگر را از میان می‌برند (یعنی مالهة الجمع هستند) به سبب ناهمانند گوهر آنهاست. (۲۳) این ناهمسانی گوهری و تباهسازی متقابل در همه پدیده‌های جهان مادی مشهود و عیان است.

(۲۴) جهان مادی اثر و معلول جهان مینوئی است و جهان مینوئی علت آن است، (۲۵) زیرا معلول را از علت می‌توان دانست. (۲۶) اینکه پیشین گواهی بر پسین می‌دهد بر هرکسی که در این موضوعها تبحر داشته باشد، آشکار است (۲۷) این را که مادی معلول و مینوئی علت است، می‌توان از راه این واقعیت که (۲۸) هر چیز مشهود و محسوس از حالت نامکشوف به صورت مکشوف درمی‌آید اثبات کرد. این کاملاً آشکار است. (۲۹) به این ترتیب دانسته می‌شود که انسان و همه آفریدگان مشهود و محسوس، از جهان مینوئی که نادیدنی و نامحسوس است به پیدایی آمده‌اند. (۳۰) همین‌طور جرم، شکل، طول، و عرض (یک انسان) همانهاست که از آن پدر و مادر اوست. (۳۱) تن انسان و تن دیگر آفریدگان آشکار شدگی و تجلی چیزی ناآشکار و نامشهود است که در تخمه پدرشان نهفته بوده است. (۳۲) و خود تخم که در گرده پدران بوده متجلی، آشکار و محسوس می‌شود. (۳۳) پس ما با علم ضروری باید بدانیم که این جهان مادی محسوس و مشهود از یک جهان مینوئی نامشهود نامحسوس پدید آمده است و اصل و سرچشمه‌اش آنجاست. (۳۴) به همین گونه شکی نیست که جهان مادی مشهود محسوس دلالت بر وجود دنیایی نامشهود و نامحسوس دارد که آن جهان مینوئی است.

(۳۵) چون دیدیم که در جهان مادی گوه‌های متضاد وجود دارد، و این گوه‌ها گاهی همکاری متقابل دارند و گاهی متقابلاً تباه سازنده یکدیگر هستند، پس در جهان مینوئی نیز که (۳۶) علت جهان مادی است (۳۷) و جهان مادی معلول آن است (باید به همین گونه باشد) و اینکه چنین است در آن هیچ شکی نیست (۳۸) و از طبیعت و سرشت گوه‌های متضاد نتیجه می‌شود. (۳۹-۴۰) من در بالا نشان دادم که علت و سبب کنش خردمندانه دادار که در کار آفرینش متجلی گشته است، وجود و هستی یک همیستار و دشمن است. (۴۱) زیرا این واقعیتی آشکار است که کنش از کننده به دوراه صادر می‌شود: اختیاری یا طبیعی. (۴۲) اختیاری بر سه گونه است (۴۳) دو گونه آن نسبتش به کننده‌ای دانا و خردمند می‌رسد (۴۴) یعنی، کنش، به هدف رسیدن به امری سودمند و خوب انجام می‌گیرد (۴۵) یا کنش برای دفع و دور داشتن زیان و آزاری است که از یک منبع خارجی صادر می‌شود (۴۶) یک گونه نسبتش به کننده‌ای ناقص عقل می‌رسد که دانش حقیقی ندارد. (۴۷) چنین کنشی زیان‌آور و نامعقول است (۴۸) کنشی که از شخص دانا و فرزانه سر می‌زند نمی‌تواند نامعقول و یا بی‌انگیزه باشد.

(۴۹) از آنجا که دادار دانای همه آگاه همه توان بی‌نیاز است، کمال او در این است که نیازی به سود یا افزونگی که از بیرون به او برسد ندارد (۵۰) پس نتیجه می‌گیریم که علت و سبب کنشهای او همه از یک گونه است. (۵۱) و آن دفع و دور داشتن هر چیزی است که از دشمنی خارجی بخواهد به او صدمه و آزاری برساند؛ و این همه دلیل و مورد برای عمل آفرینش است.

(۵۲) این را نیز باید گفت: دادار دانا فقط آنچه را که خوب و نیک است می‌خواهد؛ (۵۳) خواست و مشیت او همه نیک است (۵۴) و آفرینندگی او مطابق خواست و اراده اوست (۵۵) و خواست و اراده دانایی که فقط نیک و خوب را می‌خواهد وقتی به ثمره کامل می‌رسد که شرو بدی را نابود سازد و از میان بردارد؛ (۵۶) زیرا تا شر و بدی از میان نرفته است، آن که مشیتش بر نیکی قرار گرفته است، کاملاً نمی‌تواند خواست و مشیت خود را جامه عمل بپوشاند.

(۵۷) اما خوب بودن دادار دانا را که از کار آفرینش، و از این واقعیت که

آفریدگانش را به مهر می‌پرورد و محافظت می‌کند، و راه و روشی را می‌آموزد و چیزی را فرمان می‌دهد که با آن بتوان بدی و شر را دفع کرد و از گناه پرهیز نمود، نیز می‌توان استنتاج کرد. (۵۸-۶۰) و از اینجا که دشمن را که به تن می‌تازد دفع می‌کند و دور می‌دارد. این را از کار اندامها و قوای بدن نیز که چنان که می‌دانیم دستخوش درد و بیماری که ازخارج و نیز از درون^۱ به آنها می‌رسد، می‌شوند می‌توان استنتاج نمود. همه جانوران و گیاهان به وسیله نیرویی نگهدارنده و پرورنده که در دین آن را فروهر خوانند و با طبیعت همکاری می‌کند (۶۱) و به وسیله چهار قوه تحلیل برنده، جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه نگهداری می‌شود، باروبر و افزونی می‌یابد. این قوتها در دفع هر گونه درد و بیماری که اهریمن زدارمینو گاه و بیگاه پدید می‌آورد با هماهنگی کامل همکاری می‌کنند. (۶۳) قوتهای دیگری نیز هستند که همکاری می‌کنند. (از همه اینها) می‌توان نتیجه گرفت که آفریدگار تنها آن چه را نیک و خوب است می‌خواهد و اراده می‌کند.

(۶۴) این رنج و مرگ است که تن را نابود می‌سازد نه آفریدگار که خواست و مشیتش همه نیکی است و نگهدارند و حفظ کننده تن است (۶۵) و مسلماً همچنان است که گفتیم زیرا یک آفریدگار دانا از آنچه خلق کرده است متاسف و پشیمان نیست، (۶۶) و نیز آفریدگان و مخلوقات خود را تباه نمی‌سازد و یا از کار نمی‌اندازد (۶۷) زیرا وی دانا و همه دان است. پشیمانی و تاسف از کار انجام گرفته را تنها به کسی می‌توان نسبت داد که عملش ناقص، خردش ناکامل، و از نتیجه کار ناآگاه باشد. (۶۹) زیرا مرد دانای خردمند کاری را بی دلیل و بدون مناسبت نمی‌کند. (۷۰) همچنین کنش و کردار نادان، کژهوش و بیخرد که از عاقبت کار جاهل است اتفاقی و بدون علت و مناسبت می‌باشد. (۷۱) اما آفریدگار دانا خردمندانه برنامه کار را می‌ریزد، مطابق با درک و تشخیص درست آفریدگان خود را از اهریمن که کارهایش تصادفی است و از عاقبت کار ناآگاه است برکنار می‌دارد (۷۲) اهریمن که کارهایش اتفاقی است در حصار دام^۲ و تله‌ای که برای او چیده شده است گرفتار می‌آید. (۷۳) زیرا

۱- به جای uahan خوانده‌ام nihan.

۲- به جای ۳ niv قرائت کرده‌ام nivandak (بنگرید به زتر، زروان، صفحه ۲۱۸)

روشن است که جوهر جنبنده و زنده را نمی‌توان در تهیگی بیکرانه دفع یا تباه کرد^۱، و تأمینی نیز از زیان و گزند او نیست (۷۴) مگر آنکه او را در حصار گیرند و زندانی کنند. (۷۵) وقتی محاصره و اسیر شد، سزاوار آزار و شکنجه سخت است. (۷۶) اما او تا زمانی که کاملاً از رنج خود آگاه نگردد، و به تمامی بداند که کارهایش مبتنی بر دانشی نادرست است، همچنان درباره آنچه برای او رخ داده است، بینشی غلط و نادرست خواهد داشت. (۷۷) رنج و آزار دیدن او ناشی از قدرت تام و کامل آفریدگار همه آگاه و همه توان است.

(۷۸) همینکه بدانجا رسید که دریافت برای چه در دست آفریدگار دانای همه توان رنج می‌کشد، آن زمان آفریدگار دانا او را از کار می‌افکند و در تهیگی بی‌پایان رها می‌سازد. (۷۹) آن گاه آفرینش نیک را دیگر از او بیمی نیست، و جاودانه و آزاد از پتیارگی خواهد شد (۸۰) فرزاندگی و آگاهی آفریدگار همه آگاه نیکی آفرین کامل است، و پیش‌دانشی او از آنچه بایست بشود نیز کامل است.

(۸۱) با نگرستن به چیزها ناهمانندی آنها آشکار و ثابت می‌شود. (۸۲) ناهمانندی چنانکه در بالا گفتیم بر دو گونه است؛ (۸۳) یک گونه ناهمانندی در خویشکاری است، گونه دیگر ناهمانندی در گوهر است (۸۴) ناهمانندی در خویشکاری متضمن همکاری و همسانی قوتها است؛ (۸۵) اما ناهمسانی در گوهر متضمن ناسازواری و تضاد است. (۸۶) آشکار است که چیزهایی که ناهمانندی گوهری دارند نمی‌توانند در یک جا با یکدیگر باشند (مانعة الجمع هستند) (۸۷) اگر همه چیز یکی بود، آن یکی بی‌نام می‌بود. (۸۸) زیرا تنها با داشتن نام است که چیزی از چیز دیگر متمایز است. (۸۹) این که شر و بدی از بنیاد متمایز از خوب و نیک است از این واقعیت نتیجه می‌شود که هیچ یک علت آن دیگری نیست. (۹۰) این که هر یک در ذات و به ذات خویش وجود دارد، (۹۱) از اینجا ثابت می‌شود که میان آن دو دشمنانگی و تقابل ابدی وجود دارد.

(۹۲) اگر کسی اعتراض کند که چون درجهان تکثر اضداد وجود دارد، (۹۳) مثلاً خوب و بد، تاریکی و روشنی، بوی خوش و بوی گند، زندگی و مرگ،

ضرورت دوگانه‌گرایی □ ۶۷

بیماری و تندرستی، خوشی و درد (۹۴) و مانند آن پس باید تکثر و تنوع در اصلها نیز وجود داشته باشد (۹۵) پاسخ این است (۹۶) که اضداد گرچه نامهای بسیار دارند و برگونه‌های بسیار می‌باشند اما همه تحت دو نام قرار می‌گیرند، (۹۷) و این دو نام، که (مانند) تخمی بقیه را در بردارند، خوب و بد است (۹۸) نامهای گوناگون و اجناس مختلف، گذشته از این دو، فقط شاخه‌ها و ساقه‌هایی هستند که از این دو تخم رسته‌اند. (۹۹) و هیچ چیزی وجود ندارد که مشمول این دو نام نباشد (۱۰۰) هرگز چیزی وجود نداشته است و وجود نخواهد داشت که نه خوب باشد، نه بد، و نه مخلوطی از این دو. (۱۰۱) این کاملاً روشن است که دو بن و اصل اولیه وجود دارد، نه بیشتر (۱۰۲) و خوب نمی‌تواند از بد سرچشمه گیرد، و نه بد از خوب.

(۱۰۳) از اینجا می‌توانیم نتیجه بگیریم (۱۰۴) که آن چه کامل است و در نیکی تام و تمام است نمی‌تواند بدی به وجود آورد. (۱۰۵) اگر می‌توانست، پس کامل نمی‌بود. (۱۰۶) زیرا وقتی چیزی را به کامل بودن وصف می‌کنیم، جایی برای چیز دیگر (در آن) باقی نمی‌ماند؛ (۱۰۷) و وقتی جایی برای چیز دیگر نباشد، چیز دیگری از آن صادر نتواند شد. (۱۰۸) اگر خداوند از حیث خوبی و علم کامل است واضح است که بدی و جهل نمی‌تواند از او صادر شود؛ (۱۰۹) و اگر بتواند شد، پس کامل نیست؛ (۱۱۰) و اگر کامل نباشد، پس او را به خدایی و به عنوان خیر و نیکی کامل نباید پرستید.

(۱۱۱) (از سوی دیگر) اگر نیک و بد هر دو از خدا باشند، پس تا آنجا که مربوط به نیکی می‌شود وی کامل نیست. (۱۱۲) اگر از لحاظ نیکی کامل نباشد، پس از جهت دانش درست نیز کامل نیست. (۱۱۳) و اگر از جهت دانش درست کامل نباشد، پس از جهت خرد، خود آگاهی، دانش، هوش و همه قوای دانستن کامل نیست (۱۱۴) و اگر در خرد، آگاهی، هوش و دانش کامل نیست باید از حیث تندرستی کامل نباشد. (۱۱۵) و اگر در تندرستی کامل نیست پس باید بیمار باشد. (۱۱۶) و اگر بیمار باشد، از حیث حیات کامل نیست.

(۱۱۷) اگر کسی اعتراض کند که پس چگونه است که از گوهر واحدی چون انسان، هم کنش نیک و هم کنش بد صادر می‌شود (۱۱۸) پاسخش این است که انسان از هیچ جهت واحدی کامل نیست (۱۱۹) و چون از جهت نیکی کامل

نیست، از او بدی سر می‌زند (۱۲۰) همچنین چون از حیث سلامت کامل نیست، دستخوش بیماری قرار می‌گیرد (۱۲۱) و به همین دلیل می‌میرد: (۱۲۲) زیرا علت مرگ کشمکش میان دو عَرَض متضاد در جوهری واحد است. (۱۲۳) و هر جا که دو عَرَض متضاد در یک جوهر واقع شود، در آنجا بیماری و مرگ رخ می‌دهد.

(۱۲۴) اگر کسی به اعتراض بگوید که نیک و بد تا وقتی که حقیقتاً به عمل در نیایند وجود حقیقی ندارند، (۱۲۵) در پاسخ گوئیم که همان‌گونه که هیچ‌کنشی بی‌کننده وجود ندارد، هیچ عرضی هم بی‌جوهر که در آن تحقق یابد وجود ندارد. (۱۲۷) زیرا این واقعیتی پذیرفته شده است که عرض نمی‌تواند به ذات خود، یا به ابداع خود وجود داشته باشد. (۱۲۸) بنابراین، هنگامی که مردی خشمگین است، بهمن یا اندیشه نیک از او دور است. (۱۲۹) و وقتی اندیشه نیک در اوست، خشم دیگر در او نیست؛ (۱۳۰) وقتی مردی راست می‌گوید، دروغ در او جایی ندارد، و چنین مردی راستگو نامیده می‌شود. (۱۳۱) همین‌گونه وقتی بیماری یورش می‌آورد، برای آنست که تندرستی در تن شخص نیست، (۱۳۳) و هنگامی که تندرستی چیره است، بیماری بدن را ترک می‌گوید. (۱۳۴) زیرا جوهر تغییر (لغتاً جنبش، حرکت) نمی‌کند، اما جز در جوهر جنبش نمی‌تواند باشد.»

فصل پنجم

نیاکان نخستین انسان

اکنون بایسته است که آب و هوای عقلگرایانه و فلسفی کتاب شگند گمانی و زار مردان فرخ را با توجیه وی از حقانیت فلسفه دوگانه گرایی به عنوان تنها دستگاهی که توضیح قانع کننده ای برای مسئله شر و بدی و علت آفرینش جهان که در غیر این صورت لاینحل و اسرار آمیز باقی می ماند، عرضه می کند، پشت سرنهیم، و به موضوعی دیگر روی کنیم. در این فصل برآنیم که آنچه را پس از حمله نیروهای اهریمن به جهان آفرینش و آلوده ساختن و به تباهی کشیدن آن، رخ داده است، مورد بررسی قرار دهیم. در فصلهای پیشین این کتاب فرصتی برای اندیشیدن درباره دومینوی نخستین داشتیم و ملاحظه کردیم که چگونه اهریمن با بر زبان راندن کلام راستی به وسیله هرمزد به جایگاه خویش باز افکنده شد. دیدیم که چگونه هرمزد از گیجی و درماندگی او سود جست و چگونه یک آفرینش مثالی و یک جهان مادی - به عنوان سدی فراراه اهریمن هنگام تازش مجددش - پدید آورد. و مشاهده کردیم که چگونه این عمل آفرینش، به عنوان گامی برای دفاع از خویشتن، در واقع بر خداوند تحمیل شد، و چگونه آفرینش مادی که آسمان آن را در برگرفته است به مثابه دامی است که اهریمن در آن، بمانند جانوری به دام افتاده، دست و پا می زند و تقلا می کند. زیرا «بیدانش و بی روش» است.^۱ و بالاخره ناظر و گواه حمله

اهریمن بر جهان مادی و آلودن جهانی پاک را با بیماری و مرگ، زهر و جانوران موزی، آذ، خشم، رشگ، شهوت، و همه رذایل وابسته به آنها، و سرانجام تباه ساختن گیومرث، مرد پرهیزگار، را به تحریک و همکاری موجود غریبی به نام جهی، که چیزی جز تجسم ابدی زن از جنبه شیرانه و پتیارگیش نیست، بودیم.

بخشی را که به عنوان متن برای فصل حاضر برگزیده‌ایم بخش آغازین فصل چهاردهم بندهشن بزرگتر است که عنوان آن «درباره مردمان» است. این بخش در تحریر کوتاهتر بندهشن معروف به بند هشن هندی نیز آمده است، و من در بسیاری از موارد از متن اخیر تبعیت کرده‌ام.

گیومرث چنان که دیدیم نخستین پدر نژاد انسان است. او نخستین انسان است از آنجهت که همه مردمان از تخمه او پدید می‌آیند، اما وی در عین حال موجودی ایزدی است زیر پسر هر مزد و سپندارمذ (زمین) است؛^۱ شکلش گرد است و «همچون خورشید می‌درخشد». وی از آن جهت که صورت نوعی انسان است نخستین انسان محسوب می‌شود، ولی به معنای دقیق موجودی انسانی که دارای دست و پا و دیگر مشخصه‌های یک انسان باشد، نخستین انسان نیست. او بیشتر شبیه آن موجودات ابتدایی است که افلاتون در رساله میهمانی^۳ توصیف می‌کند که به شکل مدور و به جنس دو جنسی (زنمرد) است. متنی که ما در این فصل ترجمه کرده‌ایم درباره نخستین انسان به معنی خاص آن، یعنی مَشیّه (یا مَهْری) و خواهرش مشیانه (یا مَهریانه) است و اینکه چگونه به وجود آمدند، چه کردند، و چه شد که از چشم افتادند.

سی سال پس از آنکه اهریمن بر جهان مادی تاخت گیومرث درگذشت، اما هنگام مردن، پیشگویی کرد که «اکنون که پتیاره آمد، مردمان از تخمه من پدید خواهند آمد، و بهتر برای آنان آن است که کارهای نیک کنند». ^۴ نقشه هر مزد نمی‌بایست با شکست روبه‌رو شود، و «انسان پرهیزگار» می‌بایست در سلسله نژاد آدمی زنده بماند؛ انسان که شاهکار آفرینش خداوند است می‌بایست در

۱- بنگرید به صفحه ۲۱ همین کتاب بند ۲

۲- بنگرید به صفحه ۲۱ همین کتاب بند ۲

۳- بنگرید به رساله میهمانی، صفحه ۱۸۹۵ به بعد.

۴- همین کتاب، صفحه ۴۸ بند ۱۱

صف نخستین نبرد علیه اهریمن که در دام آسمان گرفتار آمده بود بجنگد. در فصل سوم این کتاب ما دیدیم که به طور قطع و یقین اسطوره‌ای وجود داشته است حاکی از اینکه گیومرث، مرد پرهیزگار، مجبور به وصلت با جهی، زن اهریمن، که چیزی جز تجسم اصل مادینگی نمی‌تواند باشد، همچنانکه خود گیومرث تجسم اصل نرینگی است، شد. اما در حالی که درباره اصل نری و نرینگی ابهامی وجود ندارد، درباره اصل و بن مادینگی ابهام وجود دارد. گفته شده است که گیومرث از سپندارمذ (زمین) برآمد، و تخمی را که وی از آن به وجود آمد، خود هرمزد، پدر سپندارمذ، بکاشت.^۱ سپندارمذ، دختر و همسر هرمزد است؛ «بانوی آسمان و مادر آفرینش است». وی در حقیقت «مادر زمین» است. به این ترتیب در متنی که ما مشغول تجزیه و تحلیل آن هستیم، می‌بینیم که تخمه گیومرث در حال مرگ به زمین، مادرش، می‌ریزد و با گذشت زمان از آن تخمه نخستین زن و مرد، یعنی مشیه و مشیانه از دل زمین به شکل گیاه ریاس می‌رویند. پس اصل و بن مادینگی یا زنی هم به صورت جهی هراس‌انگیز که «رنج و بیماری بسیار بر مرد پرهیزگار و گاو ورزاو برگماشت... که بایسته زندگی نباشند»^۲ و هم به صورت مادری مهربان، سپندارمذ، که همان نامش به معنای «پارسایی مقدس» است، تجلی می‌یابد. پس جهی جنبه و روی وحشتناک اصل مادینگی و زنانگی است همان‌گونه که مادر مهربان، سپندارمذ (زمین) روی و جنبه خوب و مهربان همان اصل است. «سپندارمذ همان چیزی است که یونگ و پیروان مکتب او آن را «مادر بزرگ» می‌خوانند، و جهی «مادر بد و هراس‌انگیز» است. اینها وجوه مختلف اصلی واحدند، زن و ماده ابدی، همچنان که هرمزد و اهریمن دو رو و دو جنبه اصلی مردی و نرینگی هستند - که در دین زرتشتی برای ابد از یکدیگر جدا شده‌اند و به هیچ وجه آشتی پذیر نیستند. بنابراین، ابهام و تشویش ظاهری که اسطوره جهی پیش می‌آورد، خیلی ساده نتیجه تقسیم اصل ماده به دو نیمه هرمزدی و اهریمنی است. به این ترتیب، طبیعی است که در کنار اسطوره وصلت گیومرث با ایزد بانوی زمین ما آثار وصلتی نادلخواه با ماده غولی ناپاک را که به مرگ او

۱- بنگرید به زور، زروان ... صفحه ۳۶۷، بند ۳۸.

۲- همانجا، صفحه ۱۵۲

۳- همین کتاب، صفحه ۴۵

منجر می شود می یابیم. او نیز، از قرار معلوم، یک جنبه و وجهی دیگر از ایزد بانوی زمین است، و این تا بدانجا پیش می رود که برای ما روشن می سازد که چگونه ممکن است مشیه و مشیانه، فرزندان مرد پرهیزگار و مادر خوب زمین، به چنان شیوه شماتت انگیزی که بعداً در این فصل از آن سخن رفته است، رفتار کنند.

اکنون داستانمان را از سر می گیریم. مشیه و مشیانه به صورت ساقه واحدی از گیاه ریباس بدون هیچ تمایز و تفاوتی بررستند. بعداً از هم جدا شدند و به صورت دو انسان کامل درآمدند.

موقعیت مشیه و مشیانه درجهانی که اینکه طعم بدی و شر را می چشید، قابل قیاس با وضعیت آدم و حوا است هنگامی که از باغ بهشت رانده شدند. از قرار معلوم در این هنگام نیروهای اهریمن تا حدی لگام شده بودند، و مشیه و مشیانه مانند گیومرث بیچاره زیر ضربه کامل حمله اهریمن قرار نداشتند. آنها همینکه خود آگاهی یافتند، هر مزداندرزشان داد که تنها کار نیک کنند و به هیچ روی دیوان را نپرستند. پس آنها هر مزد را به آفریدگاری پذیرفتند، اما هنوز دیری نگذشته بود که وسوسه بر سرشان افتاد و اهریمن را آفریننده آب، زمین، و گیاه - موجوداتی که با توجه به آنچه گفتیم، زرتشتیان آنها را مونث می شمارند - خواندند.^۱ بر اثر این کار که بنابر معیارهای درستی، کفر و توهین صریح به مقدسات بود. «هر دو دروند (ملعون) شدند، و روان ایشان تا تن پسین در دوزخ است.»

اینک روشن نیست که آیا مشیه و مشیانه بر آن بودند که بدون خورش در روی زمین زندگی کنند یا نه، بنابر دین ارتودکس زرتشتی این امر غیر محتمل است، هر چند ممکن است که جناح و شاخه زهدگرای دین زرتشتی، غیر از این می اندیشیده است.^۲ اما واقعیت هر چه باشد، آنها مدت سی روز بدون خوردن هر گونه خوراکی به سر بردند. پس از آن، دل به دریا زدند، و اندکی شیر بز نوشیدند، اما پس از نوشیدن آن، زبان به شکایت گشودند که بیمار شده اند. «این دومین دروغی بود که گفتند؛ و بر اثر آن دیوان نیرومندتر شدند.» (بند ۷) اما در زبان زرتشتی دروغ گفتن یعنی گناه کردن، و بنابراین معنای

۱- بنگرید به زهر، زروان ...، صفحه ۷۵.

۲- همان کتاب، صفحه ۱۷۸.

ضمنی‌اش آن است که یا نوشیدن شیر گناه بوده است، یا احساس بیماری که پس از نوشیدنش در مشیه و مشیانه پیدا شده است. در اینجا نیز تضادی به چشم می‌خورد، زیر متن را زرتشتیان راستدین طبیعتاً این طور تعبیر می‌کنند که آنها به خاطر ناسپاسیشان محکوم شدند، اما ذهن زهدگرای بدعتگزاران زرتشتی آن را چنین تفسیر می‌کند که آنها محکوم شدند برای آن‌که هرگز نمی‌بایست لب بدان می‌آلودند، همچنان که در واپسین روزها نژاد انسان از خوردن و نوشیدن به کلی باز می‌ایستد.^۱

کار دیگرشان نیز محتمل دو تعبیر است. آنها جانوری دیدند (گوسفندی یا گاو)، زیرا واژه پهلوی را می‌توان به هر یک از دو معنی گرفت) و آن را کشتند، و گوشتش را بر آتشی که به دستور ایزدان افروختند کباب کردند و خوردند. با پوستش برای خود جامه ساختند، و با موی آن پارچه بافتند، و به این ترتیب هنر بافندگی آموختند؛ پس از آن یاد گرفتند که چگونه از فلز (آهن) ابزار بسازند، و چگونه با آن چوب را بتراشند. و «به سبب آن ناسپاسی که بکردند دیوان ستنبه شدند.» (بند ۱۱).

آنها چه خطایی کردند و کدام ناسپاسی را مرتکب شدند؟ پیداست که برافروختن آتش که به راهنمایی ایزدان کرده بودند خطایی نیست، و نه ساختن جامه از پوست و موی حیوان، و نه درست کردن ابزار از فلز، هیچ یک گناه نیست. پس ناسپاسی آنها در چیست؟ از قرار معلوم در کشتن جانوری بیگناه، و در خوردن گوشت آن، و در پیشکش کردن گوشت قربانی به آتش و به ایزدان. اگر این پیشکشی مورد قبول می‌بود، هرگز کرکسی آن را نمی‌ربود، که در واقع ربود. همین‌طور، نخستین گوشتی که در روی زمین خورده شد به وسیله سگی بود که شاید معنایش آن است که خداوند نیت آن نداشته است که آدمی را موجودی گوشتخوار بیافریند.

ما در فصلی دیگر به کوتاهی از قربانی حیوان در دین زرتشتی بحث خواهیم کرد. در اینجا کافی است که بگوئیم خود زرتشت به کلی از این کار منع کرده بود، اما بعدها، در اوستای متاخر قربانی حیوان پذیرفته آمد، و در آنجا از هزاران هزار قربانی حیوان یاد شده است. در سراسر دوره ساسانیان، گوئیا

۱- بنگرید به صفحه ۱۴۵ از همین کتاب، و کتاب زروان زهر، صفحه ۳۵۲

میان مراجع دینی درباره، مشروع و مجاز بودن یا نبودن قربانی حیوان توافق وجود نداشته است.

آذرباد مهراسپندان که کتب پهلوی از او به عنوان آموزگار بزرگ درستدینی یاد کرده‌اند به گرویدگان می‌گوید: «از کشتن بیدادگرانه گاو و گوسپندان پرهیزید»^۱ اما موارد بسیاری هست که شاهان و شاهزادگان صد گاو قربانی کرده‌اند.

باری، آنچه در این قربانی کردن نخستین به وسیله مشیه جالب توجه است مطابقت دقیق آن با شیوه قربانی در آثار مهری است. حضور پرنده - در اینجا یک کرکس و در آثار مهری یک کلاغ - و سگ در هر دو مراسم جالب است؛ زیر در بازندهای مهری این سگ است که خون گاو قربانی شده را می‌لیسد، و پرنده میان مهر و خورشید قرار گرفته است، درست همان‌گونه در متن ما کرکسی حصه‌ای از گوشت قربانی را که برای ایزدان است می‌رباید، و سگ هم ظاهراً بخشی را که حصه آتش است می‌خورد. به این ترتیب، این باید نمودار یک شیوه باستانی ماقبل زرتشتی از قربانی کردن باشد که بعدها جزء آداب دین زرتشتی درآمده، و سپس باردیگر ملغی شده است، و اینک فقط به صورت نمادین و بدون خونریزی انجام می‌گیرد. تصور بر آن است که در مهر پرستی، مراسم قربانی، بی‌هیچ دگرگونی باقی مانده بوده است. این بحث که چگونه مهر یا میترا با مراسم قربانی ارتباط یافته است، بحثی است که اینجا جای بررسی آن نیست.^۲

بهرحال، ما هرگونه که قربانی پیشکش شده به وسیله مشیه و مشیانه را تفسیرکنیم، این واقعیت به قوت خود باقی است که دیوان بر اثر آن ستنه شدند، و پدر و مادر نخستین ما به جان یکدیگر افتادند، و می‌توان تصور کرد بر سرگنجینه تازه یافته خود به جنگ و جدال پرداختند. باز بر اثر وسوسه اهریمن از شیر به دیوان دادند، و بدین وسیله بر قدرت آنها بیش از پیش افزودند.

۱- دینکرت (چاپ مادن)، صفحه ۲۱۷، یک: ۱۵؛ نیز قیاس کنید با صفحه ۱۲۸ همین کتاب

۲- من با هارتمان در یکی دانستن مهر با مشیه موافق نیستم (بنگرید به کتاب او گیومرث، صفحه ۶۵ به بعد).

به این ترتیب، مشیه و مشیانه، در اجرای نقشه از پیش مقدر هرمزد به انفراد خویشتن را ابله و ناکار آمد نشان دادند. برخلاف گیومرث که خود بیگناه بود، پسرش و دخترش، به ساحت آفریدگار توهین کردند، و چنانکه گویی این کافی نبوده است با پیشکش قربانی، دشمنان مرگ آفرین او را تقویت نمودند. این گناه چنان وحشت‌انگیز بود، و دیوان چنان بر اثر آن قوت گرفتند که توانستند این جفت گردنکش را مدت پنجاه سال از شور جنسی بیفکنند.

ما در فصل اول این کتاب دیدیم که زرتشتیان چه اهمیتی برای ازدیاد نسل به عنوان یک وظیفه مقدس قائل هستند و چه تأکیدی بر آن می‌گذارند. اینکه زوج نخستین مدت پنجاه سال سترون و بی‌فرزند باقی مانده‌اند، نشان می‌دهد که آنان در برآوردن مقصود خداوند چه کوتاهی عظیمی مرتکب شده‌اند. آنها هنگامی سرانجام یک جفت فرزند همزاد به دنیا آوردند بار دیگر کاری اهریمنی کردند: «از شیرینی فرزند یکی را مادر جوید، یکی را پدر. پس هرمزد شیرینی فرزندان را از آنها بازستاند تا فرزند بی‌پرورد و فرزند بماند.» (بند ۱۴).

افسانه مشیه و مشیانه در منابع و مآخذ دیگر نیز آمده است، و با این اختلاف زیادی ندارد. این روایت زرتشتیان از هبوط آدم است. گیومرث صورت نوعی انسان و مثل اعلای اوست؛ هبوط و فرو افتادن او معنای کلامی ندارد، بلکه به سادگی نیروی بزرگتری بر او چیره می‌شود و او را هلاک می‌سازد. از آن سوی، مشیه و مشیانه، به دفعات سقوط می‌کنند؛ به ساحت پروردگار توهین می‌کنند، دیوان را می‌ستایند، و فرزندان‌شان را می‌خورند. به نظر نمی‌رسد که فساد و تباهی‌شان، اگر آنها را فرزندان گیومرث و سپندارمذ (زمین) چنانکه متن صریحاً بدان اشارت دارد، به حساب آوریم، توجیه پذیر باشد. داستان آنها را تنها وقتی می‌توان فهمید که آنها را از تخمه گیومرث، مرد پرهیزگار، از یک سو، و از جهی، جنبه اهریمنی اصل مادپنگی (زنانگی) از سوی دیگر بدانیم تنها به این صورت است که بیخردی ذاتی آنها قابل توضیح است.

سقوط مشیه و مشیانه نشان می‌دهد که سرشت انسان دیگر از بنیاد فاسد شده و تباهی پذیرفته است، نیروی دیوان را که آنان به افزونی آن کمک بسیار

کردند، تنها با آوردن دین بهی به دست زرتشت پیامبر، می شد مقهور ساخت و به بند آورد. به این ترتیب، دین زرتشتی دوران ساسانی تاریخ جهان مادی را به صورت انتظار مدام برای فرارسیدن روز فراشکرت یا نوسازی نهایی در آخر زمان می نگرد. حمله نخستین اهریمن بدترین است، و ایزدان و موجودات مینوئی خود ناچار به مداخله هستند تا وضع را از نو سامان بخشند. سپس مشیه و مشیانه آغاز تاسف بار دیگری می آغازند، و هرمزد ناچار لذت و شیرینی طبیعی خوراکشان که در نهایت زیاده روی و اهریمنانه است، کاهش می دهد. با آمدن و استقرار دین بهی که عقیده اصلی آن میانه روی در همه چیز است، زیاده روی بیش از حد دیو آز به بند کشیده می شود تا زمان برای آن که همه چیز از نو ساخته شود و با واپسین حمله متقابل بر اهریمن، قدرت او برای همیشه نابود گردد، آماده شود.

بند هشن بزرگتر

بخش چهاردهم (انکلساریا، صفحه ۱۰۰-۱۰۶)

بند هشن هندی

بخش پانزدهم (یوستی، صفحه ۱۹-۲۱)

۱. هرمزد در دین گوید: من مردم را به ده گونه آفریدم. نخست آن که روشن و سپید چشم است، که همان گیومرث است. از ده گونه یکی گیومرث است و نه گونه دیگر^۱ از او پدید آیند. دهم بوزینه است که از مردم فروتر است. بازگوید: چون گیومرث دستخوش بیماری شد، به پهلوی چپ بیفتاد. از سرش سرب بیرون آمد، از خونش ارزیر و از مغزش سیم، از پایهایش آهن، و از استخوانهایش برنج، از پیه اش آبگینه، از بازوانش پولاد، و از جانش، هنگام رفتن زر پدید آمد که اکنون نیز به سبب ارزشمندی، مردم آن را تنها به بهای جان از دست می دهند. به سبب آنکه مرگ از آن بخش*

۱- به جای نهم (9-om) خوانده ام ۹ (نه).

* زر چنانکه ملاحظه می کنید «از آن بخش» ترجمه کرده است؛ روایات مهرداد بهار آورده است «از

به تن گیومرث درآمد تا زمان فرشکرد همه آفریدگان را مرگ همچنان فراز آید.

۲. چون گیومرث درگذشت و تخمه‌اش را بر خاک ریخت، آن تخمه به نور خورشید پالوده و پاک شد؛ دو بهره از آن را نریوسنگ^۱ نگاه داشت، و یک بهره را سپندارمذ (زمین) پذیرفت. آن تخمه چهل سال در زمین بماند. چون چهل سال بگذشت مشیه و مشیانه از دل زمین به شکل گیاه ریاس بررُستند؛ این گیاه یک ستاک داشت و پانزده برگ (جوانه). مثل آن بود که دستهایشان بر گوش نهاده شده بود، و هر دو به یکدیگر پیوسته بودند، به شکل و اندام همسان^۲؛ و فرّه^۳ ایشان بر سرشان می‌چرخید. آنها چنان به یکدیگر پیوسته بودند که روشن نبود کدام مرد و کدام زن است. فرّه هر مزد آفریده که همراه آنها بود، یعنی همان فرّه مردمان، به آنها داده شده بود.

۳. زیرا در دین گوید: «کدام را هرمزد نخست آفرید، فرّه یا تن را؟» و هرمزد گفت: «فرّه نخست آفریده شد، آن گاه تن.» و فره در تن کسی که برای او آفریده شده بود، نهاده شد زیرا فرّه مرد نخست آفریده شد، و تن برای فرّه آفریده شد. گزارش این آن است که روان نخست آفریده شد و تن پس از آن. روان فرّه را در تن فرمان دهد.

۴. آن گاه هر دواز پیکر گیاهی به پیکر آدمی درآمدند، و فرّه که روان آنهاست به مینوئی در آنها شد. اکنون نیز درختان همین گونه می‌رویند - درختانی که بار آنها ده گونه مردم است.*

۵. هر مزد به مشیه و مشیانه گفت: شما مردمید، پدر و مادر جهانیا نید کار

→ انگشت کوچک مرگ به تن کیومرث درشد. «انکلساریا ترجمه کرده است: «از پهلوی چپ مرگ به تن کیومرث درآمد.»

۱- ایزدی که پیام آور و پیکر خدایان است

۲- قرائت کرده‌ام همدیسک (ham-desak)

۳- فرّه (خوره) را من در جای دیگر به degnity (بزرگی) ترجمه کرده‌ام، اینجا مراد از آن ذات یا علت غایی است که تحت فرمان روان یا روح عقلانی قرار دارد. در متون پهلوی خوره انسان روح از پیش موجود اوست، همچنان که علت غایی او به مفهوم ارسطویش، نیز هست.

* بهار و انکلساریا چنین ترجمه کرده‌اند: «اکنون نیز (مردم) بمانند درختی فرارسته است که بارش ده گونه مردم است» (بهار)؛ «یعنی آنها بمانند درختی رسته‌اند که بارش به ده گونه است.» (انکلساریا) این معقولتر از ترجمه زتر است.

خویش به دادستان و اندیشه درست کنید. نیک اندیشید، نیک گوئید و نیک کنید. دیوان رامستائید.» آن دو نخست چون به یکدیگر اندیشیدند، این را اندیشیدند که «او مردم (انسان) است.» نخستین کاری که کردند این بود که برفتند و چشمها برهم زدند.* و نخستین چیز که گفتند این بود: «هرمزد آب، زمین، گیاه، جانور، ستاره، ماه، و خورشید، و همه آبادانی را - که در پیدایش راست بن و برخوانند - بیافرید.»

۶. پس اهریمن به اندیشه آنان بر تاخت و آن را پلید ساخت، و ایشان گفتند: «زدار مینو آب، زمین، گیاه و دیگر چیزها را آفرید.» چون این نخستین سخن دروغ که مایه تباهی آنان شد، بگفتند، آنها به خواست دیوان سخن گفتند. و زدار مینو نخستین شادی را [از این سخن ایشان] برای خود به دست آورد. و بدان دروغ هر دو دروند شدند، و روانشان تا تن پسین در دوزخ است.

۷. ایشان سی روز از خوراک پرهیز کردند، و خویشان را با گیاه پوشانیدند. پس از سی روز در بیابان به بز سپید مویی رسیدند، و شیر از پستان او مکیدند. هنگامی که شیر را خوردند مشیه به مشیانه گفت: «آرامش من آن زمان که شیر نوشیده بودم بیشتر بود از اکنون که نوشیده‌ام: تن من بیمار گشته است.»*** این دومین دروغی بود که گفتند، و دیوان از آن بنیرو شدند.

۸. و مزه شیرین خوراک از آنها دزدیده شد، و از صد بهر یک بهره ماند. ۹. و پس از آنکه سی روز و شب دیگر گذشت، به یک سر گوسفند حنایی سپید آرواره رسیدند.*** ایشان آن را بکشتند. و به راهنمایی مینوان آتشی از چوب درخت کنار و شمشاد - زیر این دو درخت آتش دهنده ترند -

* بهار: نخستین کنشی که کردند این بود که بیندیشیدند. «خانم بهزادی: «ایشان نخست کار این کردند که برفتند، پشاشیدند.» که با ترجمه انکلساریا تقریباً مطابق است.

** خانم بهزادی ترجمه کرده‌اند: «اکنون شادی من بیشتر است که خورده‌ام و آن‌گاه مرا به تن سیری است.» در زند آکاسی، ویراسته و ترجمه انکلساریا نیز تقریباً چنین است؛ یعنی عکس آنچه زتر و بهار آورده‌اند.

*** بهار: «گوسپند تیره رنگی سپیدارواره»؛ خانم بهزادی: «گوسفندی سیاه سپید آرواره» و انکلساریا: «گوسپندی جوان سپیدارواره»

افروختند. و آتش را با دهان گیرانند. و نخست سوختی که بر آن افگندند کاه و چوب درخت زیتون و کندر و شاخه‌های درخت خرما بود. سپس آن گوسپند را برسیخی کباب کردند. و به اندازه سه مشت گوشت در آتش نهادند و گفتند: «این بهره آتش است.» و بهره دیگر به سوی آسمان افگندند، و گفتند: «این بهره ایزدان است.» کرکس از فراز سر آنها بشد و آن بهره را از ایشان برد: زیرا نخستین گوشت را (که می‌بایست خورده شود) سگ خورد.*

۱۰. پس خویشتن را درجامه‌ای از پوست پوشیدند. سپس در بیابان گلیمکی (gilimak) بافتند، و جامه بافتند و با آن خویش را پوشیدند. و سنگی^۱ در زمین استوار کردند و آهن گداختند، و آهن را بر آن سنگ بکوفتند و از آن تیغی ساختند، و با آن درخت ببریدند و از آن پدشخوری (بشقابی) چوبین درست کردند.

۱۱. از آن ناسپاسی که کردند دیوان ستنبه شدند. و ایشان (مشیه و مشیانه) خودبه خود، به یکدیگر رشک بدفراز بردند، بر یکدیگر تاختند، همدیگر را زدند، پاره کردند، و موی یکدیگر بکنندند.

۱۲. پس دیوان از تاریکی بانگ زدند که: «شما مردمید: دیوان را بستائید تا رشگتان بنشیند.» و مشیانه برخاست و شیر گاوی بدوشید، و آن را به سوی شمال فرو ریخت.^۲ بدان [دیو] پرستی که این چنین بکرد، دیوان نیرومند شدند.

۱۳. از آن مشیه و مشیانه را چنان آلات جنسی بخشکید (خشک کون شدند) که تا پنجاه سال میل آمیزششان نبود، و فرزندشان نبود. پس از پنجاه سال به فرزند آوری بیندیشیدند - نخست مشیه و سپس مشیانه. زیرا مشیه به مشیانه گفت: «چون آن چیز ترا بینم آلتِ** من بزرگ برخیزد.» پس

* بهار: «کرکس مرغ فراز رفت (توانست گرفت) سگ آن را از ایشان برد، زیرا نخست گوشت را سگ خورد.» بهزادی و انکلساریا: «کرکس برقت و از ایشان برد، چون نخست گوشت را سگ خورد.»
 ۱ بند هشن هندی D'L، سوراخ، گودی

۲ زیر دیوان در سمت شمال جای دارند.

** در اینجا نام آلت مرد ذکر شده است. زتر تمام این گفتگو را به لاتین ترجمه کرده است.

مشیانۀ گفت: «ای برادر مشیه! چون آن آلت ترا بزرگ بینم، آن من لرزد.»
پس به کام‌گزاری پرداختند، و هنگام کام‌گزاری چنین اندیشیدند: «ما را
در آن پنجاه سال این کار می‌بایست کرد.»

۱۴. پس از نه ماه، از ایشان جفتی فرزند پسر و دختر، زاده شد. این فرزندان
چنان شیرین بودند که مادر یکی را جوید و پدر دیگری را. آن گاه هر مزد
شیرینی فرزند را از اندیشه آنان برد تا آنها را بپرورند و فرزندان‌شان
بمانند.*

هفت جفت فرزند، نر و ماده، آنها را آمد. هر برادر خواهر خود به زنی
کرد، و هر شش جفت با مشیه و مشیانۀ بماندند، و از آنها به پنجاه سال
فرزند بیامد، و به یکصد سال همه بمردند.**

* در اینجا از بندهشن هندی پیروی کرده‌ام (زنی).

** متن به صورتی که زنی ترجمه کرده است ناهمخوانی دارد. زیرا اول می‌گوید هفت جفت، سپس
می‌گوید شش جفت. شادروان مهرداد بهار آورده است: «شش جفت نر و ماده از ایشان پدید آمد.
برادر خواهر را به زنی همی کرد. همه با مشی و مشیانۀ (که جفت) نخستین (بودند) هفت جفت
شدند.» بند هشن هندی (ترجمه خانم دکتر بهزادی) «هفت جفت (فرزند) نر و ماده از آنها به وجود
آمد، همه برادر و خواهر، نر و ماده بودند.» انکلساریا «شش جفت نر و ماده، و همه برادران
خواهران‌شان را به زنی گرفتند. همه، با مشی و مشیانۀ شش جفت بودند.»

فصل ششم

دین بهی

«در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد، و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود ... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد (و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته، پسر یگانه پدر) پر از فیض و راستی»^{*}. این چنین قدیس یوحنا دومین اقنوم از تثلیث مقدس مسیحیان و تجسد او را در شخص عیسای مسیح وصف می‌کند.

عقیده به کلمه خدا که در عین حال حکمت و خرد او نیز هست، البته خاص مسیحیت نیست. آنچه مسیحیت را یگانه و ممتاز می‌سازد عقیده به کلمه جاویدان نیست، بلکه به تجسد کلمه در شخص انسان است.

اسلام نیز عقیده خاص خود را در باره کلمه خدا و نشأت این کلمه در جهان مخلوق و مادی دارد. اما در حالی که در مسیحیت کلمه در شخص عیسای مسیح تجسد می‌یابد، و مسیح نه کتاب مقدس، به حق و به طبع، موضوع عمده پرستش و تقوای مسیحی می‌شود در اسلام کلام ازلی در زمان به صورت حضرت محمد (ص) تجلی نمی‌یابد، بلکه به صورت قرآن تحقق پیدا می‌کند که برای مسلمانان کلام جاویدان و محقق خداوند است. حضرت محمد (ص) تنها وسیله‌ای است که کلام خدا به میانجی او به جهانیان ابلاغ می‌شود.

^{*} انجیل یوحنا، باب اول، آیات ۱-۴ و ۱۴-۱۵

پس اگر مسیحیان به تجسد کلمه به صورت شخص معتقدند، مسلمانان نیز به تجسد کلمه به صورت کتاب (مُنَزَل یعنی قرآن) اعتقاد دارند. اینک باید ببینیم آیا زرتشتیان نیز یک چنین اعتقادی دارند، و اگر دارند، به اعتقاد آنها کلمه در جهان مادی و زمانمند به چه صورت تجلی یافته است.

ما قبلاً دیدیم که «همه آگاهی و بهی» خیم جاودانی هرمزد است، و این دو صفت «دین» نیز خوانده می‌شود «گزارش این هر دو یکی است، یعنی، خیم زمان بیکرانه زیرا هرمزد و گاه و دین و زمان هرمزد بود و هست و همی خواهد بود.»^۱ به این ترتیب، چنین به نظر می‌رسد که «همه آگاهی» خداوند با «دین»، یعنی دین زرتشتی، یکی است، همانا روایت زرتشتی از عقیده به کلمه است. این دین به ذات خود همان خردمندی و دانش خداست، اندیشه اوست که از طریق آن می‌آفریند. مثلاً در کتاب مینوی خرد (مینوگ خرد) می‌بینیم که مینوی خرد می‌گوید: «از نخست من که خرد غریزی هستم از میان موجودات مینویی و مادی با هرمزد بودم. و دادار هرمزد همه آفریدگان مینویی و مادی، ایزدان و همه آفرینش را به نیرو و قدرت و فرزاندگی و کاردانی خرد غریزی آفرید و خلق کرد و نگاه می‌دارد و اداره می‌کند. و در پایان فرشکرد اهریمن و زاد و رود او را به نیروی خرد می‌زند و نابود می‌سازد. و سوشیانس و کیخسرو و همه آنان که رستاخیز و تن پسین را بر پا می‌کنند این همه را بیشتر به یاری و نیروی خرد انجام می‌دهند.

«همه دانش و کاردانی در روی زمین، و فرهنگ و آموزش در هر پیشه‌ای، و هر کاری که مردم در گیتی می‌کنند، همه به خرد است. روان پرهیزگاران بیشتر به سبب پاسداری و نیروی خرد از دوزخ رهایی می‌یابد و به بهشت می‌رود، و مردم گیتی شاد و زندگی نیک و نام نیک و همه چیزهای خوب را باید به نیروی خرد بجویند.»^۲

همین‌گونه از خرد است که جنین در شکم تندرست می‌ماند، گیاهان می‌رویند، و جهان پر از چیزهای نیکوست؛ از خرد است که خورشید و ماه و ستارگان مسیر معهود خود را دنبال می‌کنند، باران می‌بارد، و سرانجام مردم به درستی و راستی دین بهی پی می‌برند. پس خرد کلمه خداست که به جهان

۱- همین کتاب، صفحه ۳۵ ۲- مینوی خرد، ویراسته انکلساریا، صفحه ۵۶، بند ۲-۱۰

هستی می‌بخشد، و هستی آن را حفظ می‌کند؛ و این کلمه با دین یکی است. دین به عنوان کلمه خلاق خدا در نماز اهنور خلاصه می‌شود، که چنانکه دیدیم، در آغاز آفرینش بر زبان هرمزد جاری شد، و آن اثر را داشت که اهریمن را به یک آن برای سه هزار سال به جهان تاریک خویش فروافگند. خداوند با ادای کلمه جاویدان خویش، به دشمن شکست و نابودی نهائیش را، آفرینش جهان را، و فرشگرد آن را در پایان زمان فرا می‌نماید. نخستین سرایش سرود اهنور به وسیله هرمزد، نخستین تجلی خدایی اوست: با آن، همه آفرینش به حرکت می‌افتد، و با آن آغاز زمانِ کرانه‌مند مشخص می‌شود. در حقیقت، آفرینش، تجلی خرد جاودانه خدا در دین است، و تجلی بیکرانگی او در ورای زمانِ کرانه‌مند است.

در اساس خرد خداوند و دین او یکی است.^۱ دین هم خرد نامتجلی خدا، هم تجلی آن به صورت دعای اهنور در آغاز زمان، و سرانجام به صورت اوستاست که بیان کامل و تفصیلی آن است، و زرتشتیان معتقد بر آنند که از جانب خدا بر زرتشت نازل شده است. در قطعه جالبی که پروفیسور ژ. دومناش اخیراً کشف کرده است،^۲ هرمزد چنین می‌گوید: «من، دین، و کلمه (برای همیشه هستیم). دین کنش هرمزد است؛ کلمه ایمان اوست ... دین بر کلمه برتری دارد، زیرا کنش برتر از گفتار است.»

این قطعه با آنکه مفهوم دقیق آن به یقین دانسته نیست، به نظر می‌رسد می‌خواهد بگوید که دین مفهومی بزرگتر از کلمه است (که مراد از آن اهنور است)، و دارای هستی ابدی و نیز زمانی است. پس، اوستا به عنوان تجلی دین بر روی زمین، گرده و المثنای زمینی یک نمونه مینوئی و ابدی در جهان بالاست؛ تجلی خرد خداوندی بر زرتشت بر روی زمین است.

زرتشت خود یک پیامبر، یک پیام‌رسان است و نه چیزی بیشتر. او مانند حضرت محمد (ص)، تنها وسیله‌ای برای رساندن کلمه الهی به مردم است. با این همه، «دین بهی» که وی وسیله ابلاغ آن است کاملاً با اوستا یکی نیست؛ آن یک کتاب نیست، بلکه بیشتر یک اصل است. آن را می‌توان این گونه خلاصه

۱- بنگرید به زتر، زروان...، صفحه ۲۰۸-۲۰۷.

2. In Donum natalicum in H.S.Nyberg oblatum. p.51

کرد: نظم، راستی یا دادگری و میانه‌روی. برای زرتشتیان دوره‌های بعد، چکیدهٔ خرد راه میانهٔ ارسطویی بود. آنها چنان این اندیشه یونانی را تمام و کمال پذیرفته بودند که مدعی بدند اندیشه‌ای ایرانی است. گفته می‌شود^۱ که «ایران همیشه خواهان میانه‌روی و اعتدال بوده است، و از افراط و تفریط پرهیز داشته است. در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) فیلسوفان، در هند دانایان، و در جاهای دیگر متخصصان هرفن به طور کلی طرفدار مردانی بوده‌اند که در استدلال خویش دقت و باریک‌بینی داشته‌اند، اما سرزمین ایران دانا و خردمند (واقعی) را پسندیده است.»

پس، زرتشتیان اصل معروف ارسطویی «راه میانه» را برگرفتند و با شور و شوق آن را از آن خودشان اعلام کردند (همچنانکه به واقع نظریات ارسطو دربارهٔ ماده و صورت، قوه و فعل را نیز پذیرفتند)؛ و تمامی اخلاقیات زرتشتی در دوره متاخر ساسانی مبتنی بر اصل عقیدهٔ راه میانه یا اعتدال است که هر فضیلتی را میانه دو جانب افراط و تفریط، میان دو خصلت وابستهٔ متقابل (همیستار) می‌بیند. بنابراین، جوهر و چکیدهٔ اخلاق زرتشتی این است: «نه افراط و نه تفریط»: این اساساً یک قانون اخلاقی بزرگمنشانه است، قانون اعتدال و رفتار نیک. مقابله با «دروغ» یعنی مقابله با دو حد افراط و تفریط، که به نوبه خود دو روی یا دو جنبهٔ ورن است که می‌تواند هم معنای شهوت و هم بدعت‌گزاری و اشموگی (الحاد) داشته باشد. در متون کلامی که ما در این فصل قطعاتی از آنها را نقل می‌کنیم، ورن منحصرأً به معنای بدعت و اشموگی در برابر دین آمده است، و ما آن را به این معنا ترجمه کرده‌ایم.

از ویژگیهای ورن یا اشموگی یکی آن است که شر و بدی را، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، به خدای بزرگ نسبت می‌دهد. بنابراین، این اصطلاح نه تنها بدعت‌گزاران زرتشتی همچون زروانیان را در بر می‌گیرد که اصل زمان بیکرانه را بالاتر از هرمزد و اهریمن قرار می‌دادند، و در واقع او را پدر این دو می‌گفتند، بلکه دینهای غیر زرتشتی را نیز که شر و بدی را از جانب خدا می‌دانستند، شامل می‌شود. چنین خدایی، از نظر زرتشتیان، به هیچ وجه خدا محسوب نمی‌شود، بلکه دیو است از این رو آنان پیروان او را در ردیف

۱- دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۴۲۹، یک، ۱۱؛ نیز بنگرید به زرن، زروان ...، صفحه ۲۵۲.

دیوستان (دیو پرستان) قرار می‌دهند، که در اصل اصطلاحی است که به پرستندگان خدایان قدیم آریائی که زرتشت آنها را از تخت فروکشید، اطلاق می‌شود.

به این ترتیب، دین بهی کلمه خداست که بر روی زمین متجلی شده است؛ همه ادیان دیگر از وَرَن سرچشمه می‌گیرند، یعنی اشموگی که «سخن اصلی» آن این است که شر و بدی از آفریدگار می‌آید.» (صفحه ۹۴). دین بهی راه میانه زرین بین دو حد افراط و تفریط است؛ دینهای دیگر از این دو نشأت می‌گیرند، و بنابراین، هر یک به طریق خود، از طریق حقیقت که راه میانه دین زرتشتی است، دور شده و به کجراهی افتاده‌اند.

نخستین قطعه منتخب ما در این فصل، دین بهی را به درختی مانند می‌کند که تنها آن راه میانه است؛ دو شاخه اصل آن اوامر و نواهی دینی (کنش و پرهیز) هستند، و سه شاخه کوچکترش اصول سه‌گانه معروف، یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است، و چهار شاخه فرعی آن چهار طبقه اجتماعی، و پنج ریشه آن پنج مرتبه فرمانروایی است. بر بالای همه اینها شاهان ایستاده است که «فرمانروای تمام جهان است.»

این ما را به جنبه دیگری از دین بهی می‌رساند. این جنبه کاملترین نمونه فلسفه پیروی دین از دولت (Erastianism) است که در سطح کره خاک یافت می‌شود. دین و دولت متقابلاً به یکدیگر وابسته‌اند و مظهر و تاج هر دو شاه شاهان، پادشان ساسانی است که پاسدار دین است همچنان که پاسدار عدالت و نظم است. دین در حقیقت، به مفهوم زرتشتیش، با دادگری و نظم مترادف است، و مراد از نظم، نظام اجتماعی طبقه‌بندی شده شاهنشاهی ساسانی است که در چهار طبقه دینیان، ارتشتاران، کشاورزان، و پیشه‌وران (صنعتکاران) تبلور یافته است؛ و در این طبقه بندی دینیان در رأس همه هستند. بنابر اخبار، اردشیر اول گفته است:^۱ «بدان که دین و شاهی قرین یکدیگرند، و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملک است و ملک نگهدار دین است. هر چه را اساس نباشد معدوم گردد، هر چه نگهدار نباشد تباهی گیرد.»

۱- مسعودی، مروج و الذهب و معادن الجوهر، ویراسته باریبه دومینارد، جلد دوم، صفحه ۱۶۲. (مترجم متن بالا را از ترجمه شادروان ابوالقاسم پاینده، جلد اول، صفحه ۲۴۳ برگرفته است).

چون این دو در شخص واحد به تمام و کمال جمع شود و اقتران پذیرد فرشکرد رخ خواهد داد زیرا اهریمن و دیوان را، که همه کوششان متمرکز بر جدا ساختن این دو است، در برابر چنین اتحادی قدرت مقاومت نیست. مثلاً، مطابق یکی از متنهای ما اگر جم (یعنی جمشید، پادشاه اساطیری ایران) که در اینجا به عنوان مظهر پادشاه آرمانی از او یاد شده است، موافقت می‌کرد و دین بهی را همانند پادشاهی از هر مزد می‌پذیرفت، یا اگر زرتشت همراه پذیرفتن دین پادشاهی را نیز دریافت می‌داشت هزارهٔ پسین فرا می‌رسید. تنها در سوشیانس، موعود زرتشتی که در آخر زمان از تخمهٔ زرتشت ظهور خواهد کرد، دین و پادشاهی توأم خواهد شد، و به همین دلیل مقدر است که فرشکرد و نوسازی جهان به دست او انجام گیرد.

موضوع ناپدید شدن نسبتاً سریع دین زرتشتی پس از غلبهٔ اسلام همیشه و هنوز به صورت معمایی باقی مانده است. با این همه یک دلیل بسیار قانع‌کننده روانی برای این امر وجود دارد. فروافتادن سلسله ساسانی و فتح ایران به دست تازیان پایان نهایی وصلت دین و دولت بود، و برای ذهن زرتشتی یکی بدون آن دیگری نمی‌توانست باقی بماند. همین که شاه بزرگ از صحنه جهان بیرون رفت، دین مورد حمایت او نیز ناپدید شد، زیرا «هرچه نگهبان نداشته باشد تباهی گیرد.» به این ترتیب زرتشتیان تنها می‌توانستند چشم به آمدن سوشیانس بدوزند که با وحدت بخشیدن به دین و دولت، بار دیگر معمار و مهندس جهان جدیدی بشود که در آن ایران از نو تفوق بحق خود را به دست آورد.

شکندگمانی و زار (شکندگمانیک و یچار)

بخش یک، بندهای ۱۱-۳۰

«... دین همه آگاه مانند درختی تنومند است، (۱۲) با یک تنه، دو شاخهٔ بزرگ اصلی، سه شاخهٔ کوچکتر، چهار شاخهٔ فرعی و پنج ریشه^۱ (۱۳) تنه [راه] میانه است، (۱۴) دو شاخه بزرگ کنش و پرهیز است، (۱۵) سه شاخه

۱- واژه‌ای را که در اینجا آمده rishaa خوانده‌ام.

کوچکتر هومت، هُوخت و هورشت، یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک است. (۱۶) چهار شاخه فرعی چهار طبقه دینی است که با آن زندگی دینی و دنیایی سامان می‌پذیرد، (۱۷) دینیاری،* ارتشتاری، کشاورزی و پیشه‌وری. (۱۸) پنج ریشه پنج درجه فرمانروایی است که نام آنها در دین چنین است: مائَکد (رئیس خانه) و بسید (کدخدای ده؛ دهبد) زندپد (رئیس قوم و قبیله)، دِهَکد (فرماندار شهر) و زرتروشتوُم (بالاترین مرجع دینی در روی زمین که نماینده زرتشت بر روی زمین محسوب می‌شود). (۱۹) بالا و برسر اینان شخص دیگری است و او سر سروران، یعنی شاه شاهان، فرمانروا جهان است. (۲۰) و در عالم صغیر^۱ که انسان است <چهار چیز> وجود دارد که با این چهار طبقه مردم در روی زمین مطابقت می‌کند. (۲۱) سر با طبقه دینیار، (۲۲) دستها با طبقه ارتشتار، (۲۳) شکم با طبقه کشاورز، (۲۴) و پاها با طبقه پیشه‌ور. (۲۵) همین‌طور چهار خصلتی که در انسان هست، یعنی میانه‌روی، شکیبایی، خردوری، کوشایی [با چهار طبقه اجتماعی] تطبیق می‌کند (۲۶) دینیاری با میانه‌روی مطابق است، زیرا میانه‌روی برترین خویشکاری دینیاران است، چه به وسیله آن، از بیم و شرم، گناه نمی‌ورزند (۲۷) طبقه ارتشتار با بردباری مطابقت دارد، چه بردباری برترین زیور مرد رزمیاری و ارتشتار است؛ و در توضیح آن گفته‌اند که بردباری «مردانگی ذاتی» است (۲۸) خرد با طبقه کشاورز منطبق است، زیرا ورزیدن خرد^۲ همچون ورز دادن زمین است و پیش راندن تحولی پیوسته به سوی فرشکرت (نوسازی پایانی جهان) است (۲۹) کوشایی با طبقه پیشه‌ور تطبیق می‌کند، چه بزرگترین انگیزه هنر پیشه‌وران کوشایی است. (۳۰) همه این خویشکاریهای مختلف بر تنه راستی و میانه روی استواراند و در تقابل با دروغ و اندامهای آن که متضاد آنها هستند، قرار دارند.»

* اصطلاح دینیاری را در برابر prithood آقای دکتر فتح‌الله مجتبیایی در کتاب بسیار ارزشمندش شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان به کار برده است و من از ایشان گرفته‌ام.

۱- به جای kardaa خوانده‌ام kodaa.

۲- به جای ardt خوانده‌ام khardt.

درباره خرد ذاتی

(دینکرت، ویراسته، مادن، صفحه ۱۱۷-۱۱۹)

«بهدینی دانایی (خرد) ذاتی است: و صورتها و هنرهای دانایی ذاتی با دانایی ذاتی از یک بن و ریشه‌اند. این صورتها و خصلتها را بهمن (منش نیک) و مینوی مقدس (هرمزد) به وجود آورده‌اند.

دین دروغ یا دشدینی^۱ بدعت تباه کننده است: و صورتها و رذیلت‌های اشموخی و بدعت‌گزاری از همان بن و ریشه است که بدعت‌گزاری تباهی آور از آن است. این صورتها و رذیلت‌های تباهی آور را اکومن (منش بد) و زدار مینو (اهریمن) پدید آورده‌اند.

زیرا که^۲ تخم اصلی بهدینی سپند مینو است، و تخم اصلی دشدینی زدار مینو است. بهدینی در دانایی، مطابقت با دانایی، در آنچه ماده آن دانایی و صورتش دانایی باشد، در کنش دانایانه، در پیشرفت نیک مطابق دانایی، در روشنی که بمثل دانایی است، و در همه سودی که به آفریدگان نیک به سبب آنکه از سپند مینو پدید آمده‌اند، متجلی است.

دشدینی و دروغ در اشموخی (بدعت)، مطابقت با اشموخی، آنچه ماده‌اش و صورتش اشموخی است، در کنش بدعت آمیز (کنش از روی تأویل خود)، در پیشرفت اهریمنی که با اشموخی سازگار است، در تاریکی که بمثل بدعت و اشموخی است، و در گزند کلیبی که آفریدگان و موجودات نیک به سبب آفرینش بد زدار مینو می‌بینند، متجلی است.

(اکنون باید) از قلمرو روایی این دو سخن گوئیم. قلمرو روایی دین بهی در حالت پاکی و نیالودگیش، به علت ذاتی بودن نیکی و پاکی آن، در امشاسپندان است که خرد و دانایی ذاتی در وجودشان فرمانروایی مطلق دارد. قلمرو روایی دشدینی در میان دیوان است که اشموخی ویرانگر در آنها فرمانروایی کامل دارد، و خرد ذاتی از آنجا سخت به دور است.

۱- به جای okōman خوانده‌ام aghdēn mūtak

۲- به جای ke'ne خوانده‌ام che radh

در حالت آمیزش (قلمرو نفوذ) هر دو در جهان مادی است که در آن خرد و دانایی ذاتی و اشموعی ویرانگر، برای به دست آوردن چیرگی می‌جنگند. در حالت آمیزش مقدار قدرت و سلطه خرد ذاتی دقیقاً مطابق است با پذیرفتن، ایمان داشتن، و ترویج دین بهی، و چیرگی ایزدان، برتری و بزرگی نیکی و آسایش و ترقی جهان مادی. نیز قدرت و عظمت دشدینی با مقدار پذیرش آن، بسط و توسعه آن در خارج، و سلطه دیوان، و بزرگی یافتن شریان و بدکاران، و زوال و تباهی جهان مادی مطابقت دارد.

اکنون از ثمرات و باروبر رونق این دو سخن می‌گوئیم. باروبر دین بهی بهره‌وری و سود آفریدگان است؛ و باروبر دشدینی زیان وگزند آنها است. ثمره و میوه سودی که از دین بهی که قلمرو آن در حالت پاکی و نیامیختگی در میان امشاسپندان است، عاید می‌شود عبارت است از نگهداری و حمایت آنها از آفریدگان در برابر تجزیه و تفرقه‌افگنی اهریمن، انتشار نیروی نیکی در سرشت و طبیعت آدمی با حفظ اراده او به صورت پاک، تربیت خلق و خوی او، و استقرار بخشیدن به انسانیت در انسان که رستگاری و آراستگی وی به آن است، و افزون ساختن و زیاد کردن فضایل در جهان، و نظم دادن جهان در نیکی.

بار و سود دین بهی که قلمرو روایی آن در حالت آمیزش، انسان است عبارت است از تقویت منش نیک و فضایل در انسان، چیرگی و غلبه بر دروغ، نیک کردن کنشهای انسان تا روانش رستگاری یابد، ترویج کامل آن در میان تمامی نژاد بشر، شکستن سپاه دروغ، نابود ساختن و راندن اهریمن از جهان آفرینش، و به ارمغان آوردن جاودانگی و سروری در آزادی برای همه آفریدگان نیک.

ثمره گزند دشدینی که قلمرو نفوذ آن در حالت نیامیختگی در میان دیوان است عبارتست از پراگندن دشمنی و خصومت برای از میان بردن جهان مادی، و گزندن رسانیدن به آفریدگان. (و ثمره گزند دین دروغ) که قلمرو نفوذ آن در حالت آمیختگی انسان است، عبارتست از تقویت رذایل و تضعیف فضایل، از میان بردن انسانیت در انسان، و پاشیدن تخم بدی در او، فاسد کردن اعمال او و به لعنت گرفتار ساختن روان او، و صدمه رسانیدن به زمین با بایر گذاشتن آن

بر اثر بیداد ناشی از فاسد شدن انسانیت انسان در نتیجه پرداختن به کارهای اهریمنی. بیدادگری به دیوان قدرت می‌بخشد تا هر آنچه می‌خواهند در جهان مادی بکنند. اگر به بدی رخصت داده شود که بی‌آمیختگی و بدون گرفت و گیر هر چه می‌خواهد بکند، و اگر نیکی در جهان بکلی نابود شود، معنایش آن است که آفرینش، در چنین وضعیتی که همه بدی است بی‌آمیزش نیکی، نمی‌تواند حتی برای یک دم^۱ بپاید.»

جوهر دین بهی

(دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۳۲۹-۳۳۰)

«جوهر دین بهی خرد و دانایی هر مزد است، و در دانایی و خرد اوست دادن، دانستن، و کردن. ماده آن همه آگاهی است و درست‌کرداری نسبت به همه چیز، و دادن به هر چیز آن چه را که مناسب و فراخور آن است: این خیم و منش هر مزد است و خویشکاری او درمان بخشیدن آفرینش است. کارش شناخت توانائیا و قوتهایی است که در هر چیز آفریده شده است به دانش؛ و در بهره‌بردن از آنها بنحو مطلوب.

قدرت عملش، به فعل درآوردن قوتهایی است که در هر چیز به ودیعه نهاده شده است با از میان بردن فساد که در آفریدگان در نتیجه آمیختگیشان با نیروی بدی، به ذات وجود دارد، و درمان بخشیدن آفریدگان هم از جنبه مادی و هم از جنبه مینویی سودی که از دانش کمی او بر جزئیات، از کنش او در زمان حاصل می‌شود، عبارت است از پیش رفتن پیوسته آن، و رتق و فتق جهان در طول هزاره‌ها تا زمان فرشکرد. با شناخت قوتهایی که در چیزهاست، و به کارگرفتن همه آفرینش بنحو مطلوب، و با درمان بخشیدن و رها ساختنش از شر دشمن، به نظم ابدی و نیکبختی کامل و تمام دست می‌یابد.

دین به عنوان راه میانه

(دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۴۶-۴۷)

دین مزدیسنان دانایی است. هستی آن از میانه‌روی است که اساس دین است، و ضد آن افراط و تفریط است. از ضدان دانایی افراط ضد منسوب است و تفریط ضد مخالف. زیرا دانش خوب و درست از آن دین بهی است، (صفاتی) که پذیرنده آنند گروش و دانش است. همه دانش ضروری درباره دین مزدیسنان و درباره آنچه کسی که بدان گرویده است باید در قلمرو اندیشه، گفتار و کردار، و درباره آنچه اینجا به شمارش نیامده است^۱ بداند، در هستی و تجلیات دین بازنموده شده است.»

دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۲۹۵

سودمندی همه کارها و همه چیزها از میانه روی است. افراط و تفریط آنها را خراب و غیر موثر می‌کند. میانه‌روی را دانائی ذاتی آفریدگار در آفریدگانش سامان می‌دهد. بی‌نظمی بویژه^۲ افراط است و تفریط، اشموگی اهریمنی، و هر آنچه ضد (پتیاره) دانایی ذاتی. هرگاه دانایی ذاتی پروردگار بر اشموگی اهریمنی در میان مردم چیرگی یابد، میانه‌روی و نظم پیروز شود، افراط و تفریط شکست خورد، و جهان آفرینش کامیابی و رونق یابد. تا آنجا که به مردمان مربوط می‌شود، آفریدگار دانایی ذاتی را در پادشاه چیرگی داده است تا اشموگی را که بدترین دروغ است، بشکنند، و بدین راه، و با بخشندگی و به همپشتی قدرت بدنی و با فرمانروائی نیک بر مردمان، آتش دانایی ذاتی آنها را که بر اثر اشموگی خاموش شده است برافروزد، تا اندیشه آنها به روی اندرزه‌های معقول و خردپذیر گشاده گردد، و نظم و میانه‌روی در میان آنها انتشار یابد، و آفرینش به خوبی سامان گیرد.»

دین در عمل

(دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۳۰۶-۳۰۷)

۱- 'hach-ich < ān i> ōshmurishn 'ne mat 'est ē-

۲- به جای inam-chashmih خوانده‌ام namchisht

کار دین بهی مزدیسنان به طور خلاصه آن است که افراط و تفریطی را که اهریمن در آفرینش ایجاد کرده است به حالت میانه و تعادل باز آورد، و رستگاری و آرامش همه آفریدگان را فراهم سازد. و از آنجا که دادار هر مزد دین مزدیسنان را به مقصود از میان بردن اهریمن، و بازگرداندن آرامش به آفریدگان فرو فرستاده است، و چون اراده و خواست او نابودی اهریمن و به کمال رسانیدن آفریدگان خویش است؛ همه دانایی و خرد او، گرچه در جهت فردی هر یک از آفریدگان به نظر می‌رسد، در یک چیز خلاصه شده است، و آن راه میانه است. از سوی دیگر، اهریمن به وسیله دو سلاح که همه قدرت و نیروی دروغ در آن است، یعنی افراط و تفریط، آفرینش را به هم می‌زند. از این دو افراط گرایش به تجاوز از حد میانه است، و تفریط گرایش به عقب‌ماندن از حد میانه. این هر دو مرگ و نابودی به آفرینش هر مزد می‌آورده هنگامی که آفرینش در حال افراط به حد میانه باز آورده شود، و در حال تفریط به سوی حد میانه رانده شود، دین مزدیسنان با دانایی خود همه چیزها و کنشها را از همه بدیها رهایی می‌بخشد و آنها را به نیکی کامل و تعادل و داد تام و تمام باز می‌گرداند. از این رو، دانایان پیشین، هنگام تفکر در دین بهی گفته‌اند که دین مزدا یک کلمه واحد است میانه‌روی، و دین اهریمن دو کلمه است افراط و تفریط.»

ثمرات دین

(دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۲۵۱-۲۵۲)

«سخن اصلی دین بهی این است که از آفریدگار همه نیکی پدید می‌آید، و از او هیچ بدی به وجود نمی‌آید؛ یعنی، همه نیکیهایی که از آفرینش نخستین تا فرشکرد آفریدگان از آن بهره‌مندند [همه از هر مزد است]. پس، از ایمان و گروه به سخن اصلی دین بهی، منش و خیم نیکو پدید می‌آید، از پدید آمدن خیم و منش نیکو، میانه‌روی به وجود می‌آید، از میانه‌روی دادگری زاده می‌شود، از دادگری اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک پدید می‌آید، و از

اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک کامیابی و آسایش انسان حاصل می‌شود. از کامیابی و آسایش انسان ایزدان خرسند می‌شوند و توانمندی می‌یابند، و دیوان نومید و نابود می‌گردند. چون ایزدان خرسند و توانمند باشند و دیوان نومید و نابود، جهان مینوئی راست و جهان مادی بسامان می‌گردد. هنگامی که جهان مینوئی راست و درست گردد و جهان مادی نظم و سامان گیرد، آفرینش برای فرشکرد آماده می‌شود و در آن فرو می‌رود. چون فرشکرد تحقق یابد همه آفرینش به پاکی و نیکی اداره می‌شود.

کلام و سخن اصلی دین دروغ این است که بدیها همه از آفریدگار است: که معنایش آن است که همه بدیهایی که آفریدگان از آفرینش نخستین تا فرشکرد، از آن رنج می‌برند [از آفریدگار است]. پس، از فریفته شدن بدین سخن باطل دین دروغ تباهی و فساد منش پدید می‌آید، از تباهی منش افراط و تفریط، از افراط و تفریط بیدادگری، از بیدادگری اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد به وجود می‌آید، از اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد نومیدی برای آدمی پدید می‌آید، از نومیدی آدمی دیوان شاد می‌شوند و ایزدان اندوهگین. چون دیوان شاد باشند و ایزدان نومید و غمگین، آن گاه دیوان گستاخی می‌یابند که جهان مادی را مضطرب و آشفته سازند، و بدان صدمه و زیان برسانند.»

دین و پادشاهی یا دین و دولت

(دینکرت، چاپ مادر، صفحه ۲۰۱-۲۰۲)

«دین بهی مادر دانایی ذاتی است، و به دانایی آراستگی یافته است. برتر از هر چیز دربردارنده دانش بهترینها و نگهدارنده راز جهان نیک مینوئی است، برترین خدا را به خدایی می‌پرستد، خدایی که جاویدان، همه نیکی، آفریننده و نگهدارنده است. ستایش در مطابقه با آن است. بنیادش بزرگمنشی ذاتی ایرانیان است، ماده‌اش میانه‌روی است، جوهرش نظم (دادستانی) است، جایگاهش پاکی و قداست، و همیار پادشاهی است. گروندگان، مطابق آن منش خود را می‌پرورند، دانایی خود را می‌افزایند، فره انسانی خویش را در همسازی با پادشاهی که همیار و همسر دین است پرورش می‌دهند. بر اثر این

دواست که همه مردم خویشان را بر پای می‌دارند، زمانه نیک می‌شود، و جهان رونق می‌گیرد، اهریمن شکسته می‌شود، و آفرینش به رستگاری می‌رسد. از آن است طبقه دینیار (اثرونان)، طبقه ارتشتار، طبقه کشاورز، و طبقه صنعتکار (پیشه‌ور)، پرستش هر مزد، افزونی، و همه چیزهای عالی، فضایل و نیکیها. دین دروغ مادر اشموخی (بدعتگزاری) و مقابل دانایی است. اندوزنده افسونهای باطل و نگهدارنده راز جهان مینوئی اهریمنی است، و عرضه دارنده دیوان در جامه ایزدان است؛ دروجان را به نام خدایان می‌ستاید، آشوب و بیدادستانی را به نام نظم و دادستانی ترویج می‌کند. ماده آن افراط و تفریط، لانه آن فریب، و ستمگری و حکومت زور همیار و همسر آن است. گروندگان آن منش خود را فاسد می‌سازند، خرد خویش را مقهور، و فره انسانی خود را در همکاری با جباریت و ستمگری (که یار و مددکار دین دروغ است) تباه می‌سازند. از راه آن همه آدمیان به گمراهی می‌افتند، زمانه بد می‌شود، جهان گزند می‌بیند و دشمن یعنی اهریمن نیرو می‌گیرد، و آفریدگان نیک فرسوده و ناتوان و نوان می‌شوند. دینیاری باطل، ستمگری، گرگمنشی، فریب، بیماری، پرستش دیوان، حقارت و همه نقصها، گناهان و بدیهای دیگر مضر در دین باطل و دروغ است.»

دینکرت، چاپ مادن، صفحه ۱۲۹-۱۳۰

چیزی که زدار مینو باشدت تمام با آن پیکار می‌کند جمع شدن خوره (فره) پادشاهی و بهدینی به تمام و کمال در یک شخص است، زیرا نابودی او در بهم پیوستن این دو است. اگر بالاترین نیروی فره بهدینی با بالاترین فره پادشاهی در جم^۱ به هم می‌پیوست، یا بالاترین نیروی فره پادشاهی که در جم وجود داشت با بالاترین فره بهدینی در زرتشت به هم می‌پیوست آنگاه زدار مینو در زمان نابود می‌شد، آفرینش از پتیارگی می‌رهید، و فرشکرت (نوشدن) در دو جهان بکام حاصل می‌گشت. زیرا چون در جهان دینداری و پارسایی با شهریاری نیک در شاهی خوب و دیندار به هم پیوند آن گاه بدی و شر کاهش

۱ در متن به جای yam (جم) آمده است ham؛ بنگرید به صفحه ۸۵.

و نیکی و نیکوکاری افزایش می‌گیرد، دشمنی کاسته و همکاری افزونی می‌یابد، راستکرداری در میان مردم بیشتر و تبه‌کاری کمتر می‌شود، نیکان بسیار و کامیاب، و بدکرداران ناتوان و از چیرگی محروم می‌گردند. جهان آبادان، همه آفریدگان شاد می‌شوند و مردمان عادی به آسایش می‌رسند. وقتی این دو فره در شخصی واحد به هم پیوندند، آن گاه اهریمن به کلی شکسته و نابود می‌شود، آفرینش آسوده و پاک می‌گردد، و از این، فرشکرت روی می‌نماید. در دین بهی پیداست که این دو فره در وجود شوشیانس به هم می‌رسند.»

فصل هفتم

آداب نیک

دین زرتشتی بالاتر از هر چیز یک دین اخلاقی است. این امر بالطبع ناشی از مقدمات کلامی و خداشناسی آن است، و یا شاید به واقعیت نزدیکتر باشد اگر بگوئیم که مقدمات کلامی و خداشناسی آن مبتنی بر یک دید اساساً اخلاقی نسبت به زندگی است. برای زرتشتیان، چنانکه دیدیم، واقعیت گریز ناپذیر زندگی شر و بدی است. نیک نیک است، و بد بد، و غیر ممکن است که یکی از دیگری نشأت گیرد. انکار وجود مستقل و جداگانه اصل شر و بدی برابر است با نسبت دادن شر و بدی به خداوند. و این برای یک زرتشتی چیزی است غیر قابل تصور و به اندیشه درنیامدنی: پس بدی بایستی که اصل و بنی جداگانه باشد. از این روی، اخلاقیات زرتشتی با سه کلمه بیان می شود: هومت، هوخت، و هوورشت - اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک، و بزرگترین از این سه، کردار نیک است.

در این فصل ما ترجمه سه متن را عرضه می داریم. دومتن نخست به آذرباد، پسر مهرسپند، شخصیتی که درباره او به ناچار سخنی چند خواهیم گفت، نسبت داده شده است. متن سوم از کتابی است به نام مینوی خرد (Menok i Khrat) که مکالمه و گفت و گویی خیالی است به صورت پرسش و پاسخ: که در آن روح یا مینوی خرد به یک رشته پرسشهایی که «دانا» یی از او می کند، جواب می دهد. من دو متن از نوشته های منسوب به آذرباد مهرسپندان را

برگزیدم، زیر وی را عموماً نماینده آخرین درستدینی زرتشتی در دوره ساسانی می‌شمارند کتابهای بازمانده پهلوی، وی را کانون درست دینی می‌دانند، و کتاب دینکرت مرجعیت تعالیم خود را تا به وی باز پس می‌برد.

آذرباد در دوره پادشاهی شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی) می‌زیست، در روزگاری که به نظر می‌آید درستدینی زرتشتی هنوز خوب پا نگرفته بود. رقیبان اصلی او گویا جبری مذهب^۱ بوده‌اند، و این جبریان فرقه‌ای از زروانیها بودند که سرنوشت یا زمان را اصل و بنیادی مستقل می‌دانستند که در مقابل آن انسان موجودی ناتوان و عاجز بود. بنابراین، این فرقه اعتقاد بنیادی زرتشتیان را به آزادی اراده انسان و اختیار منکر بودند، و بدین ترتیب تیشه به ریشه بنیاد کلی دوگرایی زرتشتی می‌زدند. آذرباد مهراسپندان برای مجاب کردن این گروه و فرقه‌های دیگر حاضر شد که تن به آزمایش دینی فلز گذاشته دهد. فلز مذاب بر سینه او ریختند، ولی او از آزمایش بی‌آزار و بی‌آسیب برآمد. این رویداد معجزه‌آسا درستی نظریات آذرباد را نشان داد، و چون درستی آنها به اثبات رسید، شاه درستی آنها را اعلام داشت. «پس از آنکه درستی نظریات آذرباد به اثبات رسید، شاه در برابر همه نمایندگان فرقه‌های مختلف، ادیان، و مکتبها چنین اعلام کرد: اکنون که دین [درست] روی زمین را دیدیم، دینهای باطل را تحمل نخواهیم کرد، و در باره دین راست از خود حمیت و غیرت نشان خواهیم داد.» و چنین کرد^۲

دو متن نخستین که در این فصل آورده شده هر دو به این مرد نسبت داده شده است، و با آنکه ممکن است صددرصد اصیل نباشند، ولی به اغلب احتمال، نظریات این مرد بزرگ را به درستی منعکس می‌سازند. به هر حال، هر چه می‌خواهد باشد، ما آنها را در اینجا آوردیم زیر صرف نام آذرباد مهراسپندان بر آنها، درست دینی آنها را تضمین می‌کند، و زیرا که چکیده و جوهر معتقدات زرتشتی را عرضه می‌دارند.

ما در فصل پیشین دیدیم که دین یعنی راه میانه. در این متون اخلاقی نیز همه جا تکیه بر اعتدال و میانه‌روی است. این اخلاقیات یک جامعه اشرافی

۱- Fatalists بنگرید به شگندگمانیک ویچار، صفحه ۱۰ بند ۷۱

۲- بنگرید به زتر، زروان...، صفحه ۸.

شهری است. در این نوشته‌ها کمال و تمامیت توصیه نمی‌شود، و نه فداکاری و از خود گذشتگی افراطی؛ فرمان بر این نمی‌رود که دشمنت را دوست بدار، و اگر کسی سیلی به گونه‌ات نواخت، گونه‌ دیگر را نیز پیش بیاور. برای آذرباد دوست داشتن دشمن مطرح نیست؛ زیر این زیاده‌روی است. آنچه او بایسته می‌داند و دور اندیشی بدان حکم می‌کند این است که آدمی از سر راه دشمن به کنار رود. البته یکی دو تا از این اندرزها که به آذرباد نسبت داده شده است اندکی صبغه مسیحی دارد. مثلاً «آنچه گذشته است به فراموشی سپار، و اندوه ناآمده مخور و حسرت آن مبر» که یادآور گفته عیسی (ع) است که اندیشه فردا به خود راه مده. نیز در برابر این گفته‌ها «هر چه برای خویش نیکو ندانی به دیگر کس مکن» و «در میهمانی و سور هرجا که نشینی به برترین جای منشین، مبدا از آنجاست برخیزانند و در جای فروتر نشانند»، در عهد جدید گفته‌های مشابه و همانند توان یافت. هر آینه، دلیلی ندارد که تصور کنیم این گفته‌ها مستقیماً از نوشته‌های مسیحی اقتباس شده است، زیر نظایر آنها را در جاهای دیگر، از جمله مثلاً در کتب مقدس بودایی، توان یافت. اما ظنین و صبغه کلی گفته‌های آذرباد به تمامی با گفته‌های مسیح مشابهنه ندارد.

در اینجا، هم‌ماش تایید و تاکید بر میانه‌روی است، و پرهیز از افراط و تفریط. می‌توانیم بگوئیم که آنچه پیش و بیش از هر چیز از انسان خواسته می‌شود، داشتن عقل سلیم است. در واقع، واژه خرد که در این متن‌ها به کار رفته است بیشتر به معنای عقل سلیم است؛ و با عقل سلیم به زندگانی نگرستن، یعنی اینکه آدمی در اینجهان از همه چیزهای نیک و خوب بهره گیرد، و در همان حال با کردار نیک و رفتار خردپسند خویشتن را برای زندگی جاویدان در بهشت آماده سازد. باید از زهد و ریاضت‌کشی از یک سو، و فرورفتن در شهوت و لذتجویی از سوی دیگر، که دو سرحد افراط و تفریطند، دوری جست. از این دو، زهد و ریاضت بدترین است، زیرا توهین به خداوندی است که این جهان را آفریده، و آن را نیک آفریده، و آدمیان را در آن جای داده تا با اهریمن و بدی بستیزند، و این ستیزه هنگامی به پیروزی می‌رسد که انسان گیتی را به سرحد آبادانی و کامیابی برساند.

نظریات آذرباد درباره‌ی اینکه آدمی در روزهای مختلف ماه باید به چه کاری

پردازد، بویژه آموزنده و شادیبخش است. تاکید و تایید همیشه بر سودمند بودن و شادبودن است. نوای چنین زندگی با دستورالعمل روز اول ماه به صدا در می آید: «در هر مزد روز می خور و خرم باش.» برای زرتشتیان زندگی در این جهان، تبعید در وادی اشک و غم نیست، بلکه زیستن در شرایطی رضایتبخش و شادی آور است. شاید برجسته ترین نمونه توصیه ها و اندرزهای آذرباد سفارشهای او برای روز رشن است؛ رشن ایزدی است که خویشکاری او به داوری خواندن روان مردگان است. در چنین روزی، اندیشه آدمی بر آن می رود که انسان باید سراسر روز خود را به اندیشیدن درباره حسابرسی های وحشتناک روز داوری بگذارند. اما هرگز چنین مباد. آذرباد می گوید «در روز رشن، زندگی به شادی گذار، و به نیکی و دینداری، آنچه خواهی کن.» چه اندرز در خور ستایشی!

با وجود این، هرچند آذرباد استفاده معقول از چیزهای خوب زندگی این جهانی را توصیه می کند، انتظارات زیادی از مردان و نیز به هیچ وجه از زنان ندارد. چه می گوید که «آدمی چون خیک پرباد است. چون باد او برود، از او هیچ نمی ماند»، یا «مردم بسان شیر خوارگانند، بنده خوی و عادتند، و چون خویی بگرفتند بدان بچسبند.» نظریات او در اندرز به پسرش به شایستگی خلاصه شده است: «اعتماد به کس و به چیزی مکن.» و در مورد زنان گوید: «به زنان اعتماد مکن تا به شرم و پشیمانی گرفتار نیایی. راز خویش به زنان مسپار تا رنجت بیهوده نشود.» و این البته نظری بلند منشانه از طبیعت و سرشت آدمی نیست، اما به هر حال شکاکیتی معقول و پسندیده است.

راستی، رادی و خرسندی از سرنوشت خویش، و بارآوردن فرزندان نیکو از جمله فضیلتهایی است که آذرباد ما را بدانها توصیه می کند، و از بدیها، کین توزی را بویژه زشتترین همه می داند؛ هر چند با همان شدت وحدت افترا زدن و بدنامی و بدگویی را که هر دو نشانه گوهر و نژاد بد و پرورش نادرست است، محکوم می سازد. نیز یافتن جمله زیبایی چون «تا توانی درون کس مخراش» در یک متن دینی مایه شادابی روان انسان می گردد. آنچه را که ما به «مخراش» ترجمه کرده ایم، در اصل خراشیدن و آزردن به زبان و گفتار است، و اینکه آذرباد کسی را که با سخنان خود ملالت خاطر و خراشیدگی روان کسی

آداب نیک □ ۱۰۱

را فراهم می‌سازد، بزه‌کار می‌شمرد خود نشانه‌ای و اعتباری بر بصیرت اوست، زیرا از همه صور خودپرستی و خودخواهی ملال خاطر دیگران را با سخن خویش فراهم آوردن بدترین، و نیز ابلهانه‌ترین است. برای یک زرتشتی این کار گناه است، زیرا سرآمد همه رفتارهای بد است، و مرتکب رفتار و کردار بد شدن خود گناه است.

«زندگی را به نیکی گذار، وسودمند باش. و دیگران را میازار. آئینهای دینی را به جای آور، زمین را کشت و زر کن، خانمان بر پای کن، و فرزندان را ادب و فرهنگ بیاموز. نیز به یاد داشته باش این جهان در آمدی بر جهان دیگر است، و روان تو در آن جهان پاسخگوی رفتار تو در این جهان خواهد بود.» این است مفاد و معنای سخنان آذرباد مهرسپندان. می‌توان ایراد گرفت که این اخلاقیات چه بسیار یادآور نوع بهتر اخلاقیات مدارس دولتی بریتانیا است. بلی هست، اما بدتر از آن نیست.

آخرین متنی که در این فصل می‌آوریم از کتاب مینوی خود است، و موضوع آن نوشیدن شراب است، و این قطعه گوهر کوچک یکتایی است در ظرافت آداب دانی و من مزیدن آن را به خواننده وامی‌گذارم، زیرا نه نیاز به مقدمه دارد و نه به شرح و تفسیر.

اندرزهای آذرباد مهرسپندان

(متون پهلوی، صفحه ۵۸-۷۱)

۱. گویند آذرباد را فرزند تنی نمی‌بود، از این رو، به یزدان توسل جست. و دیر برنیامد که آذرباد را فرزندی بیامد، و چون زرتشت، پسر سپتیمان، را خیم و منش درست بود، او را زرتشت نامید. و گفت: برخیز پسر من تا ترا فرهنگ بیاموزم.
۲. پسر من نیکی اندیش باش و گناه اندیش مباح. چرا که آدمی تا جاودان زنده نیست، و آن چه مینوی است بایسته تر است.
۳. آنچه گذشته است به فراموشی سپار، و اندوه ناآمده مخور و حسرت آن مبر.
۴. به شاهان و شاهزادگان متکی مباح و اعتماد مکن.

۱۰۲ □ تعالیم مغان

۵. هر چه را برای خود نیکو ندانی به دیگر کس مکن.
۶. در میان دوستان و خدایگان یکدل باش.
۷. خویشان را به بندگی به کس مسپار.
۸. از هر آن کس که با خشم و کین به تو نزدیک شود، دوری گزین.
۹. همیشه و همه جا امید به یزدان می‌دار، و با کسانی دوستی کن که ترا سودمند باشند.
۱۰. به کار یزدان و امشاسپندان کوشا باش، و اگر لازم افتد جان سپار.
۱۱. راز به زنان مگوی.
۱۲. هر چه می‌شنوی، بنیوش، و آن را به یاوه بر زبان میاور.
۱۳. زن و فرزند را، جز بهر فرهنگ آموختن، از پیش چشم دور مدار، مبادا که رنج و اندوه گران به تو رسد و پشیمان شوی.
۱۴. نیاز بی‌گاه مده.
۱۵. در پس و پیش، پاسخ نیک نگه کن، و [در پاسخ] اندازه نگه دار.
۱۶. به هیچ کس افسوس مکن.
۱۷. با دژ اندیش همراه باش.
۱۸. مرد زود خشم را همسفر خود مساز.
۱۹. با سبکسر و نادان سکالش مکن.
۲۰. با توانگر هم خورش مباش.
۲۱. مست را انباز خوشی خود مگردان.
۲۲. از بد منش و فرومایه وام‌مگیر و به او وام مده، چه [اگر وام‌گیری] سود گران بایدت داد، و همیشه به درگاه تو آید، و همه گاه کس به در خانهات فرستد و از وی زیان بسیار خواهی برد.
۲۳. بدخواه را به یاری مخوان.
۲۴. به مرد رشکین خواسته و مال خود منما.
۲۵. بر تدبیر و رای دروغ در حضور شاهان پا فشار مکن؟
۲۶. به سخن خبرچین و دروغزن گوش مکن.
۲۷. در پاد افراه مردمان تند روی مکن.
۲۸. در بزم و سور ستیزه مکن.

۲۹. مردم را مزین.
۳۰. برای جاه و گاه مکوش.
۳۱. با مردمان آزاده، کارآزموده و نیکخوی هم صحبتی کن، و آنها را به دوستی برگزین.
۳۲. براندیش که در نبرد بارگران با تو نباشد.
۳۳. از مردمان کینه ور که بر جایگاه قدرت باشند، پرهیز.
۳۴. با مردِ دبیر ستیزه مکن.
۳۵. راز خود نزد مرد یاوه گو آشکار منما.
۳۶. مرد دانای صاحب جاه را گرامی دار، رای او بخواه و سخنش بنیوش.
۳۷. به کس دروغ مگوی.
۳۸. از مرد بی شرم چیزی مگیر.
۳۹. آگاهانه هرگز بر چیزی شرط بندی مکن.
۴۰. بر چیزی نه به راست و نه به دروغ سوگند مخور.
۴۱. چون خواهی خانمان برپا کنی، نخست هزینۀ را بسنج.
۴۲. زنی را که می خواهی همسر تو باشد، خود خواستگاری کن.
۴۳. اگر تـ خواسته هست زمین کشاورزی دارای آب بیشتر خریداری کن، زیر اگر سود ندهد هر آینه سرمایه بر جای باشد.
۴۴. تا آنجا که توانی مردمان را میازار.
۴۵. بر آن مباش که از دیگران کین کشی، و در زیان مردم مکوش.
۴۶. با خوسته‌ای که داری چندان که توانی رادی کن.
۴۷. هیچکس را مفرب، مبادا که به اندوه و درد گرفتار آیی.
۴۸. پیشوایان خود را گرامی و بزرگ دار، و به سخنانشان گوش کن.
۴۹. جز از خویشان و دوستان وام مگیر.
۵۰. زن با آزرَم را گرامی دار، و او را به مرد دانای زیرک به زنی ده. چه مرد دانای زیرک چون زمین نیکو است که چون در آن تخم بکاری هر گونه بار و بری از آن به دست آید.
۵۱. سخن آشکارا بگوی.
۵۲. بی اندیشه سخن مگوی.

۵۳. جز به آئین وام مده.
۵۴. زن فرزانه و شرمگین را دوست بدار و به زنی بخواه.
۵۵. مرد خوشخوی و درست و کارآزموده را به دامادی بگزین اگر چه درویش و تهیدست باشد. زیر هر آینه او را از یزدان خواسته رسد.
۵۶. سالخوردگان و پیران را افسوس مکن، چه تو نیز چون آنها شوی.
۵۷. مرد گردنکش و ستمگر را به زندان (بانی) مفرست؛ زندانبانان از مردان بزرگ برگزین و هشیار مردی را بر (سر آنها) بگمار.
۵۸. اگر پسری داشتی، او را به برنایی به دبیرستان فرست، چه هنر دبیری (خواندن و نوشتن) را بس خوب می‌نگرند.
۵۹. با اندیشه و تامل سخن گوی، چون گاه باشد که خاموشی بهتر. (برروی هم) خاموشی به از سخن گفتن.
۶۰. مرد راستگوی را به پیامبری (رسالت) فرست.
۶۱. خریده^۱ مرد را بر سر بندگان وفادار و معتمد مگمار. هزینه به اندازه درآمد کن.
۶۲. سخن به ادب گوی.
۶۳. در گفت و گو با ادب باش.
۶۴. اندیشه راست دار.
۶۵. خویشتن مستای، تا ستوده کار باشی.
۶۶. چون در درگاه شاهان و شاهزادگان باشی، بی آمرزش مباش.
۶۷. از مرد نیک سالخورده سخن پرس و پند نیوش.
۶۸. از دزد چیزی مگیر، و نیز به او چیزی مده، و او را دور دار.
۶۹. اگر از دوزخ بیم است، دیگران را بی اندیشه پادافراه مکن.
۷۰. به هیچ کس و هیچ چیز تکیه مکن و معتمد مباش.
۷۱. فرمان به خوبی ده تا بهره نیک (از آن) یابی.
۷۲. بی گناه باش تا بی بیم باشی.
۷۳. سپاسگزار باش تا سزاوار نیکی گردی.
۷۴. استوار و یکدل باش تا بافرین باشی.
۷۵. راستگوی باش تا مورد اعتماد باشی.

۷۶. فروتن باش که دوستان بسیار یابی.
۷۷. فراوان دوست باش تا به نیکی نامبردار گردی.
۷۸. نیک نام باش تا به نیکی زندگی گذاری.
۷۹. بهتر بهره را برگزین، و دین دوست باش، تا آمرزیده (مقدس) باشی.
۸۰. جویای روان خویش باش تا به بهشت رسی.
۸۱. راد و بخشاینده باش تا گروزمان (بهشت برین) یابی.
۸۲. زن دیگران مفرب که این بر روان تو گناهی گران است.
۸۳. مردم سفله و ناسپاسگزار را نگهداری مکن، زیر ترا سپاس نخواهند داشت.
۸۴. به خشم و کینه روان خویش تبه مکن.
۸۵. چون خواهی سخن گویی و کاری کنی، با ادب گوی (با چرب زبانی گوی) و نماز بر (فروتن باش)، چه نماز بردن (فروتنی کردن) پشت کس نشکند، و به ادب پرسیدن دهان گنده نکند.
۸۶. با بدگوهر سخن آغاز مکن.
۸۷. چون به انجمنی روی نزد مردم دژ آگاه منشین تا از زمره دژ آگاهان شمرده نشوی.
۸۸. در میهمانی و سور هر جا که نشینی به برترین جای منشین، مبادا از آنجاست برخیزانند و به جای فروتر نشانند.
۸۹. به خواسته و چیزهای گیتی تکیه مکن و استوار مباش، چه خواسته و چیزهای این گیتی چون پرنده است که از این درخت به آن درخت نشیند، و برای همیشه بر یک درخت نماند.
۹۰. پدر و مادرت را احترام کن، و آنها را فرمانبردار باش، چه تا آن گاه که پدر و مادر زنده باشند، مرد همچون شیری در بیشه است که از هیچ کس هراس ندارد، و آن کس را که پدر و مادر نیست همانند زن بیوه است که همه او را می دوشند، و او هیچ کار نتواند کرد، و همه او را خوار می دارند.
۹۱. دختر خویش را به مرد دانا و زیرک به زنی ده، زیر مرد دانا و زیرک همچون زمین خوب است چون تخم در آن بیفشانی همه گونه دانه به بار خواهد آورد.
۹۲. اگر خواهی که ناسزا نشنوی، به کسی ناسزا مگوی.

۱۰۶ □ تعالیم مغان

۹۳. تند و ناخویشتن دار گوی مباح، که مرد تندگوی ناخویشتن دار چون آتش است که در بیشه افتد، و همه مرغ و ماهی و نیز خرفستر بسوزد.
۹۴. با کسی که با پدر و مادرش بدرفتار باشد و آنها از او خشنود نباشند، همکار مباح مبادا که دادت بیداد شود؟ و از دوستان و از آمیزش نیک یاران بازمانی.
۹۵. با شرم بد و ننگ روان خویش به دوزخ مفرست.
۹۶. سخن دو رویه مگوی.
۹۷. در انجمن نزدیک دروغگوی منشین مبادا که بسیار زیان بینی.
۹۸. آسان گیر باش (لغتاً: آسان پای) تا میهمان گرامی باشی.
۹۹. سحر خیز باش تا کامروا باشی.
۱۰۰. دشمن دیرین را دوست نو مگیر. زیر دشمن کهن چون مار سیاه است که زخم های کهن را به صد سال هم فراموش نکند.
۱۰۱. با دوستان کهن دوستی تازه کن که دوست کهن چون می کهنه است که هرچه کهنه تر باشد برای خوردن پادشاهان و شهریاران شایسته تر و سزاوارتر است.
۱۰۲. یزدان را آفرین گوی، و دل شاددار، زیر از یزدان است که افزایش چیزهای نیک به گیتی یابی.
۱۰۳. به دهیودان (شهریاران) نفرین مگوی، چه اینان بر همه کشور پاسبانند و از آنها به مردمان نیکویی رسد.
۱۰۴. ای پسرم به تو می گویم که در کارهای مردمان بزرگترین و بهترین یاری دهنده خرد است، چه اگر خواسته کس پراگند و تباه شود یا چهار پایش بمیرد، خرد بماند.
۱۰۵. به استواری در دین خود بکوش، چه خرسندی برترین دانایی، و بزرگترین امید به مینو است.
۱۰۶. همیشه روان خود را فریاد دار.
۱۰۷. خویشکاری (وظیفه) خود را برای نگهداشتن نام نیک، به فراموشی مسپار.
۱۰۸. دست از دزدی، و پای از سپردن راه بیخویشکاری، و اندیشه از

آداب نیک □ ۱۰۷

- آرزوهای نادرست بازدار؛ زیر هر آن کس که کار نیکو کند پاداش یابد و هرکس که گناه ورزد پادافراه بیند.
۱۰۹. هر که برای دشمنان چاه کند، خود در آن افتد.
۱۱۰. مرد نیک، زندگی به آسایش گذارد، و مرد بد رنج و اندوه برد.
۱۱۱. زن جوان بگیر.
۱۱۲. می به اندازه خور، زیرا آن که می بیش از اندازه خورد، به گناهان بسیار دوچار آید.
۱۱۳. چون نیک دانی که مار را بسی فریب هست، بشتاب دست به بسودن مار مبر چه بسا ترا بگزد و بمیراند.
۱۱۴. هرچند پهنه آبی را نیک شناسی و دانی که شناگران بسیار در آن روند، به شتاب در آب ناآرام مشو، مبادا آبت ببرد، و دردم جان سپاری.
۱۱۵. به هیچ روی پیمان مشکن تا به پادافراه آن گرفتار نشوی.
۱۱۶. خواسته دیگران مدزد، و دزدیده به خواسته خویش میفزای، چه آن گاه خواسته تو نیز تباه شود و از میان برود. زیر چون خواسته دیگران ببری و آن را نگه داری و به خواسته خود در افزایی ... (متن افتادگی دارد).
۱۱۷. شاد مباش، که آدمی چون خیک پرباد است. چون باد آن برود هیچ از او نمی ماند. مردم بسان شیرخوارگانند، بنده خوی و عادت، و چون خویی گرفتند بدان بچسبند.

خویشکاری سی روزه ماه

۱۱۹. هر مزد روز، می خور و خرم باش.
۱۲۰. بهمن روز، جامه نو پوش.
۱۲۱. اردیبهشت روز، به آتشگاه رو.
۱۲۲. شهریور روز، شاد باش.
۱۲۳. سپندارمذ روز، زمین خود را شخم بزن.
۱۲۴. خرداد روز، جوی بکن.
۱۲۵. امرداد روز، بوته و درخت بنشان.

۱۲۶. دی به آذر روز، سر بشوی و ناخن و موی پیرای.
۱۲۷. آذرروز، به گردش رو، و نان میز، که گناهی گران است.
۱۲۸. آبان روز، از آب پرهیز کن، و آزار به آنها مرسان.
۱۲۹. خور روز، کودک به دبیرستان فرست تا دبیری و فرزانیگی آموزند.
۱۳۰. ماه روز، شراب خور، به پرسش دوستان رو، و از خدای ماه کامیابی بخواه.
۱۳۱. تیر روز، فرزندان خویش به آموختن تیراندازی، کارزار، و اسب سواری فرست.
۱۳۲. گوش روز، از اصطبلهای خود دیدن کن، و گاوانت را شخم زدن بیاموز.
۱۳۳. دین به مهر روز، سر بشو، موی و ناخن پیرای، انگور از تاکها (بگزین) و به چرخشت کن تا [شراب] نیکو به دست آری.
۱۳۴. مهر روز، اگر ترا از کسی ستم رسیده است در برابر مهر بایست و از او داوری بخواه، و در نزد او بلند زار کن.
۱۳۵. سروش روز، از سروش مقدس رستگاری روان خویش بخواه.
۱۳۶. رشن روز، زندگی به شادی گذار، و به نیکی و دینداری آنچه خواهی کن.
۱۳۷. فروردین روز، سوگند مخور، و به فروهر پاکان ستایش و نیایش کن، بشود که خشنود تر شوند.
۱۳۸. بهرام روز، خانه پی افگن تا زود به فرجام رسد، و به نبرد و کارزار شو تا پیروز باز آیی.
۱۳۹. رام روز، زن خویش فراخوان و کار رامش پیش گیر و شادباش: دادخواهی پیش داوران بر تا پیروز باز آیی، یا، برانت یابی.
۱۴۰. باد (وات) روز، کار تازه به دست مگیر.
۱۴۱. دی (داذو) به دین روز، هر کار خواهی کن، زن به خانه آر، موی و ناخن پیرای، و جامه پوش.
۱۴۲. دین روز، خرفستر کش.
۱۴۳. اردروز، هر چیز نو بخر و به خانه بر.
۱۴۴. اشتات روز، مادیان، گاوان و ستوران خویش برگشن بیفکن، تا به تندرستی باز آیند (شاید بار آورند).

آداب نیک □ ۱۰۹

۱۴۵. آسمان روز، به سفر دراز رو تا به درستی باز آیی.
۱۴۶. زمداد روز (زمیاد روز)، دارو مخور.
۱۴۷. مهراسپند روز، جامه‌های خویش درست کن، بدوز و بپوش؛ و برزن خویش درآی تا فرزندان نیک و تیزهوش زاید.
۱۴۸. انغزان (انیران) روز، موی و ناخن پیرای، و زن به بستر بر تا فرزندی نامدار برایت زاید.
۱۴۹. به هنگام بهروزی بسیار شادی مکن، و به هنگام بدبختی و سختی زیاده غمگین مشو. چه زمانه نیک به زمانه بد گردد، و زمانه بد به زمانه نیک گراید، هیچ فرازی نیست که آن را نشیب نیست، و هیچ نشیبی نیست که فرازی آن را در پی نباشد.
۱۵۰. در خوردن خورشها شکمباره مباش.
۱۵۱. از همه خورشها مخور. در رفتن به جشنها و سوره‌های بزرگان بسیار شتابنده مباش که شرمسار باز نگردی.
۱۵۲. چهار چیز است که بدی به تن خود کردن است، و مردان را بر تن خود دژآگاهی دهد: یکی به زور خویش بالیدن، دیگر سرخوشی غرور که به ستیزه و نبرد با مرد متمکن کشد. دیگر مرد پیرست خیم که دختر نوجوان گیرد، و دیگر مرد جوان که زن پیر کند.
۱۵۳. بیاید دانست که مردمدوستی از داشتن منش کامل و آراسته، و منش و خیم آراسته از نیکنامی خیزد.
۱۵۴. و پسر، ترا می‌گویم که از هر چیز که به مردم یاری رساند، خرد بهترین است.

سخنانی چند از آذرباد مهرسپندان

(متون پهلوی، صفحات ۱۴۴-۱۵۳)

۱. این گفته‌ای چند است از آذرباد، پسر مهرسپند، که در بستر مرگ به مردمان گفت، و به آنها [چنین] آموخت: «به یاد دارید [آن چه را می‌گویم]، بویژه (پت دخشک) به کار دارید. انبار مکنید برای آن روز که نیاز دارید چه اگر انبار

کنید... نیاز کم نرسد ۲. بکوشید که پارسایی (اهرای) انبار کنید. چه از همه چیزها که انبار کنید، تنها پارسایی بهتر است.

۳. کین به اندیشه‌تان را مدهید که دشمنان با شما برنیاند.

۴. بنگرید که از کشتن دشمن به کین چه رنج و زیان و نابودی برای شما پیش خواهد آمد، و چگونه (هماره) کین در دل خویش خواهید پرورد. دشمن به کین مکشید، زیرا این پیدا است که آن کس که کین برای کمترین چیز از دل بیرون نهد، از بزرگترین بیم بر سر پل چینود رهایی یابد. ۵. چه خواهان و چه خوانده باشی سخن به راستی گوی، زیر به دادستانی رستگاری بیشتر یابی. ۶. چه این پیداست که مرد به گواهی درست دادن رستگاری یابد و آنکه گواهی درست ندهد دروند بود.

۷. باندازه خورید و (آشامید) تادراز زیید؛ ۸. چه اندازه نگهداشتن در خوراک (و نوشاک) تن را سود رساند، همچنان که میانه‌روی در گفتن روان را سود دارد. ۹. زیرا مرد اگر چه اندک خواسته بود در این جهان چون خوی میانه رو داشته باشد، توانگر است. در روان بیش از شکم اندازه نگهدار. ۱۰. چه مرد شکمباره روان پریش بود.

۱۱. زن از خویشان خود کنید تا تبارتان دور نرود.

۱۲. زیرا بیشترین پریشانی و کین و زیان که آفریدگان اوهرمزد بدان گرفتار آمده‌اند از آن است که مردمان دختران خویش به <پسران بیگانگان> دهند، و دختران بیگانگان به زنی برای پسران خود خواهند. این چنین است که دوده تباه شود.

۱۳. از خوردن گوشت گاو و گوسپندان (جانوران خانگی) سخت پرهیزید که در این جهان و جهان دیگر سخت بازخواست خواهید شد؛ ۱۴. چه با خوردن گوشت گاو و گوسپندان، دستتان به گناه آلوده خواهد شد، (بنابراین) هر آنچه اندیشید، گویند و کنید گناه خواهد بود؛ ۱۵. زیر با آن که تنها یک لقمه (?) خورید دست اندر گناه دارید، و اگر اشتری را مردی دیگر در جای دیگر کشد، <شما که گوشت آن خورید> مانند آنست که به دست خود آن را کشته باشید.

۱۶. مسافران را پذیرا باشید تا در این جهان و آن جهان بهتر پذیرایتان باشند؛

۱۷. چه آن کس که دهد، ستاند، و بسی بیشتر <ستاند>. در میهمانی آنجا نشینید که <میزبانتان> نشاند، زیر بهترین جا آنجاست که مرد به نشیند ۱۸. برای جاه و مقام <بلند> مکوشید، چه آن کس که برای رسیدن به مقام <بلند> کوشد، همواره روان خویش آشفته دارد.

۱۹. به نیکی یار باشید، و به گناه یار نباشید. در نیکبختی سپاسدار باشید، و در بدبختی خرسند (قانع)؛ از دشمن دوری گزینید، به کار نیک کردن گزند مرسانید؛ یار بدی و زشتی مباشید.

۲۰. چون بدترین مصیبتها به شما رسد، به دین و ایزدان گمان <بد> مبرید. ۲۱. چون خوشبختی به شما رسد، بیش از اندازه شادی مکنید. ۲۲. و نیز چون بدی و بدبختی به شما رسد، بسیار اندوهگین مشوید.

۲۳. در بدبختی بردبار باشید، و در بلا یا شکیبای. به زندگی امیدوار مباشید، به کار نیک امیدوار باشید؛ ۲۴. زیرا نیکان را کار نیکشان پشتیبان است، بدکرداران را کار بدشان همیستار. ۲۵. و از اندیشه و گفتار و کردار، کردار برتر است.

۲۶. زیرا به من، آذرباد مهرسپندان، هیچ آسیب و گزندى نرسید مگر آنکه از آن شش گونه آرامش به من آمد: ۲۷. نخست، چون مصیبتی و گزندى به من رسید، سپاسگزار بودم که بدتر از آن نرسید؛ ۲۸. دوم، چون گزند و مصیبتی به روان من نیامد، بلکه به تن من آمد، سپاسگزار شدم، زیرا زیان به تن بهتر تا زیان به روان؛ ۲۹. سوم، (سپاسگزار بودم) که از همه گزندها و آسیبها که باید به من رسد، دست کم یکی گذشت؛ ۳۰. سپاسگزار بودم که من مردی چنان نیکم که اهریمن گجستگ دروند و دیوان، به خاطر نیک بودنم، این گزند به تن من کردند؛ ۳۱. پنجم هر که بدی کند، آن بدی به خودش یا فرزندانش، باز رسد، و (من سپاسگزار بودم) که بدی من به من باز رسید و به فرزندانم نرسید؛ ۳۲. ششم، آنچه اهریمن و دیوان به آفریدگان هر مزد توانند کرد، محدود است، گزند و مصیبتی که به من رسید، باری، از گنجینه گزندهای اهریمن کاست، و او نخواهد توانست آن را بر مرد نیک دیگری فرود آرد؛

۳۳. از تندخویی، خودخواهی، دشمنی با نیکان، خشم، آزمندی، دُشیاری، و دروغ سخت پرهیزید تا تنتان بدنام و روانتان بدفرجام نشود.

۳۴. به بدان بدی مورزید، زیر مرد بدکردار <میوه> کردار بد خود را می‌چیند.
 ۳۵. برای تحمل (?) بدکرداران نیروی نیکی را در اندیشه خود نگهدارید و آن را سرمشق خود سازید. ۳۶. که بود که به بدان پیوست و در فرجام پشیمان نبود؟

۳۷. نیکی کن زیرا نیکی خوب است. نیکی خوب است چون حتی بدان آن را ستایند. ۳۸. هر آنچه دانی نیک است بکن، و هر آنچه دانی بد است مکن. ۳۹. آنچه را برای خویشتن نیک ندانی به دیگران مکن

۴۰. خستوان شدن به گناه در نزد داوران دینی و آمرزش آن، و تسلیم شدن به تازیانه تادیب، و به جای آوردن را خوار مگیرید....؟

۴۱. یک نام دارید، مردمید. به هر دو کامه (کامه روان و کامه تن) مپردازید؛
 ۴۲. زیر تن و روان را کام یکی نیست، ۴۳. کامه‌های تن را باید رسیدن و کامه‌های روان را نیز.

۴۴. از روی کین گناه مورزید. همواره به کار نیک کوشا باشید؛ ۴۵. از روی شهوت داد راستی فرو مگذارید؛ ۴۶. چون از دست کس دیگر به خشم آمدید از روی ستیز مردمان بیگناه را مزیند؛ ۴۷. از روی کین پیمان مشکند تا به پیامد کردار خود گرفتار نیاید.

۴۸. به زنان اعتماد مورزید تا به شرمساری و پشیمانی دچار نشوید؛ ۴۹. راز خود به زنان مسپارید تارنجان بیهوده نشود؛

۵۰. از فریبکاران فرمان‌پذیرید تا به نابودی نرسید؛ ۵۱. زیرا چهار چیز است که مردمان را سودمندترین چیز است: دانایی با دلیری، بینایی با دانش، توانگری با رادی، گفتار نیک با کردار نیک. ۵۲. چه دلیری که با دانایی همراه نیست همانا مرگ است به تن مرد؛ ۵۳. بینش که دانشش همراه نیست چون نقش تنی است نگاشته شده؛ ۵۴. توانگری که با رادی و گشاده‌دستی همراه نیست چون گنجی است از اهریمن؛ ۵۵. گفتار نیک که کردار نیکش همراه نیست، بیدینی آشکار است.

۵۶. نشانه‌های مرد بیدین شش است؛ بظاهر نیک منش است، اما کارهایی می‌کند که زیبندهٔ مرد بد منش است؛ آئین نیکو بجای می‌آورد(?) اما کار بد می‌کند؛ به دیگران سخن بگزاف می‌گوید، اما خود تنگ چشم است گرچه راد

می‌نماید: بد دهش و بردبار در برابر دشنام است؛ اندیشه، گفتار و کردارش با هم سازگار نیست. ۵۷. سخنی که بویژه سودی به‌مراه ندارد مگوئید مگر از بهر خرمی (یعنی به شوخی)، و چون سخن از بهر خرمی گوئید زمان و جای را بنگرید. ۵۸. زیرا نگهبان زبان خرد است، میوه تن فرهنگ است، و پاداش نیکی بهشت است، و دادن و گرفتن میوه‌های زمین؛ ۵۹. زیر هر گونه مردی و دلیری به خرد، خرد به دانش، و دانش به آزمایش نیاز دارد. برای آنکه بلند پایه باشید باید نیکنام بود. همه کارها به زمان و مکان درست وابسته است، خواسته را باید به دست آورد و باید بخشید، و رامش و شادی به بی‌بیمی وابسته است.

۶۰ چون نیکی و خوشبختی شما را رسد بسیار شادی مکنید، و چون بدی و بدبختی شما را رسد اندوه بسیار مخورید؛ ۶۱. زیر این هر دو، یعنی نیکبختی و بدبختی، برای مرد رخ می‌دهد. ۶۲. هر نیکی و نیکبختی که شما را در این جهان رسد سپاسگزار ایزدان باشید، و ایزدان و نیکوکاران را از آن بهره دهید. (و همه این چیزها را) به ایزدان واگذارید که پاداش [شما] از آنجا که باید بیاید، خود می‌رسد.

۶۳. زمین را نیک کشت و زر کنید، چه همه مردمان از ورز و کشت زمین - اسپندارمذ - زیند و پرورند.

۶۴. به آب، آتش، گاو و گوسپندان گناه مکنید، و نه به سگان از هر گونه، تا راه خود را به بهشت و گروزمان بسته نیابید.

۶۵. نیکی کنید و درهای خانه خود را به روی هر آنکس که از دور و نزدیک آید گشاده دارید، زیرا آنکه نیکی نکند و درهای خویش را بسته دارد، درهای بهشت و گروزمان را به روی خود بسته خواهد یافت.

۶۶. در جستن فرهنگ کوشا باشید، چه فرهنگ زیور است در کامیابی، پناه است در تنگدستی، یاور است در سختی، و خوی و پیشه است در بدبختی. ۶۷. هر چه فراگیرید به کار بندید، زیرا کسی که بسیار می‌داند و کم بکار می‌بندد، بیشتر گناهکار است. ۶۸. خرد مرد دانا اگر با نیکی همراه نباشد، به بیدادگری (ساستاریه) روی کند، و هوش او به بیدینی گراید.

۶۹. هیچکس را به افسوس مگیرید، که بر مرد افسوسگر، افسوسگری رود، و

بزرگی خویش از دست دهد، و به نفرین گردد، و کم باشد که فرزندی شایسته و ارتشتار داشته باشد.

۷۰. هر روز به آنجا که نیکان انجمن کنند بروید و با آنها گفتگو کنید؛ ۷۱. چه آن کس که برای اندرز خواهی به انجمن نیکان بسیار رود، از نیکی و پارسایی بیش بهره برد؛ ۷۲. هر روز سه بار به آتشکده روید، و نیایش آتش به جای آورید؛

۷۳. چه آن کس نیایش آتش کند از خواسته و پارسایی بهره بیشتر برد. ۷۴. تن را از گناه دروغ (لواط؟) از زن دشتان، و روسپی به شیر سخت دور دارید تا روانتان از گزندگی که چنین بدیها به تن آرند، دور ماند.

۷۵. هیچ بزه‌ی را، بی‌خستوانی بنگذارید تا دین مزدیسان شما را دشمن نبود. ۷۶. تن مردنی است، روان بیمرگ است. روان را نیکی کن که روان جاودان است نه تن؛ مینو براستی هست نه گیتی؛ ۷۷. برای تن روان را فراموش نکنید، و به گرامی داشت کس، از یاد مبرید که همه چیز در این جهان گذراست. دل بر چیزی مبندید که به تن عذاب و به روان پادافراه برید.

۷۸. برای دلبستگی به کس، آزرم روان فرو مگذارید تا پادافراه سنگین، ناخواسته، مبرید.»

درباره نوشیدن شراب

(مینوی خرد، انکلساریا، پانزدهم: ۱۸-۱۰)

۱۰. درباره می، - روشن است که گوهر و سرشت نیک و بد به می آشکار می‌شود.

۱۱. نیکی مرد به هنگام خشم، و خردمندی او به هنگام شهوتی که ناپارسایی برانگیزد، آشکار می‌گردد؛ ۱۲. زیر چون خشم بر مردی تازد و او خود را تواند نگهداشت، خوبی او روشن است؛ و چون شهوت بر مردی تازد و او خود را تواند نگهداشت، خردمندیش آشکار است؛ و مردی که شراب بر او تازد و خود را نگهداشتن تواند، نیک گوهریش هویدا است. نیازی به پژوهش نیست.

۱۳. مرد نیک گوهر چون می‌نوشد، مانند جام زرین یا سیمین است که هرچه

روشنی بیشتر بر او بتابد پاکتر و تابناکتر نشان داده می‌شود (مرد نیک گوهر نیز با نوشیدن شراب) در اندیشه، گفتار و کردار پاکتر و پارسا تر شود؛ با زن و فرزندان و همالان و دوستان مهربانتر و شیرینتر رفتار می‌کند، و به کارها و نیکی کردن کوشا تر شود.

۱۴. چون مرد بد گوهر می‌نوشد، خویشان را بزرگتر از آنچه هست پندارد، با همتایان به ستیزه پردازد، و پر خاشگری کند؛ زن، فرزند و کارگران و بندگان و پرستاران خویش را آزار رساند و خوار دارد، و میهمانی نیکان را برهم زند. آرامش را از میان بردارد و دشمنانگی پدید آورد.

۱۵. اما هر کس در نوشیدن می‌باید اندازه نگهدارد، و هشیار باشد. ۱۶. زیرا خوردن می‌به اندازه مرد را چندین سود دارد: خوراکش را بگوارد و آتش گوارش او را بیفزود. هوش و یاد او را، تخمه و خون او را بیفزاید. رنج را بزداید. رنگ چهره را برافروزد، آنچه را فراموش کرده است به یاد آورد، برای نیکی در اندیشه‌اش جا باز کند، روشنی چشم و شنوایی گوشش افزون گردد، و گویایی زبانش افزون شود. انجام دادن کاری که باید کرد، برایش آسانتر شود؛ شیرین در بستر خسبد و سبک و آسان برخیزد. و به پاداش و نیکنامی برای تن و رستگاری برای روان، پسند نیکان به دست آورد ۱۷. اما آن کس که شراب برون از اندازه خورد، این عیبه‌ها در او پیدا شود: هوش و یاد، و تخمه و خون او کاهش پذیرد. جگر خویش تباه سازد و بیماری (برای خویش) اندوزد؛ رنگ از چهره‌اش برود، و نیرو و توان او کاهش یابد. نماز و ستایش ایزدان فراموش کند. بینایی چشمانش و شنوایی گوشهایش، و گویایی زبانش کاسته شود.

به خوراک و نوشاک بد رفتاری کند، و خویشان را به خواب سپارد. آنچه را باید کند و گوید ناکرده و ناگفته گذارد. به سختی خوابد و به دشخواری ناخوشی برخیزد. و برای این، مایه رنج و آزار تن خویش، زن، فرزندان و دوستان و بستگان خویش می‌شود. بی آرام است، و از فرجامی ناخوشایند رنج می‌برد، و دشمنانش بر این شاد می‌شوند. ایزدان از او خشنود نباشند؛ بدنامی تن و رنج و پادافره روان بهره او است.

فصل هشتم

آئینهای مقدس و قربانی

مغز و هسته درونی دین را اسطوره‌ها و قوانین اخلاقی به وجود نمی‌آورند. مغز و هسته دین در آئینها و مراسم دینی نهاده شده است، یعنی در آن کردارهای نمادینی که پیام دینی را تبیین می‌کنند. این پیام در دین زرتشتی، و نیز در مسیحیت وعده و بشارت جاودانگی است.

در همه ادیان، مراحل مهم یا نقطه عطفهای بزرگ زندگی دارای مفهوم و اهمیت دینی است، و با برگزاری مراسم و آئینهای ویژه‌ای تقدیس می‌شود. مثلاً در مسیحیت، در مذهب کاتولیک، تولد، برآمدن نوجوان به مرحله مردی، ازدواج و مرگ همه با مراسم و آئینهای خاصی بزرگ داشته می‌شود. همین گونه وارد شدن در حرفه پرستاری که دلالت بر سرسپاردن به خدمت خداوند دارد، با آئین مقدس «رتبه بخشان» ختم می‌شود. هر یک از این آئینها، می‌تواند با توجه به ماهیت آن، فقط یک بار برای هر کس انجام گیرد (به استثنای آئین تدهین نهایی در مواردی که مرگ بیکباره رخ نمی‌دهد). هر آینه، این پنج آئین (یعنی تعمید و تایید و ازدواج و رتبه‌های مقدس و تدهین نهایی) بیشتر نشان و علامت پنج مرحله زندگی دینی است. اما به وجودآورنده زندگی دینی نیست. حیات دینی به وسیله دو آئین باقیمانده (از هفت آئین مقدس در مذهب کاتولیک) که به دفعات پایان ناپذیر می‌توانند انجام گیرند، ارائه می‌شود، و اینها هستند که زندگی روحانی واقعی مرد مومن را تشکیل

می‌دهند. از این دورسم، یکی آئین توبه است که روان آدمی را که در گناه مرده است از نو زنده می‌کند، و دیگر مراسم عشاء ربانی است که به وسیله آن مرد مومن در حیات خداوند شریک می‌شود.

در دین زرتشتی نیز آئینهای خاصی برای تولد، بلوغ، ازدواج و مرگ که چهار لحظه در زندگی آدمی است که همیشه و در همه جا سزاوار تقدیس دینی است وجود دارد.

اما اینها مواردی خاص در حیات دینی هستند، و در کتابی به حجم کتاب حاضر جایی برای پرداختن به آنها و توصیف آنها نیست. گذشته از این، خواننده علاقه‌مند به موضوع، می‌تواند اطلاعات لازم درباره آنها را از کتاب ج.ح. مودی به نام مراسم و آئینهای دینی پارسیان به دست آورد.

در این فصل ما توجه خود را به دو آئینی که می‌تواند به تکرار در سراسر زندگی انجام گیرد، و در نتیجه زمینه حیات دینی یک زرتشتی پارسی را تشکیل می‌دهد، معطوف می‌داریم از این دو آئین، یکی توبه است و دیگر فدیۀ بدون خونریزی یشنه، و شرکت جستن در آئینهای مقدس همپای آن.

به نظر می‌آید که اقرار به دین در ایران عهد ساسانی یک قاعده کلی بوده است، و ما هنوز روایاتی از «اقرار همگانی» زرتشتیان در دست داریم. بنابراین، به پیروی از روش متداولمان در این کتاب، متن یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم.

«۳. من در برابر دادار هرمزد، در برابر امشاسپندان، در برابر دین بهی مزدیسنان، در برابر مهر، سروش و رشن،^۱ در برابر ایزدان مینوی و ایزدان گیتایی در برابر دادرسان دینی وردان، در برابر فروهر^۲ جاویدان روان ورجاوند زرتشت، در برابر هستی، دین و روان خود و در برابر نیکمردانی که در اینجا گردآمده‌اند [به گناهانم] اعتراف می‌کنم و در اندیشه، گفتار و کردار توبه می‌کنم، پشیمانم، و توبه می‌کنم....»

۵. من توبه می‌کنم، پشیمانم، و پتت می‌کنم برای گناهانی که نسبت به هرمزد خدای، نسبت به مردان، یا مردمان کرده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم، و پتت می‌کنم

۱- داوران روان پس از مرگ.

۲- فروهر، روح از پیش موجود انسان در روز ازل.

برای هرگناهی که نسبت به وهومن (بهمن) و نسبت به همه دامها مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم و پتت می‌کنم برای هر گناهی که نسبت به اردیبهشت، آتش، یا مظاهر گوناگون آتش مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم، و پتت می‌کنم برای هر گناهی که نسبت به شهریور، فلزات، یا مظاهر مختلف فلزها مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم پشیمانم، و پتت می‌کنم از هر گناهی که نسبت به اسپندارمذ، زمین، یا جنس زمین مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم، و پتت می‌کنم از هر گناهی که نسبت به خرداد (هوردات)، آب، و مظاهر گوناگون آب مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم، و پتت می‌کنم از هر گناهی که نسبت به امرداد، گیاهان، یا صورتهای مختلف زندگی گیاهی، مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم و پتت می‌کنم از همه گناهانی که نسبت به آتش‌های مقدسی که در جایگاههای ویژه افروخته شده‌اند، مرتکب شده‌ام، بویژه از آتش فرنِغ، آتش گشنسب، و آتش برزین مهر.

۶. توبه می‌کنم، پشیمانم، و آمرزش می‌طلبم از اینکه از مردار خورده‌ام، از مردار بلعیده‌ام، یا آن را دفن کرده‌ام، یا گذاشته‌ام با آتش یا آب تماس یابد، یا آب و آتش را با آن تماس داده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم و آمرزش می‌طلبم از اینکه از زائده‌های بدن خورده یا بلعیده‌ام یا آنها را در خاک کرده‌ام، یا گذاشته‌ام با آب و آتش تماس یابند. من مسئولیت همه (تنبیهاتی) را که مردم به خاطر تماس با اجزاء مرده، زوائد بدن آلوده گشته‌اند و آن به خاطر من بوده است، می‌پذیرم. این موارد آن قدر فراوان است که شماره آنها را نمی‌دانم.

۷. من توبه می‌کنم، پشیمانم، و آمرزش می‌طلبم از اینکه نیایش خورشید، ماه، آتش را به جای نیاورده‌ام، بخاطر آنکه آئین گاهنبار یا آئین فروردیگان را به جای نیاورده‌ام.

۸. من توبه می‌کنم، پشیمانم و آمرزش می‌خواهم برای همه گناهانی که نسبت به سروان خود، نسبت به داد ورزان دینی و یا پیشوایان دین زرتشتی مرتکب شده‌ام. من توبه می‌کنم، پشیمانم و آمرزش می‌خواهم برای هر گناهی که نسبت به پدر و مادرم، خواهرانم و برادرانم، همسر و فرزندانم، خویشان و بستگانم، ساکنان خانه، دوستان و همه نزدیکان خود مرتکب شده‌ام.

۹. آمرزش می‌طلبم از اینکه هنگام خوردن و نوشیدن سخن گفته‌ام. آمرزش

می طلبم از اینکه با پای برهنه راه رفته‌ام، آب را با پایم آلوده‌ام. آمرزش می طلبم اگر دروغ گفته‌ام، افترا زده‌ام یا دشنام داده‌ام؛ آمرزش می طلبم به خاطر لواط، یا آمیزش با زن دشتان، یا با روسپی، یا با حیوان. توبه می‌کنم و آمرزش می طلبم از هر نوع آمیزش نامشروع که مرتکب شده‌ام. توبه می‌کنم و آمرزش می طلبم از اینکه بر تنی کرده‌ام، از اینکه خودبین، افسوسگر، کینه توز، آزمند بوده‌ام

۱۰. توبه می‌کنم، پشیمانم و آمرزش می طلبم برای همه آنچه می‌بایست اندیشیده باشم، و نیندیشیده‌ام، برای همه آنچه بایستی گفته باشم و نگفته‌ام، و برای همه آنچه می‌بایست کرده باشم و نکرده‌ام. توبه می‌کنم، پشیمانم و آمرزش می طلبم برای همه آنچه نبایست اندیشیده باشم و اندیشیده‌ام، برای همه آنچه نمی‌بایست گفته باشم و گفته‌ام، برای همه آنچه نمی‌بایست کرده باشم و کرده‌ام.

۱۱. توبه می‌کنم، پشیمانم، و آمرزش می‌خواهم برای همه گناهایی که نسبت به هموعان خود مرتکب شده‌ام، و برای همه گناهایی که آنها نسبت به من مرتکب شده‌اند.

آمرزش می‌خواهم برای هر گناهی که از من سرزده است - گناهایی که زدار مینوی گجستک، از روی دشمنی با آفریدگان هرمزد پدید آورده است، و هرمزد آنها را بزه شمرده و گفته است که مردمان با ارتکاب آنها بزه‌کار می‌شوند، و به دوزخ درمی‌افتند.

۱۲. من به درستی و پاکی دین بهی مزدیسنان شک ندارم، به دادار هرمزد و امشاسپندان و حساب سه شبه شک ندارم، و به درستی رستاخیز و تن پسین شک ندارم. من بر این دین هستم، بدان بی‌هیچ شکی باور دارم، به همان صورت که هرمزد آن را به زرتشت آموخت، و زرتشت آن را به فرشوستر و جاماسب آموخت و آذرباد مهراسپندان، پس از آن که مورد آزمایش قرار گرفت، و از آن پیروز برآمد، آن را منتقل ساخت، و به ترتیب به آموزگاران راستین دینی رسید،^۱ و از آنها به ما رسانده شد من به آنچه این دین می‌گوید و می‌اندیشد باور دارم....

۱- در اینجا دو کلمه را که ناخوانا بوده‌است حذف کرده‌ام.

۱۳. من این توبه و آمرزش خواهی را برای زدودن گناهانم به جای می آورم، برای به دست آوردن سهم خویش از پاداش کارهای نیک گذشته ام، و برای آرامش رسانیدن به روانم به جای می آورم. من آن را به جای می آورم که راه دوزخ بر من بسته شود، راه بهشت بر روی من گشوده گردد، و بر آنم که از این پس گناه نکنم، و کار نیک بکنم. من آن را برای کفاره گناهانم که بایسته کفاره اند، به جای آوردم، آن را از روی دوستی چیزهای مقدس و ایزدی به جای آوردم. من از بدی بیزارم، من خواستار نیکیم. هر نیکی و نیک کامی که مرا پیش آید آن را سپاس می دارم، و هر بدی و بدبختی که مرا پیش آید بدان خرسندم. من خشنود و خرسندم که در سه شب پس از مردنم هر گناهی از من که کفاره آن در طی زندگیم^۱ داده نشده باشد، کفاره آن داده شود. اگر چنان روی دهد که من پیش از واپسین توبه و آمرزش خواهی درگذرم، و یکی از خویشان نزدیک بخواهد به جای من آئین توبه و آمرزش خواهی به جای آورد، من بدان راضی و با آن موافقم.

من به اندیشه، گفتار و کردار توبه می کنم، پشیمانم و آمرزش می خواهم برای همه گناهانی که می تواند از مردمان سرزنند، و از من سرزده است و شماره آنها را به خاطر بسیاریشان نمی دانم.^۲

اهمیت این اعتراف عمومی تنها در گناهانی که بدانها اقرار و اعتراف شده است نیست، بلکه در ترتیبی است که نسبت به آنها اعتراف به عمل آمده است. در فصل اول این کتاب خواندیم نخستین آفریدگان مینوی هرمزد شش امهرسپندان (امشاسپندان) بودند؛ اینان ذواتی بودند که در آغاز فقط صفات و اقنومهایی از ذات هرمزد بودند، اما با گذشت زمان، در روزگاران بعد، نه تنها شخصیتهای مستقلی پیدا کردند بلکه با طبقات مختلفی از پدیده های طبیعی بر روی زمین وابستگی و ارتباط یافتند. مثلا هرمزد خود با انسان، بهمن (و هومن = اندیشه نیک) با جانوران، اردیبهشت با آتش، شهریور با فلزها، سپندارم با زمین، خردار با آب و امرداد با گیاهان ارتباط پیدا کرد. بنابراین همه اینها موجوداتی در خور نیایش و احترام هستند، زیر مظاهر مشهود و

۱ - خوانده ام drong یا zhivishn

۲ - بنگرید به زند خرد اوستا، صفحه ۷۹ - ۸۴.

دیدنی صور نوعی معنوی عالم بالا، در گیتی می‌باشند. پس، وقتی گناहانی که علیه این پدیده‌های طبیعی به عمل آمده برشمرده می‌شود. مثل آنست که این گناهان علیه حامیان ایزدی و مینوی آنها، و در نتیجه علیه خود خداوند صورت گرفته است.

دومین رشته گناهان به لاشه مرده (نسا) و فضولات بدن انسان یا حیوان و سرگین و چیزهای نسامند مربوط است؛ و اهمیتی که زرتشتیان به پلشی و ریمناکی ناشی از تماس با این چیزها می‌دهند، ممکن است به نظر ما فوق‌العاده شگفت‌انگیز آید. به نظر می‌آید که این امر مبتنی بر نظریه غریب آنها درباره مفارقت روح از بدن باشد. به عقیده آنها لحظه‌ای که روان بدن را ترک می‌گوید، دیوان به لاشه مرده (نسا) در می‌آیند و آن را در اختیار می‌گیرند، و لذا جسد تماماً تحت تصرف نیروهای اهریمنی است، و در نتیجه سرچشمه و معدن آنی پلشتی و ریمناکی اخلاقی خطرناکی است. بنابراین، تماس آن با عناصر قدسی چون آتش و آب، توهین به مقدسات محسوب می‌شود، و مثل این است که به عمد عنصر مقدسی را به پلیدی آلوده باشی. به این علت است که این گونه گناهان نخست و پیش از ذکر گناهان گوناگونی که انسان ممکن است نسبت همنوعان خود مرتکب شود یاد شده است؛ اینها گناه علیه «ایزدان جهان مادی»، علیه تجلیات خداوند در جهان آفرینش است. آلودن آب و آتش به مثابه همدست شدن با اهریمن در تازش به آفرینش مادی خداوند است، و از هر گناهی که شخص نسبت به همنوع خود مرتکب شود، بدتر و زشت‌تر است؛ زیرگناه علیه خود خداوندست.

بیشتر گناهان دیگر که شخص زرتشتی بدان اقرار و اعتراف می‌کند در ادیان دیگر نظیر دارد، و با دومین پنج حکم از احکام عشره [تورات] تطبیق می‌نماید. باری، تا آنجا که من می‌دانم، هیچ دین دیگری نیست که در آن سخن گفتن با دهان پر از [غذا] و راه رفتن با پای برهنه بر روی زمین گناه به شمار آید. توجیه این امر آنست که زرتشتیان تاکید بسیار بر رفتار و روش نیک و زیبند، به عنوان یکی از جنبه‌های دین خود می‌نهند، و این نکته به روشنی از مفاد مطالب فصل گذشته همین کتاب برمی‌آید. این دو کار، یعنی سخن گفتن با دهان پر و با پای برهنه راه رفتن، نشانه‌کردار بد و ناآداب دانی است، و در نزد

زرتشتیان میان کسی که بدبار آمده و بی تربیت است با گناهکار چندان فرقی نیست.

این متن نشان می‌دهد که یک فرد زرتشتی نه فقط معتقد است که به ازاء هر گناهی که مرتکب شده او را پادافراهی است بلکه باید به گناهان خود در نزد و موبد اقرار نیوشی اعتراف کند و به مکافاتهایی که او مقرر می‌دارد گردن نهد، و آنها را به جای آورد. اگر مردی بدون توبه کامل و پتت کردن تام و تمام برای گناهانش درگذرد، روان او در سه شب فاصله میان مرگش و ساعت داوری، باید پتت لازم را به جای آورد، یا یکی از خویشان نزدیکش به جای او توبه و پتت کند. به این ترتیب، اعتراف به گناه در دین زرتشتی همان نقشی را دارد که در کیش کاتولیک مسیحی دارا است. برای آنکه گناهان آدمی آمرزیده شود باید بدانها اقرار و اعتراف کرد؛ اعتراف به گناه روان را در حالتی قرار می‌دهد که می‌تواند مشمول شفقت خداوند واقع شود، او را به حالت طبیعی دوستی با خداوند بر می‌گرداند. برای یک زرتشتی گناه یعنی رها کردن مناعت و کرامت حقیقی انسان، کرامتی که ناشی از مقام خاص و ممتاز او به عنوان سرباز جبههٔ مقدم جنگ به طرفداری از هرمزد در مقابل بدی و زدار منشی اهریمن است، و لذا گناه کردن یعنی پیوستن به صف اهریمن، و پشت کردن و خیانت ورزیدن به هرمزد. با اعتراف کردن به گناه و توبه نمودن و آمرزش خواهی، می‌توان این لکه را از دفتر اعمال شست.

در میان کاتولیکها اعتراف به گناه مقدمه لازم و متعارف برای شرکت جستن در آئین عشاء ربانی است، آئینی که در آن مرد مومن در حیات خداوند شرکت می‌یابد. در دین زرتشتی نیز ما مراسم مشابهی را مشاهده می‌کنیم، و درست مانند مذهب کاتولیک این انبازی با خوردن از عناصر مقدسی که مظهر یانماد الهی محسوب می‌شوند و قبلا تقدیس و تبرک یافته و در یک فدیة بدون خونریزی به نیاز آورده شده‌اند، تحقق می‌یابد. در میان زرتشتیان نیز فدیة و نذورات بدون خونریزی مشابهی، از مواد متبرکی که نماد ایزدی است وجود دارد. شرح کامل این مراسم یا یزشن یا یسنه در فصل دوازدهم کتاب مودی که قبلا از آن یاد کردیم به تفصیل آمده است. در اینجا ما فقط می‌توانیم به صورت بسیار مجمل از آن یاد کنیم.

یسنه یا یزشنه بر مدار گیاه مقدس هئومه یا هوم می‌گردد؛ گیاهی که در اصل در کوهستانهای ایران می‌روئیده و از قرار معلوم خواص مستی‌آور داشته است. اما هوم بسی برتر از یک گیاه است؛ هوم نام ایزدی هم هست که پسر هرمزد شمرده شده است. در مراسم یزشنه هوم به عنوان گیاه، قربانی است، و به عنوان ایزد، پرستار یا موبد است. وی در عین حال هم نیاز و قربانی است و هم نیازدهنده و قربانی کننده، و از «مرگ» او جاودانگی پدید می‌آید. به این ترتیب، وقتی پرستش کنندگان از هوم متبرک و تقدیس شده مصرف می‌کنند، در جاودانگی او سهیم می‌شوند، و مزه‌ای از زندگی جاویدان که در بهشت به آنها وعده داده شده است، خواهند چشید.

جای شگفتی است که نثار و فدیة هوم در دین زرتشتی به صورت آئین اصلی فدیة و تقدیس شعائر مذهبی درآمده باشد، زیرا آئین پرستش هوم بسی کهنتر از خود زرتشت است، و در تمدن هندیان عهد وداها نیز وجود دارد. گذشته از این، زرتشت خود بر این آئین تاخته است، زیرا در آن روزگار آئین بزرگداشت هوم با قربانی کردن حیوان و احتمالا با بعضی زیاده‌رویهای ناشایست همراه بود. پیدایش آئین هوم به یمنه (بعداً یم یا جمشید) نسبت داده شده است که بنابر کهنترین روایات نخستین انسان بوده، نقشی که بعدها بر عهده گیومرث گذاشته شده است. چنان‌که نقل قول زیر نشان می‌دهد در مراسم هوم گاوی کشته می‌شد و گوشت آن تناول می‌گشت، و نیز در آن فشرده هوم به مصرف می‌رسید.

زرتشت می‌گوید: «آشکار است که جم پسر ویونهان از همین گناهکاران است، کسی که برای خشنود کردن مردمان خوردن گوشت [گاو] بدانها آموخت.»^۱ اندکی بعد در همین سرود نیایش اشاره‌ای صریح به هئومه وجود دارد، زیرا با آنکه خود این واژه به کار نرفته، کلمه دورْ اُشه، که صفت ویژه هوم است، و به معنای «دور دارنده مرگ» یا «کسی که مرگ از او می‌گریزد» است، در متن به کار رفته است. متن چنین است:

«گَرهم و کویها (شهریاران) دراز مدتی است که همت و نیروی خود را به آزار او گماشته‌اند که برآند که پرستندگان دروغ را یاری کنند و [در میان خود]

می‌گویند که باید آن را که «دور دارنده مرگ» است بسوزانند تا در کشتن گاو یاریشان کند.*

در اینجا زرتشت به روشنی صورتی از قربانی کردن حیوان را که بعدها در آئین پرستش مهر در سراسر امپراتوری روم پیشرفت و توسعه هیجان انگیزی یافت، محکوم می‌سازد و مورد حمله قرار می‌دهد. چنین پیداست که قربانی کردن حیوان با نوشیدن [عصاره] هوم نیز همراه بوده است. ولی آنچه تقریباً چندان روشن نیست آن است که زرتشت صورتی از مراسم پرستش هوم را مورد حمله قرار داده که از هنجار عادی به دور افتاده بوده است نه خود آئین هوم را. زیر وی واژه دوراُشه (دور دارنده مرگ) را در وصف هوم به کار می‌برد و بنابراین غیر ممکن است که آئین ستایش هوم را بنفسه، چنان که اخیراً عده‌ای تصور کرده‌اند، مورد حمله قرار داده باشد. اگر چنین می‌بود، بعید است که وی صفت و نعتی را به کار برد که دقیقاً به گیاه هوم خاصیت جاودانگی

* این بند از یسنای ۳۲ یکی از بندهای دشوار اوستاست: از شش ترجمه‌ای که هم اکنون در پیش روی من است هیچ دو ترجمه‌ای این بند را یکسان ترجمه نکرده‌اند. مرحوم پوردادو چنین ترجمه کرده است: «دیر زمانی است که گرهماد نیز کاویها تمام مکر و قوه خود را برای ستم گماشته‌اند. چه می‌پندارند که از این راه دروغ پرستان را یاری کنند و می‌گویند که گاو برای قربانی است تا دور دارنده مرگ به یاری ما شتابد». م.و. اسمیت در بررسیهایی در نحو یا ساختمان جمله گاهان (صفحه ۸۶) چنین آورده است: «برای آزار او گرهما (و) حتی کویها از دیرباز همت و کوشش خود را برگمارده‌اند، زیرا خویشتن را برای یاری نادرستان آماده ساخته‌اند، چه چنین گفته‌اند گاو را قربانی کنید تا آن دور دارنده مرگ را به یاری برانگیزید.» آقای جلیل دوستخواه که گزارش پوردادو را به میل و سلیقه خود «دوباره نگاری» کرده‌اند، ترجمه پوردادو را به این صورت درآورده‌اند: «دیر زمانی است که گرهم و کوی‌ها برای ستم و آزار رسانیدن به وی خرد و پایگاه خویش را فرو نهاده‌اند چه آنان بر آن سرند که دروغ پرستان را یاری کنند. آنان پیروانشان را به کشتن چارپایان وادار می‌کنند و می‌گویند که بدین پیشکش خونین [هوم] مرگ زدای را به یاری برمی‌انگیزند» (صفحه ۵۰) آقای دوستخواه سپس در چاپ جدیدی از ترجمه اوستا که این بار مدعی‌اند ترجمه خودشان است نه گزارش مرحوم پوردادو همین بند را چنین ترجمه کرده‌اند «گرهم و کویها از دیرباز برای به ستوه آوردن وی خرد و نیروی خویش را به کار گرفتند. آنان بر آن شدند که از دروندان یاری خواهند و گفتند که زندگی باید به تباهی کشانده شود تا دور دارنده مرگ به یاریشان کشانده شود.»

چنین است ترجمه‌های دوشن‌گیمین و اینسلر و بهرام‌گور انکلساریا و موبد فیروز آذرگشسب به‌هرحال، این گاو (یا زندگی) است که باید قربانی شود تا هوم به یاری آید نه چنانکه زرتشت آورده است. م.

بخشی می‌دهد. آنچه واقعاً زرتشت بر آن می‌تازد و دشمنانش را به آن متهم می‌سازد این است که گیاه هوم را همراه کشتن گاو می‌سوزانده‌اند. ممکن است وی در اینجا به مجاز و استعاره سخن گفته باشد، و مراد وی از سوختن التهاب و داغ شدن احساس پس از صرف (عصاره) مستی آور گیاه هوم بوده باشد. از سوی دیگر، ممکن است اعتراض وی به سوزاندن واقعی گیاه هوم، برخلاف شیوه متداول که کوبید آن در هاون و گرفتن عصاره‌اش، بوده است باشد. پس این بند را نمی‌توان در اثبات این نکته که زرتشت مخالف آئین هوم بوده است، به کار برد. اما دو بندی که در بالا نقل کردیم دلالت بر آن دارد که وی شدیداً مخالف قربانی کردن گاو و حیوانات و همراه کردن آئین هوم با آن بوده است. اگر چنین باشد، توضیح مفصلی برای این واقعیت لازم می‌آید که با آنکه قربانی کردن حیوان بارها در مراحل مختلف تاریخ دین زرتشتی ظهور مجدد می‌یابد، و با آنکه خود ایزد هوم آرواره، زبان، و چشم چپ قربانی را طلب می‌کند^۱، از جانب درست دینان زرتشتی همواره با آن مخالفت می‌شده است. مثلاً در دوره ساسانی آذرباد مهرسپندان را که نامش مترادف راستدینی در دین زرتشتی است.

و این راستدینی با گیاهخواری پیوندی نزدیک دارد،^۲ [می‌گوید از خوردن گوشت گاو و گوسفندان بپرهیزید.] و حال آنکه یزدگرد دوم که بی‌تردید یک بدعت‌گزار زروانی است «قربانی کردن ورزاو سفید و بُزَنرِ بلند پشم را برای آتش چند برابر کرد».^۳

بنابراین مسئله مجاز بودن یا نبودن قربانی حیوان تا نزدیک به پایان دوره ساسانی فیصله نیافته بود. به هر تقدیر، آئین هوم دست‌کم از زمان تالیف اوستای متاخر بخش اساسی و کانونی مراسم عبادی زرتشتی را، دست‌کم از زمان تالیف اوستای متاخر تشکیل می‌داد. مشروعیت این آئین هرگز مورد سوال قرار نگرفت، این امر که زرتشت نه فقط با همراه بودن آن با قربانی گاو بلکه با خود این امر مخالف بوده، باور کردنی به نظر نمی‌رسد. باری، به نظر می‌آید مقصود از قربانی کردن گاو و برپای داشتن آئین هوم

۱- یسنا ۱۱:۴؛ ۲- بنگرید به صفحه ۷۲ و ۱۱۱ همین کتاب.

۳- بنگرید به زَنر، زروان، صفحه ۴۷

یک چیز، و آن به دست آوردن جاودانگی بوده است. قربانی کردن گاو در عین حال آئین باروری و حاصلخیزی نیز بوده است، زیرا بنا بر اسطوره‌های متاخر همه زندگی گیاهی از آن گاو نخستین که به توسط اهریمن کشته شد، پدید آمده است. هر آینه، مقصود از برپای داشتن مراسم هوم که آئین یزشنه زرتشتی است و چنانکه از اسمش پیداست «قربانی کردن» بدون خونریزی ایزد هوم که در گیاه همنام خود نهفته است، می‌باشد چنین چیزی نیست.

مودی جزئیات این آئین را که تصادفاً از لحاظ پرتوی که بر اسرار مهری می‌افکند، فوق‌العاده جالب است، به تمام و کمال شرح داده است. اما آنچه در اینجا مورد توجه ما است فقط اهمیت این مراسم است. یزشنه هم یک قربانی بدون خونریزی و هم یک عشاء ربانی است. در این مراسم علاوه بر هوم چیزهای دیگری نیز به نیاز و پیشکش آورده می‌شود که میزد و درون خوانده می‌شوند، و به نظر می‌آید که در اصل نذورات مایع و جامد بوده‌اند. امروز میزد میوه‌ای است که پیشکش می‌شود، و درون «گرده نان فطیری است که از آرد گندم و روغن حیوانی درست شده است.»^۱ بنابراین، وجوه مشابهت ظاهری این مراسم با آئین قربانی مقدس در کیش مسیحی کاملاً روشن و شگفت‌انگیز است. شگفت‌انگیزتر از این، مشابهت و همانند آشکار میان فدیۀ «بی‌خونریزی» هوم و عشاء ربانی در کیش کاتولیک است. در هر دو مورد خداوند هم نقش قربانی و هم نقش پرستار را دارد،^۲ و در هر دو مورد فدیۀ به پدر آسمانی پرستار-قربانی تقدیم می‌شود. وقتی مراسم پیشکشی تمام شد، پرستار از جسم ایزد قربانی شده می‌خورد و آن را میان مردم تقسیم می‌کند، و در هر دو کیش این ارتباط یابی با خداوند، اکسیر جاودانگی است.

معنای این مراسم بخوبی برای نویسندگان اوستا آشکار بوده است، و به نظر می‌آید که بعدها با استدلالهای عقلانی به تفسیر آن پرداخته‌اند. مثلاً در یک کتاب زرتشتی متاخر چهار بار فشردن هوم تمثیلی از ظهور زرتشت و ظهور سه پسر او دانسته شده است که پس از مرگش زاده می‌شوند و در آخر زمان واپسین فرشکرت یا نوسازی واپسین جهان را که در طی آن همه مردمان

۱- نگاه کنید به مودی، کتاب سابق‌الذکر، صفحه ۲۷۹.

۲- بنگرید به یشت دهم، فرگرد ۸۸-۹۰.

بیمرگ و جاودان می‌شوند، برعهده دارند.^۱ با وجود این، حتی با چنین تفسیری موضوع جاودانگی از میان نرفته است، و مفهوم آئینی و مقدس مراسم هوم همین است. ایزد هوم کشته می‌شود- به صورت رمزی و نمادین در هاون کویدن می‌شود- تا انسان جاودانگی و بیمرگی یابد. ما در فصل آخر این کتاب خواهیم دید که چگونه در روزهای واپسین هتومه یا هوم اعجاز انگیز با آخرین قربانی کردن گاو که زندگی ابدی را آغاز می‌نهد، تهیه می‌شود. به این ترتیب، با آنکه قربانی کردن حیوان در روی زمین منع شده است، هنوز در آسمان برای به جای آوردن آن رخصت هست.

فصل نهم

داوری پس از مرگ

در چند فصل آخر ملاحظه کردیم که از یک نفر زرتشتی انتظار می‌رفت که در زندگی چه از جنبهٔ اخلاقی و چه از جهت به جای آوردن فرایض و آئینهای مذهبی چگونه رفتار کند. اکنون وقت آن رسیده است که دریابیم وی توقع می‌داشته است پس از مرگ با روانش چگونه رفتار شود. عقیدهٔ زرتشتیان درباره زندگی پس از مرگ در اصل مبتنی بر متنی از اوستا است، و این متن، با اندک اختلافی، در کتابهای مختلف پهلوی آمده است. روایتی را که ما در این فصل نقل می‌کنیم از کتاب مینوی خرد برگرفته‌ایم که در صفحات گذشتهٔ این کتاب بدان اشاره کردیم.

چیز زیادی که سودمند هم باشد به عنوان مقدمه درباره این متن نمی‌توانیم بگوئیم زیرا متن بسیار روشن و سلیس و گویا است. روان هر کس، پس از ترک زندگی، مدت سه روز در نهایت دلهره و اضطراب در پیرامون تن و جسم مرده‌اش پرسه می‌زند، و در روز چهارم لازم می‌شود که بر سر «پل چینوت» (پل حسابرسی) پل رشن اشو برای داوری حاضر شود. وی دادگرانه کارهای نیک و بد او را می‌سنجد. اگر کردارهای نیکش چربید، اجازه می‌یابد به بهشت روان شود، اما اگر کردارهای بدش چربید، به دوزخ برده می‌شود. اگر کردار نیک و بدش همسنگ باشد، روان را به جایی که همستگان نامیده می‌شود می‌برند. در متنی که اینجا می‌آوریم از همستگان سخنی نرفته است، اما در منابع

دیگر ذکر آن مکرر آمده است. این مکان را گاه با purgatory (اعراف) در شریعت مسیحی سنجیده‌اند، اما این سنجش درست نیست. زیر همستگان جای پالایش نیست. بلکه مکان تهذیب ملایمی است و رنجی را که ساکنان آن متحمل می‌شوند سرما و گرما است.^۱ نزدیکتر به اعراف (puigatory) مسیحیان دوزخ زرتشتی است، زیرا با آنکه دوزخ دقیقاً جای تصفیه و پالودن از گناهان نیست، اما این قدر وجه مشترک با اعراف دارد که ابدی نیست و مقدمه و درآمدی است برای داخل شدن روان به بهشت. اما دوزخ در آن مفهوم که جای شکنجه است (که هست) با جهنم مسیحیت تطبیق می‌کند، و تا آن حد که شکنجه‌های آن موقتی است با اعراف مسیحی سازوار است. در دین زرتشتی پالایش نهایی از زنگار گناه در داوری پسین، در پایان جهان، صورت می‌گیرد. و در اینجا است که دین زرتشتی باز با مسیحیت موازنه نزدیک پیدا می‌کند؛ زیرا در این هر دو دین، روان آدمی در دو مرحله مورد داوری قرار می‌گیرد: یکی پس از مرگ، و دیگری در دوازی همگانی روز قیامت که رستاخیز برپا می‌شود و بدن‌ها دوباره به روان‌ها می‌پیوندند. اما در دین زرتشتی به دنبال این داوری نهایی، پالایش نهایی همه مردمان از بازمانده گناهانشان صورت می‌گیرد، و از این پالایش، همگی بدون استثنا، پاک و بی‌لکه بیرون می‌آیند. بنابراین، در دین زرتشتی پادافراه ابدی نیست، و همه مردم سرانجام به بهشت در می‌آیند و به ستایش عظمت و جلال خداوند می‌پردازند. هیچ کس به خاطر گناهی که در زمان انجام داده است، برای ابد پادافراه نمی‌بیند.

سخنانی که دیوان در دوزخ به روان‌دروند می‌گویند، بسیار در خورد تامل است، زیر بر تصور دین زرتشتی از گناه، روشنی می‌افکنند. دیوان از روان‌دروند می‌پرسند که «از دادار هر مزد و امشاسپندان و بهشت خوشبوی و خرم چه شکایت و گله‌ای داشتی که به یاد دیدار اهریمن و دیوان و دوزخ تاریک افتادی تا ما ترا عذاب کنیم و نیامریم و دیر زمان عذاب بینی.»

پس، گناه چون از این نقطه نظر نگریسته شود خودسری و خودرایی صرف است؛ نشناختن دوست از دشمن است. دین زرتشتی این نکته را به کرات روشن ساخته است که خداوند دوست و یار انسان است، و تحت هیچ شرایطی

و به خاطر هیچ دلیلی، هرچه باشد، مایه رنج و شکنجه او نمی‌شود. همه زشتیها و بدیها و همه رنجها از اهریمن سرچشمه می‌گیرد. به این ترتیب، برای یک زرتشتی تصدیق اینکه خداوند اجازه بدی دهد در حکم آنست که بدو صفاتی را نسبت دهد که به کلی مغایر طبیعت اوست، و در حقیقت آن صفات ویژه اهریمن است. این بدان ماند که خداوند را به صورت دیوی درآورند. از این رو، پادافراه و شکنجه گناهکار به اهریمن سپرده شده است که یکتاپرستان متهم‌اند که برخی از صفات او را به خداوند نسبت داده‌اند. این پیروزی واقعی برای اهریمن به شمار می‌رود، زیرا وی علاوه بر آن که ویرانگر و زدار مینو است فریفتار نیز هست، و فریب وی گاهی به صورت ترغیب آدمیان به این اندیشه بیرون می‌آید که بدی را به خداوند نسبت دهند. اما غلبه او بر روانهای مردم، کوتاه است، زیرا در پایان، همه روانهای آدمیان که به تنهایشان پیوسته است، به هر مزد روی می‌کنند که آفریننده و پدر آنان است. باری، در اینجا فقط سرنوشت روانهای افراد در مرگ مورد توجه ما است، پس بگذارید ببینیم که مینو خرد خود چه می‌گوید.

مینو خرد، ویراسته انکلساریا، بخش نخست ۷۱-۱۲۴

۷۱. به زندگی تکیه مکن، چه سرانجام مرگ بر تو رسد، ۷۲. و لاشه‌ات را سگ و پرنده پاره پاره کنند و استخوانت به زمین افتد ۷۳. سه شبانه‌روز روان بر بالین تن نشیند، ۷۴. و روز چهارم بامداد به همراهی سروش مقدس، وای نیک و بهرام نیرومند و با مخالفت استوویهات و وای بد و فرزیشت دیو و نزیشت دیو، و با بدخواهی خشم بدکار دارنده نیزه خونین تا به پل چسینود (پل حسابرسی) آن پل بلند سهمگین، که هر پرهیزگار و دروندی بدان می‌آید، و بسیار دشمن آنجا ایستاده‌اند، می‌رود. ۷۵. در آنجا [ترسان] از بدخواهی خشم دارنده نیزه خونین و استوویهات که همه آفریدگان را می‌بلعد و سیری نمی‌شناسد، ۷۶. و برخوردار از میانجیگری مهر و سروش و رشن، رشن دادگر کردار او را با ترازوی مینوان که به هیچ سوی گرایش ندارد، نه به سوی پرهیزگار و نه به سوی دروند، نه به سوی شاهان و نه به سوی شهریاران،

می‌سجد. ۷۷. و نمی‌گذارد به اندازه سر مویی ترازو منحرف شود، و [از هیچ‌کس] آزم ندارد، ۷۸. و شاه و شاهزاده را با کوچکترین مردمان در داوری یکسان به شمار می‌آورد.

۷۹. و چون روان پرهیزگاری از آن پل می‌گذرد، پهنای آن به اندازه یک فرسنگ می‌شود، ۸۰. و روان همراه سروش مقدس از آن گذر می‌کند.

۸۱. و کردار نیک وی بسان دوشیزه‌ای زیباتر و بهتر از هردوشیزه‌ای در جهان به پذیره‌اش می‌آید. ۸۲. روان پرهیزگار می‌پرسد: «تو که هستی که هرگز دوشیزه‌ای از تو زیباتر و بهتر در گیتی ندیده‌ام.» ۸۳. آن پیکر دوشیزه مانند به او پاسخ دهد که من دوشیزه نیستم، من کردار نیک توام ای جوان نیک اندیش، نیک کردار، نیک گفتار، نیک دین. ۸۴. زیرا در گیتی چون می‌دید که کسی پرستش ویزش دیوان می‌کرد، تو [کناره] می‌نشستی و پرستش ویزش ایزدان می‌کردی. ۸۵. و چون می‌دید که کسی ستم می‌ورزید و دزدی می‌کرد و نیکان را می‌آزد و پست می‌شمرد و به نادرستی خواسته می‌اندوخت، تو از اینکه خود به افریدگان ستم ورزی و دزدی کنی باز ایستادی. ۸۶. و نیکان را گرامی داشتی و مهمانی و پذیرایی کردی و هدیه دادی، چه به آن کس که از نزدیک آمد و چه به آن کس که از دور آمد. ۸۷. و خواسته از درستی اندوختی. ۸۸. و چون دیدی که کسی داوری به دروغ کرد و رشوه ستاند و گواهی به دروغ داد، تونشستی و به گواهی سخن راست و درست گفتی. ۸۹. من اندیشه نیک، گفتار نیک، و رفتار نیکی هستم که تو کردی و اندیشیدی. ۹۰. من محترم بودم تو محترم ترم کردی؛ من گرامی بودم، تو گرامی ترم کردی؛ فرهمند بودم، فرهمند ترم کردی.

۹۱. و چون روان از آنجا گذر کند، بادی خوشبوی به سوی او وزد، بادی خوشبوی تر از همه خوشبوهای جهان. ۹۲. آن گاه روان پرهیزگار از سروش پرسد که این چه بادی است که در گیتی هرگز بادی به این خوشبویی در نیافتم؟ ۹۳. سروش مقدس به روان پرهیزگار پاسخ دهد که این باد بهشتی است که چنین خوشبوی است.

۹۴. پس با نخستین گام [آسمان] اندیشه نیک، با دومین گام [آسمان] گفتار نیک، و با سومین گام [آسمان] کردار نیک گذارد، و با چهارمین گام به روشنی

بی‌پایان که همه شادی و سرور است رسد. ۹۵. همه ایزدان و امشاسپندان به پذیره‌اش آیند. او را پرسند و گویند: «ای جوان نیک اندیش نیک گفتار نیک کردار نیک دین چگونه آن جهان‌گذران پریم پربدی را گذاردی و به این جهان پایدار بی‌بیم بی‌دشمنی آمدی؟»

۹۶. پس هرمزدخدای گوید که سخن از [آنچه بر او گذشته است] مپرسید که از تن گرامی جدا شده، و راهی پریم و ترسناک را گذرانده است. ۹۷. پس او را خوشتر خوراکها با روغن بهاری برند تا روانش از آن ترس و بیم سه شبه که بر چنوت پل از استوویهات و دیگر دیوان بدو رسیده است، آسایش یابد. ۹۸. و او را بر تختی آراسته به گوهر برنشانند*. ۹۹. این پیداست که خوشترین خوراک که ایزدان مینویی برای روان پرهیزگار، چه مزد و چه زن، پس از جدایی روان از تن می‌برند، همیشه روغن بهاری است، و او را بر تخت آراسته به گوهر می‌نشانند. ۱۰۰. و وی برای همیشه با ایزدان مینوی و در خوشی بی‌پایان، به سر می‌برد.

۱۰۱. هنگامی که در وندنی می‌میرد، روانش سه شبانه‌روز نزدیک سر او می‌چرخد و گریه می‌کند و می‌گوید: «اکنون به کجا روم و به که پناه جویم؟» ۱۰۲. و هر گناه و بزه‌ای را که در گیتی کرده در آن سه شبانه‌روز به چشم خویش می‌بیند.

۱۰۳. روز چهارم ویزش دیو می‌آید، و روان دروند را به شرم انگیزترین صورت می‌بندد، و باهمه مخالفتی که سروش مقدس می‌کند، او را تا پل چنوت، پل حسابرسی، می‌کشاند. ۱۰۴. آن گاه رشن دادگر، بر روان دروند دروندیش را [عملاً] روشن و آشکار می‌سازد.

۱۰۵. پس ویزش دیو، روان دروند را می‌گیرد، و بی‌آزرمانه می‌زند و به فرمان خشم آزار می‌کند. ۱۰۶. و روان بدکار بلند می‌گردد و زاری می‌کند، و به لابه خواهش بسیار می‌کند، و کوشش بسیار می‌کند چنان که جان او را دیگر طاقت نمی‌ماند.

۱۰۷. چون کوشش و زاری او سودی نمی‌بخشد، و هیچ کس از ایزدان و دیوان

* آقای دکتر تفضلی همه این بخش را دنباله سخن اورمزد شمرده و لذا به صورت فرمان آورده است که «خوشترین خوراکها را که روغن بهاری است برای او ببرید.» و به قیاس این بقیه جمله‌ها.

به فریادرسی او نمی آیند، پس ویزرش دیو او را، برخلاف خواستش، به زیرین ترین دوزخ* می کشاند

۱۰۸. پس دوشیزه ای که به دوشیزه ماندگی ندارد، به پذیره اش می آید. ۱۰۹. روان بدکار به آن دوشیزه بد زشت گوید: «تو که هستی که درگیتی هرگز دوشیزه ای به زشتی و بدی تو ندیده ام؟» ۱۱۰. و آن دوشیزه به پاسخ گوید: «من دوشیزه نیستم، من کردار توام ای زشت بد اندیش بدگفتار بد کردار بد دین.

۱۱۱. زیرا در جهان تو چون می دیدی که کسی یزش ایزدان می کرد، تو می نشست و یزش دیوان می کردی. دیوان و جادوان را می پرستیدی؛ ۱۱۲. و چون می دیدی که کسی مردم نیک را مهمانی و پذیرایی می کرد و هدیه می داد، چه به آن که از نزدیک می آمد و چه به آن که از دور می آمد، آن گاه تو مردم نیک را خوار می کردی و پس می داشتی و به آنان هدیه نمی دادی و در به روی آنها می بستی.

۱۱۳. و چون می دیدی که کسی به درست داوری می کرد و رشوه نمی ستاند و گواهی راست می داد، و به راستی سخن می گفت، تو می نشست و داوری دروغ می کردی، گواهی به دروغ می دادی، و به ناراستی سخن می گفتی. ۱۱۴. من اندیشه بد، گفتار بد، و کردار بد توام که اندیشیدی و گفتی و کردی. ۱۱۵. زیرا با آن که من بدنام بودم تو بدنام ترم کردی، ناگرامی بودم تو ناگرامی ترم کردی، من در میان ناآگاهان می نشستم، تو ناآگاه ترم کردی.

۱۱۶. آن گاه به نخستین گام وی به دوزخ اندیشه بد، به دوم گام به دوزخ گفتار بد، و به سومین گام به دوزخ کردار بد می رود. با گام چهارم به پیشگاه اهریمن و دیگر دیوان اندر رود. ۱۱۷. و دیوان او را به افسوس گیرند و سرزنش کنند و گویند که از هر مزد خدای و امشاسپندان و بهشت خوشبوی و خرّم چه شکایت و گله ای داشتی که به دیدار اهریمن و دیوان و دوزخ تاریک شتافتی. زیرا ما ترا شکنجه خواهیم کرد، و بر تو نخواهیم بخشید، و دیرزمان شکنجه خواهی دید.

۱۱۸. و اهریمن به دیوان گوید: «از او پرسش مکنید که از تن گرامی جدا شده

داوری پس از مرگ □ ۱۳۵

و از بدترین راهها گذر کرده است. ۱۱۹. پس برای او ریمن‌ترین و بدترین خوراکی را که در دوزخ تهیه شده است ببرید.»

۱۲۰. پس آنها برای او زهر و زهر مار، مار و کژدم و دیگر خزندگان زهرناکی را که در دوزخ پرورش یافته‌اند، آوردند و به او بخوراندند. ۱۲۱. و تا رستاخیز و تن پسین وی در دوزخ بماند و شکنجه بسیار برد و پادافراه گوناگون ببیند. ۱۲۲. و خوراکی که خورد بیشتر گندیده و به خون مانده است.

۱۲۳. مینوی خرد ذاتی به دانا گفت: «این است آن چه درباره نگهداشت تن و رستگاری روان پرسیدی و اکنون که پاسخ مرا شنیدی و از اندرزها و دستورهای من نیک آگاه شدی، بدین اندرزها سخت پرداز و آنها را به کار دار. زیرا این برترین راه برای نگهداشت تن و رستگاری روان است.»

فصل دهم

رستاخیز و زندگی ابدی

چنانکه دیدیم برای زرتشتیان و نیز مسیحیان، دواری کردن دربارهٔ روان افراد پس از مرگ تنها پیش درآمدی است بر داوری روز پسین، آن هنگام که بدن‌ها رستاخیز می‌یابند و با روان جفت می‌گردند. اما، سنت زرتشتی منطقی‌تر از سنت مسیحی است، زیرا در مسیحیت حکم ابدی خداوند دربارهٔ روان انسان که هنگام درگذشت وی از زندگی خاکی صدور قطعی و بدون چون و چرا پیدا می‌کند در روز داوری پسین، «روزی که حتی راستکاران و عادلان از خشم خداوند در امان نیستند»، کماکان تایید می‌شود، و حال آن که در دین زرتشتی، حسابرسی پسین، اگر بتوان آن را چنین نامید، تنها پیش درآمدی برای سه روز پالایش در فلز گداخته است و پس از آن، گناهکاران و محکومان از دوزخ بیرون می‌آیند و همهٔ ذریهٔ انسان، بدون استثنا در بهشت به هم می‌پیوندند و برای همیشه به ستایش خداوند می‌پردازند. خداوند آفریدگان خویش را به خاطر گناهانی که در زمان مرتکب شده‌اند، هر چند آن گناهان زشت و هراس‌انگیز باشد، به شکنجه و عذاب ابد محکوم نمی‌سازد. گناهکاران در دوزخی موقتی که اهریمن و دیوان همدست او بر آن نظارت می‌کنند؛ پادافره می‌بینند و بسیار سخت هم پادافره می‌بینند، اما هیچ خدای خوبی نمی‌تواند عذاب الیم ابدی نصیب آفریدگان خویش، هر چه گناهانشان هم سهمگین بوده باشد، گرداند؛ زیرا این هم برخلاف خوبی او و هم برخلاف

عدالت او است. جز این اندیشیدن نسبت دادن صفاتی به خداوند است که بویژه تعلق به اهریمن و شیطان دارد؛ از نظر زرتشتیان این سهمناکترین بیحرمتی به پیشگاه خداوند است. یهوه عهد عتیق در هنگام خشم، برای فرد زرتشتی ناپذیرفتنی است.

خدای زرتشتی عدالت و شفقت را باهم دارد؛ هیچ جنبه «هراس انگیزی» ندارد؛ و از خشم در او کوچکترین اثری نیست، زیر خشم صفتی است که در دین زرتشتی به صورت دیو خشم (Esham) تجسم یافته از فرمانبرداران اهریمن است، و همراه با آن که آن نیز به صورت دیوی تجسم پیدا کرده، ترسناکترین تبهکارترین افراد سپاه اهریمن‌اند.

به این ترتیب، رستاخیز پسین و فرشکرت، فقط به داوری نهایی خواندن نیست، بلکه زمانی است که همه چیز نو می‌شود و به بهترین صورتش بیرون می‌آید. پیروزی نهایی اورمزد است بر اهریمن، پیروزی اصل نیکی است بر اصل بدی، زمانی است که بدی برای همیشه و همیشه ناتوان می‌شود.

متنی را که در این فصل ما عرضه خواهیم داشت از بند هشن است که قبلاً از مطالب بسیار زیادی برگرفته‌ایم. موضوع فرشکرت آفریدگان هرمزدی و تاراندن اهریمن و سپاه او برای همیشه از موضوعاتی است که مطلوب نویسندگان کتابهای پهلوی بوده است. منوشچهر (منوچهر) و برادرش زادتسپرم (زادسپرم) که در قرن نهم میلادی می‌زیسته‌اند، هر دو به تفصیل در این باب سخن گفته‌اند. از این دو منوشچهر شرحی بسیار طولانی و از نظرگاه درست‌دینان زرتشتی درباره روزهای رستاخیز به دست داده است، و دومین، یعنی زادسپرم روایتی را باز می‌گوید که نشانه‌هایی از بدعت زروانی در آن به چشم می‌خورد. گذشته از اینها، دو روایت مفصل و کامل در این باره در دست داریم: یکی آن که در کتاب روایات پهلوی آمده است، و دیگر در کتاب معرف بهمن یشت. در اینجا، من در ابتدا روایت بند هشن را می‌آورم، زیرا اولاً نسبتاً مختصر است، و ثانیاً متن آن پیچیدگیهای کمتری از نوشته منوشچهر دارد، هر چند متن منوشچهر از مرجعیت راست‌دینانه بیشتری برخوردار است، و ثالثاً از مقدار زیادی مواد نامتجانس اساطیری بری است؛ این مواد در بسیاری از روایات دیگر ایجاد آشفتگی می‌کنند و لذا آوردنشان در کتابی که برای عامه

اهل کتاب نوشته شده است، مناسب نیست. روایت منوشچهر و زاتسپریم هر دو، بدون تردید از نظر ادبی، متنهای برتری هستند، ولی بند هشن همه نکات اساسی و بنیادی این نمایش واپسین در جنگ میان خوبی و بدی را در محدوده کوتاهتری به دست می‌دهد، و بنابراین به بهترین وجهی این کتاب را که در آن گزیده‌های متون زرتشتی که به قصد آشنا ساختن خواننده با همه معتقدات اساسی زرتشتیان، با نظر و عمل آنان، با جهانشناسی و فرجام شناسیشان، فراهم آورده شده است، به پایان می‌رساند. گذشته از این، روایت زاتسپریم که وقار و صلابت بیشتری مناسب با عظمت موضوعی چون برانداختن بدی و رستاخیز همه چیز برای زندگانی جاودانه دارد تاکنون به قدر کافی در جاهای دیگر ویراسته و ترجمه شده است.

ما قبلاً در متنی برگرفته از بندهشن که رفتار و کردار نخستین زوج انسان را توصیف می‌کرد، ملاحظه کردیم که خوردن خوراکی به نظر نوعی گناه تلقی شده است. به همین نحو، از متنی که الان نقل می‌کنیم، پرهیز کردن تدریجی از خوردن، چنان نموده می‌شود که به بیماری و جاودانگی منجر می‌گردد؛ زیرا فقط از این راه می‌توان بر دیو آز و شکمبارگی پیروزی یافت. من در جای دیگر به تفصیل از دیو آز البته فقط در ارتباط با بدعت زروانیگری سخن گفته‌ام. در درستدینی زرتشتی نیز به نظر می‌رسد که آز که بیشتر مفهوم «شکمبارگی» می‌داشته است تا مفهوم جامعتر «شهوت»، دیوی است که سرانجام سبب مرگ می‌شود، و بنابراین، سد اصلی رسیدن به جاودانگی است. این واقعیت که زندگی جسمانی را جز با خوردن خوراک، یعنی با گرفتن جان و زندگی دیگران و جذب و هضم آن در دستگاه بدن، نگاه نمی‌توان داشت، از دیده زرتشتیان پنهان نمانده است. خاصیت تن میرا، به طور ضمنی این است که باید بخورد، و این فرایندی است که به سبب آن آز می‌زید و هستی پیدا می‌کند. در روزهای واپسین، هنگامی که نیروی اهریمن و دیوان پیرو او سخت سستی می‌گیرد، آدمی می‌تواند با هیچ زندگی کند، و این به نوبه خود سبب می‌شود که آز از معیشت عادی خود محروم گردد. در فرجام، انسان می‌تواند بی‌خوراک و نوشاک سرکند. بندهشن از روایتی که زاتسپریم آورده است پیروی نمی‌کند که به موجب آن آز چون از آذوقه عادی خود محروم

می‌شود، شروع می‌کند به اوباریدن دیوان دیگر، و حتی خود اهریمن را به خوردن تهدید می‌کند. این روایت، شاید فقط به زروانیگری اختصاص داشته است، زیرا بیشتر روایات راستدینانه از آن آگاهی ندارند. به هرروی، در بندهشن اهریمن از این بیحرمتی نهایی مصون مانده است، و آرزو به خود وا گذاشته شده است تا بتدریج تباه گردد.

به نظر می‌آید که در بندهشن رستاخیز پسین، پیش از برافگندن اهریمن و دیوان صورت می‌گیرد، و حال آنکه در زاتسپرم رستاخیز پس از نابودی اهریمن و دیوان رخ می‌دهد. قهرمان نمایش رستاخیز تن پسین سوشیانس است که آخرین پسر زرتشت است که پس از مرگ او زاده می‌شود. وی در واپسین سه هزارهٔ زمان کرانمند به پیدایی می‌آید تا فرشکرت جهان را آغاز کند. نام او را معمولاً به «رهاننده» و «نجات دهنده» ترجمه می‌کنند، اما معنای دقیقتر نام او «سودرسان» است، این از ترجمه پهلوی آن «سوت اَومند» (= سودمند) کاملاً آشکار است. خویشکاری او آن است که تن مردمان را از آخشیی‌هایی که بدان تحلیل شده‌اند، برخیزاند و آن‌ها را به روانهایشان بپیونداند. چون این کار انجام پذیرد، خیزندگان از مرگ، آزمون سه روزه‌ای را با فلز مذاب، از سر می‌گذرانند، و این واپسین پادافراهی است که محکومان، پیش از آن که به جرگهٔ رستگاران که مقصد همه افراد بشر است بپیوندند، می‌بینند. این آزمون برای رستگاران زحمتی نمی‌آفریند زیرا فلز گداخته و مذاب برای آنان به مانند شیر گرم آرامش بخش است، اما برای محکومان چنین نیست؛ زیرا، آنها بایستی مزه تلخ و واقعی عذاب را بچشند.

اکنون همه مردمان از همه زنگارهای بدکرداریها و گناهان پاک شده‌اند، اما هنوز باید منتظر بمانند تا تن جاودانی و نامیرا بیابند. و این، در نهایت شگفتی، با واپسین قربانی حیوانی که به دست خود سوشیانس صورت می‌گیرد تحقق می‌پذیرد. گاو هدیانه (هَدَیوش) را به یزشن می‌کشند و از پیه آن و هوم سپید نوشابه‌ای می‌سازند، همان نوشابه‌ای که پرهیزگاران در زندگی خاکی هنگام یزشن به عنوان نماد جاودانگی دریافت می‌داشتند، اکنون به معنای حقیقی، به صورت اکسیر زندگی بیمرگ، به همه مردم داده می‌شود تا بیاشامند. سوشیانس که از تخمهٔ زرتشت زاده شده است، انسان است، قهرمان است،

ایزد یا خدا نیست. بنابراین، این نهایت لطف و حرمت الهی به نسل بشر است که فرشکرت پسین جهان و رستاخیز مردگان به وی سپرده شده است. خواست خداوند بر این است که رستاخیز جسمانی آدمیزادگان به دست یکی از خود آنها صورت گیرد. سوشیانش کارگردان مطلق این نمایش بزرگ انسانی است، و هر مزد و یاران ایزدی او، تنها برای تصفیه حساب خود با اهریمن و زاد و رود پلید و پلشت او در این کار دخالت می‌کنند.

هر یک از اُمهرشپندان (امشاسپندان) دشمن ازلی خود را می‌گیرد و او را نابود می‌کند.

سرانجام تنها اهریمن و آز باقی می‌مانند. اکنون نوبت هر مزد است که یزشن بزرگ را، این بار برای شکست کامل آز و اهریمن آغاز کند. چون یزشن به پایان می‌رسد این هر دو پتیاره را «تاریکی و تیرگی» فرو می‌برد، و دیگر برای ابدالآباد، از آن سر بر نمی‌آورند. اهریمن «به پستی فرو افتاد و بیهوش گشت و دیگر هرگز از آن پایگاه که فرو افتاده است، بر نیاید. نیز کسانی گویند که وی برای همیشه ناتوان خواهد ماند، چرا که کشته شده است، و از آن پس نه زدار مینو (اهریمن) و نه مخلوقات او نخواهند بود.»^۱

کتابهای پهلوی در آنچه درباره برافگندن نهایی اهریمن آورده‌اند، مطمئن نیستند و نمی‌دانند که برافگندن او به معنای نابودی واقعی اوست یا نه. بر روی هم، چنین به نظر می‌رسد که نظر راستدینان آن بوده است که چون اهریمن، بر حسب تعریف، بنمایه است، به هیچ وجه نمی‌تواند به هیچ، به عدم، تقلیل یابد. از این رو، وی به اتفاق رای همه منابع و مآخذ موجود، به حالت ناتوانی مطلق بیرون می‌آید. وضعیت وی به نظر می‌رسد که بسان بدن انسان در حالت مرگ است: بدن انسان پس از مرگ نابود نمی‌شود بلکه به صورت ذرات بیجان و از کار افتاده‌ای تجزیه می‌پذیرد که نیرویی که خود را مجتمع سازند و به صورت یک موجود واحد که قادر به عمل باشد بیرون آورند ندارند. بنابراین، این امکان وجود نمی‌تواند داشته باشد که اهریمن بتواند دوباره به جهان از نو سامان یافته بتازد.

۱- «کسی» بود که گفت: جاودانه از طریق کشتن «او را» از کار بیفگند. از آن پس گنامینو و افریدگان او نباشند. روایت پهلوی، صفحه ۶۳

چون اهریمن و آز نابود می‌شوند، «مارگوچهر» دیو مرموزی که در زمان آمیختگی آسمان را آلوده است به زمین فرو می‌افتد و سرانجام در سیلابی از فلز گداخته، همان که آدمیان با گذشتن از آن پالایش یافته‌اند، می‌سوزد. اینک آفرینش نیک برای همیشه از هر دشمن و همیستاری رهایی یافته است، و جاودانه در آرامش با هرمزد و ایزدان، زندگی می‌کند.

در سرتاسر این کتاب کوچک ما دیدیم که چگونه زرتشتیان کوشیده‌اند بیش از اندازه گیتیانه و برابر با عقل سلیم زندگی کنند. تصور آنان از بهشت نیز استثناء بر این قاعده نیست. بهشت به سادگی بازگشت به حالت آغازین گیتی پیش از درایش اهریمن بدان است. بسان یک بازگشت و هم پیوندی بزرگ خانوادگی است که در آن یک زندگی آرمانی گیتیانه از نو سامان می‌گیرد، زندگی که بر مدرا خانواده انسانی می‌چرخد و در آن شوی بار دیگر از پیوند مهربانانه همسر حقیقی خود و الفت پسران و دخترانش برخوردار می‌یابد.

زندگی بهشتی کمال طبیعی زندگی در گیتی است، و در آن تن آدمی از همه لذات و خوشیهای طبیعی بهره‌مند است، تنها با یک تفاوت، و آن اینکه جاودانه و بی‌مرگ است. دیگر میلی به خورد و خوراک ندارد؛ در این زندگانی بهشتی روانهای مردمان با آوای بلند سرود ستایش هرمزد و امشاسپندان را می‌سرایند. تمام خانواده انسانی که برای همیشه به یکدیگر پیوسته‌اند، جاودانه در آرامش و سعادت به سر می‌برند.

بُند هُشن

ویراسته انکلساریا، صفحه ۲۲۰-۲۲۸؛ یوستی، صفحه ۴۰-۴۳.

درباره رستاخیز و تن پسین

۱. در دین گوید آن چنان که مشیه و مشیانه، پس از آن که از زمین بررستند نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر، و سپس گوشت خوردند، به گاه مردن نیز مردمان نخست از خوردن گوشت و شیر باز ایستند، و سپس از خوردن گیاه. اما تا به هنگام مرگ آب نوشند.

۲. همچنین در هزاره اوشیدرماه، نیروی آژ چندان بکاهد که مردم به یک خوراک سه شبانه روز گرسنه نشوند. پس از آن، آنها از خوردن گوشت باز ایستند، و تنها گیاه و شیر گوسپند خورند. پس از آن از خوردن شیر هم بازایستند؛ سپس از خوردن گیاه هم بازایستند، و تنها آب نوشند. ده سال پیش از آن که سوشیانس آید به جایی رسند که هیچ نخورند، و نمیرند.

۳. آن گاه سوشیانس رستاخیز مردگان کند. (به دین) چنین گوید که «زرتشت از هرمزد پرسید: تنی را که باد برفت و ببرد، و آب بشست و براند، چگونه باز آورند، و رستاخیز مردگان چگونه بود؟» و هرمزد پاسخ داد که چون آسمان را بی ستون، به مینویی ایستاده، دور کرانه، روشن و از فلز درخشان آفریدم، و چون زمین را که همه آفرینش مادی را می برد آفریدم که او را هیچ نگهدارنده مادی نیست، و چون خورشید و ماه و ستارگان را که جسم روشن دارند در فضا بر مدار خود به جنبش افگندم، و چون دانه را بر زمین آفریدم و بپراگندم تا باز روید، و بار افزون دهد، و چون در گیاهان رنگهای گوناگون بیافریدم، و چون آتش به گیاهان و دیگر چیزها دادم بی آنکه بسوزند، و چون در زهدان مادر کودک بیافریدم و او را نگهداری کردم، و جداجدا اندامها گوناگون: موی و پوست و ناخن و خون و پی و چشم و گوش و دیگر اندامه دادم؛ هنگامی که آب را پای دادم تا به پیش تازد؛ و هنگامی که ابر را به مینویی بیافریدم که آب را از زمین بردارد و هر آنجا که او را کام است ببارد؛ و هنگامی که نیز هوا را بیافریدم که به نیروی باد بر زیر و زبر هر جا که دلخواه اوست بوزد آشکارا، و او را به دست نشاید گرفتن. هنگامی که من یکان یکان اینها را بیافریدم، آفریدن هر یک دشوارتر بود از رستاخیز کردن آنها. چه مرا در رستاخیز مردگان یاری چون ایشان هست. هنگامی که ایشان هنوز <افریده نشده بودند> من <یاری این چنین نداشتم>.

۴. برنگر! چون آن چه را نبود بیافریدم، چرا باید باز آفریدن آنچه زمانی بود، بر من دشوار باشد؟ زیر در آن هنگام من از مینوی زمین استخوان، از آب خون، از گیاه موی، از باد جان - همان گونه که در آغاز آفرینش پذیرفتند - باز خواهم خواست.»

۵. نخست استخوان گیومرث را برانگیزند، سپس استخوان مشیه و مشیانه را: سپس استخوان دیگر مردمان را برخیزانند. تا پنجاه و هفت سال سوشیانس مرده برانگیزاند و همه مردم، چه پرهیزگار چه دروند، برانگیخته شوند. و هرکس از جایی برخواید خاست که جانش آنجا باشد است، یا نخست آنجا به زمین افتاده است.
۶. پس چون ایزدان همه جهان مادی را تن و کالبد بازآرند، مردم را به شکلشان باز آریند. پس آن روشنی را که با خورشید است نیمی به گیومرث دهند و نیمی به دیگر مردم بدهند.
۷. آن گاه مردم یکدیگر را بشناسند: روان روان را و تن تن را. [و چنین اندیشند:] «که این مراست پدر، این مراست برادر، این مراست زن، این مراست کدام نزدیکترین خویشاوند.»
- پس انجمن ایستواستران در آنجا که مردم بر زمین ایستند برپا شود. در آن انجمن هر کس نیک کرداری و بدکرداری خویش را ببندد. پرهیزگار از دروند آن گونه پیدا بود که گوسپند سپید از گوسپند سیاه.
۸. در آن انجمن دروندی که در گیتی پرهیزگاری را دوست بوده است، اکنون از آن پرهیزگار گله کند که «چرا در گیتی از کار نیکویی که خود ورزیدی مرا آگاه نکردی؟» و اگر به راستی مرد پرهیزگار او را نیاگاهانیده باشد، آن گاه او را در آن انجمن شرمساری باید برد.
۹. پس پرهیزگار را از دروند جدا کنند. پرهیزگار را به گرودمان برند و دروند را باز به دوزخ افکنند. سه روز و سه شب به تن و جان در دوزخ پادافراه کشد، و آن سه شبانه روز را پرهیزگار در گرودمان به تن شادی ببندد.
۱۰. ایدون گوید که در آن روز که دروند را از پرهیزگار جدا کنند، و پرهیزگار را از دروند، سرشک از دیده همه مردمان تاقوزک پافرود آید. چون پسر را از انبازی پدر، و بردار را از برادر، و دوست را از دوست جدا کنند، هر کس سزای کنش خویش را ببندد. پرهیزگار بر دروند گیرد و دروند بر خویشتن گیرد. باشد که پدر پرهیزگار است و پسر دروند، باشد که برادری پرهیزگار است و آن دیگر دروند است.

۱۱. آنان که به رای خود گناه کرده‌اند، چون ضحاک و افراسیاب و واتن (؟)^۱ و دیگر از این گونه مرگ ارزانان پادافراهی بینند که پادافراه سه شبه خوانند که هیچ کس دیگر آن پادافراه تحمل نکند.
۱۲. در آن فرسکرد کردن، از آن مردمان پرهیزگار که نوشته‌اند هنوز زنده‌اند پانزده مرد و پانزده زن به یاری سوشیانس آیند.
۱۳. و گوچهر (گوزهر)، ماری که در سپهر است از تیغ ماه به زمین افتد، زمین را چنان درد گیرد که میش را گرگ پشم برکند.
۱۴. پس ایزد آذر و اریامن فلز [تهفته] در کوهها و تپه‌ها را بگدازند، و این همانند رود بر زمین روان گردد و بایستد. آن گاه همه مردمان را از آن فلز گداخته بگذرانند و پاک کنند. پس آن را که پرهیزگار است چنان باشد که در شیرگرم همی رود، و آن را که دروند است همان فلز گداخته باشد که از آن می‌گذرد.
۱۵. پس با بزرگترین شادی همه مردم به هم رسند: پدر و پسر، برادران، و همه دوستان و مرد از مرد پرسد که: «در این چند سال بروان تو چه گذشت؟ پرهیزگار بودی یا دروند؟» سپس روان تن را بیند، و او را پرسد، و از او پاسخ شنود.
۱۶. مردم همه با یکدیگر هم بانگ شوند، و با آوای بلند ستایش به هرمزد و امشاسپندان برند. در این هنگام هرمزد به آفرینش خویش فرجام بخشد، زیر او را دیگر کاری نباید کرد.
۱۷. در آن رستاخیز مردگان آراستن، سوشیانس و یارانش به یزشن مرده برخیزانند پردازند، و گاو هدهیانه (هدیوش) را بدان یزشن کشند، و از پیه آن گاو و هوم سپید نوشابه بیمرگی (انوش) درست کنند و به همه مردم دهند، و همه جاودانه بیمرگ شوند.
۱۸. این را نیز گوید که مردمانی را که به میانسالی رسیده بودند، چون مرد چهل ساله باز آریند؟ و آنان که خرد و نارسیده بمردند، ایشان را چون جوان پانزده ساله بازآفرینند.
۱۹. هر کس را زن و فرزند باز دهند، و آنان با زنان خویش آمیزش چنان کنند

که اکنون در گیتی کنند. اما فرزندی در میان نبود.

۲۰. آن گاه سوشیانس به فرمان دادار هرمزد، کنش همه مردمان را بسزا مزد و پاداش دهد. نیز کسانی باشند از پرهیزگاران که سوشیانس گوید: «آنها را به گرودمان هرمزد برید چنان که سزاوار است.» و آنها تنهایشان را برستانند و جاودانه همراه آنها بروند.

۲۱. این را نیز گویند که آن کس که یشت نکرده و «گیتی خرید» نفرموده است، و جامه از راه نیکی به نیازمندان نداده است، آن جای برهنه برخواهد ایستاد؛ آن گاه هرمزد برای او یشت بکند و مینوی گاهان او را کار جامه کند.

۲۲. سپس هرمزد اهریمن را، بهمن اکومن را، اردیبهشت اندر را، شهریور ساوول را، اسپندارمذ ترومت را که ناگهیست است، خرداد و امرداد تیریچ و زیریچ را، راست گویی دروغگویی را، و سروش پرهیزگار خشم خونین درفش را گیرند.

۲۳. پس دو دروج بازمانند: اهریمن و آز. هرمزد به گیتی آید. خود «زوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی» است، و کستی در دست دارد. با دعای گاهانی اهریمن و آز، شکسته رزم افزار و از کار افتاده، از آن گذر که به آسمان در تاخته بودند، به تیرگی و تاری فروافتند.

۲۴. و مارگوچهر در آن فلز گداخته بسوزد، و فلز گداخته به دوزخ روان شود، و آن گند و ریمنی که در دوزخ است بدان فلز گداخته بسوزد و پاک شود. و <آن سوراخ> دوزخ که اهریمن از آن به جهان درتاخته بود، بدان فلز گرفته شود. و آن زمین را که در دوزخ بود به فراخی گیتی آورند.

۲۵. پس فرشکرد شود در دو جهان؛ و گیتی به کام خویش جاودانه بیمرگ شود. این را نیز گویند که این زمین دشتی بی فراز و نشیب بشود. دیگر کوه و چگاد و گودی، و نیز بلندی و پستی نبود.

گزیده کتابشناسی
(SELECT BIBLIOGRAPHY)

۱. متونی که گزیده‌های ترجمه شده در این کتاب از آنها گرفته شده است
- Avesta*, ed. K. F. Geldner, Stuttgart, 1895
- translated in *Sacred Books of the East*, vol. iv, xxxiii, and xxxi.
- Bundahishn*, (greater or Iranian version), ed. Ervad T. D. Anklesaria, Bombay, 1908.
- ed. and trans. (German) F. Justi, Leipzig, 1868.
- Denkart*, ed. D. M. Madan, Bombay, 1911.
- Menok i Khrat*, ed. Ervad T. D. Anklesaria, Bombay, 1913.
- Pahlavi Texts*, ed. J.D.M. Jamasp- Asana, Bombay, 1897.
- Shikand Gumani Vazar*, ed. H. D. J. Jamasp- Asana and E. W. West, Bombay, 1887.
- (transliteration and translation), Fr. P. J. de Menasce, O. P., Fribourg, 1945.
- Zand i Khwrtak Apastak*, ed. Ervad B. N. Dhabhar, Bombay, 1927.

۲. کتابهایی که خواندن آنها به خوانندگان توصیه می‌شود:

- E. Benveniste, *The Persian Religion according to the Chief Greek Texts*, Paris, 1929.
- J. Bidez and F. Cumont, *Les Mages hellenises*, 2 vols, paris, 1938.
- L. C. Casartelli, *The Philosophy of the Mazdayasnian Religion under the Sassanids*, tr. Jamasp Asa, Bombay, 1889.
- A. Christensen, *Les types du premier homme et du premier roi dans*

l'histoire des Iraniens, 2 vols Leyden and Uppsala, 1917-34.

Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique, Copenhagen, 1928.

- *L'Iran sous les sassanides*, 2nd edition, Copenhagen, 1944.

C. Clemen die griechischen und lateinischen *Nachrichten uber die persische religion* Giessen 1920.

J. Darmesteter *ohrmazd et ahriman* Paris, 1866.

J. Duchesne Guillemin *Zoroaster*, Paris, 1948.

- *The Hymns of zarathustra* tr M. Henning, London, 1952.

- *Ormazd et Ahriman*, Paris, 1953.

G. Dumézil, *Naissance d'Archanges*, Paris, 1945.

B. Geiger, *Die Ameša spāntas*, Vienna 1916.

L.H.Gray, *The foundations of the Iranian Religions*, Bombay, 1925.

W.B. Henning *Zoroaster, Politician or Witch-doctor?* Oxford, 1951.

A.V.W. Jackson, *Zoroastrian Studies*, New York, 1928.

H. Lommel, *Die Religion Zarthusstras*, Tübingen, 1930.

G. Messina, *Der Ursprung der Magier und die zarathuštrische Religion*, Rome, 1930.

J.J. Modi, *The religious Ceremonies and Customs of the Parsess*, 2nd edition, Bombay, 1937.

J.H.Moulton, *Early Zoroastrianism*, London, 1913.

H.S. Nyberg, 'Question de cosmogonie et de cosmologie mazdéennes', in *Journal Asiatique*, vol. ccxiv (1929) and vol. ccxix (1931).

O.G. von. Wesendonk, *Das wesen der Lehre Zarathuštrös*, Leipzig, 1927.

G. Widengren, *Hochgottglaube im alten Iran*, Uppsala, 1938.

S. Wikander, *Der arische Männerbund*, Lund, 1938.

- *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946.

R. C. Zaehner, *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford 1955.

THE TEACHINGS OF THE MAGI
A COMPENDIUM OF ZOROASTRIAN BELIEFS

by

R.C.ZAEHNER

Spalding professor of Eastern Religions
and Ethics at the University of Oxford
Fellow of All Souls College

Translated into Persian by

Fereydoun Badrei

Ph.D. General Linguistics

and

Iranian Ancient languages



Tous Publications
Tehran, Iran. 1998



انتشارات توس در زمینهٔ جامعه‌شناسی مفتشر کرده است:

جامعه‌شناسی ذوق ادبی

لوین ل. شوکینگ

ترجمهٔ فریدون بدره‌ای

چاپ اول، ۱۳۷۳. ۴۴۸ صفحه

بها با جلد زرکوب: ۵۰۰ تومان

بها با جلد شومیز: ۲۲۰ تومان

* * *

جامعه‌شناسی سیاسی

مارتین لیست

ترجمهٔ دکتر فرجاد

چاپ اول، ۱۳۷۳. ۴۴۸ صفحه

بها با جلد زرکوب: ۱۰۰۰ تومان

بها با جلد شومیز: ۸۰۰ تومان

* * *

انسان‌شناسی زیستی (در ۲ جلد)

عسکری خانقاه و شریف کمالی

چاپ اول، ۱۳۷۲. ۵۸۳ صفحه

بهای جلد دوم: ۳۲۵ تومان



انتشارات توس در زمینه جامعه‌شناسی منتشر می‌کند:

جامعه‌شناسی روابط جنسی

آندره مورالی - دانیو

ترجمه حسن پویان

- زیر چاپ -

* * *

جنس دوم

سیمون دوبوار

ترجمه قاسم صنعوی

چاپ دوم در ۲ مجلد

- بزودی منتشر می‌شود -

* * *

جامعه‌شناسی آموزش و پرورش

دکتر مصطفی عسگریان

چاپ دوم

- بزودی منتشر می‌شود -